

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللهم صل على محمد وآل محمد

سوره مبارکه نور (جله اول)

جله خانوادگی - استاد اخوت ۹۴/۱۲/۲۶

امسال سوره مبارکه یس و سوره مبارکه قاف را مهمان خودتان کنید. چون در این سوره‌ها بحث احیای قلب و اینکه چگونه قلب می‌تواند زنده شود، به صورت واضح ذکر شده است.

برای آنکه خداوند توفیق دهد تا ما جزء تلاوت کنندگان و عمل کنندگان به قرآن باشیم صلوات

سوره مبارکه نور ناظر به مباحث خانوادگی است. سوره نساء، سوره ی احزاب، سوره طلاق و سوره تحریم، سوره‌هایی هستند که به صورت واضح در مورد خانواده بحث می‌کنند. به نظر می‌رسد که سوره نور در این حوزه مباحث صریح تری را بیان کرده است.

این تنها سوره‌ای است که با این شروع آمده است که سوره‌ای نازل شده و فرض شده است.

یعنی در وصف سوره نور اینطور بیان شده است که تنها سوره‌ای است که فرستاده شده و بر ما فرض شده است.

سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَّعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۱)

بحث آیات بینات و ذکر در این سوره آمده است. از مباحث مهم آیات و بینات، تعیین حدود است که در شرع و مسائل اجتماعی باید رعایت شود.

الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲)

آیاتی که مربوط به اجرای حدود است.

الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ (۳)

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ
الْفَاسِقُونَ (۴)

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵)

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ (۶)
وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۷)

جامعه دینی می تواند تا این حد آلوده باشد که زن یا مرد نتواند به همسرش اعتماد کند و شاهد روابط زشت باشد و به عنوان چهار شاهد قسم بخورد و قسم پنجم هم بخورد.

وَيَذَرُهَا عَنِ الْعَذَابِ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ (۸)
طرف مقابل هم می تواند عینا همان کار را انجام دهد.

وَالْخَامِسَةُ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۹)

خیلی ها این آیات را می شنوند، تعجب می کنند که در مطلع سوره آیات احکام این طور مطرح می شود. این نشان می دهد که مطلب خیلی دقیق تر از آن چیزی هست که مطرح شده است.

خدا در بین حرف های خود، حکم ها و مطالب زیادی را مطرح می کند.

مثلا به هر کسی نمی توان به راحتی اتهام زد. اگر چهار نفر سه نفر شوند، آیه ۴ در موردشان صدق می کند.

آیه ۲ از یک سمت شدت دارد و از سمت دیگر هم.

این ها صحنه های مختلفی است که در جامعه مطرح می شود و می توان آن را به عنوان بسترها و مراتب جامعه در نظر گرفت.

گاهی که جامعه آن چنان آلوده نشده، باید مراقب باشد. زیرا مسائل غریزی حد یقنی ندارند و با احکام باید جلوی آن ها را گرفت. گاهی نیز جامعه آن چنان آلوده است که باید جلوی آن را گرفت. در این صورت مسائل غریزی بستر بسیاری از اتهام ها خواهد بود. بسیاری از بیماری ها به ذهن و تخیل انسان مربوط می شود. ذهن و تخیل آن ها را می سازد و قدرت خیال در این موضوع بسیار زیاد است.

بعضی‌ها در خواب هم که می‌بینند زوجهشان به آن‌ها خیانت کرده، اختلاف راه می‌اندازند! خانم‌ها بیشتر در مورد همسرانشان این خواب‌ها را می‌بینند. اینقدر حساسیت به این موضوعات زیاد است..

کسی که توبه کند دیگر اسم او زانی نیست.

مسائل غریزی چون برای آدم خیلی مهم است، خدا بیشتر از حد انتظار برای آن حساسیت نشان می‌دهد.

از بیماری‌های فکر و خیال اجتماعی، ارتباط‌های نامشروع از یک طرف، نسبت‌های نامشروع و از طرف دیگر امنیت نداشتن زن و مرد است. بیشتر آن هم شک و شبهه است. ۲۰-۳۰ درصد آن درست است.

علامه درباره ۴ نفری که شهادت می‌دهند می‌گوید: باید رؤیت کامل کرده باشند، نه اینکه حدس زده باشند.

خدا حکمی گفته است که نشود آن را اثبات کرد! اما اگر شد و کسی اینقدر وقیح بود، باید حد بر او جاری شود و رأفتی هم نباید نشان داد. حد باید در ملأ عام جاری شود.

سبک پیگیری آیات: فکر کنید در جامعه دینی زندگی می‌کنید که در آن خدا همه کاره است. این آیات دارد به ولیّ جامعه نازل می‌شود. فعل‌ها جمع آمده است. با این که رسول در جامعه حضور دارد اما خطاب به مؤمنین است. انگار مسئولیت پاک سازی جامعه با مؤمنین است.

در واقع در جامعه سه گروه هستند: ۱- رسول ۲- مؤمنین وصل به رسول- مؤمنین متوسط الحال (که ادم‌های یکدستی نیستند) ۳- آدم‌های مبتلا

عده ای هم کسانی هستند که باری به هر جهت هستند، که می‌توان آن را در دسته سوم در نظر گرفت.

حالا دوربینی هست که هر کدام از این سه گروه را تک تک می‌بیند.

دسته چهارم و پنجمی هم وجود دارد که ناظر داستان هستند که ممکن است خوب یا بد باشند. (۴و۵)

یک گروه هم (دسته ششم) کسانی هستند که ممکن است مؤمن یا ادم‌خای معمولی باشند اما زن و شوهر هستند و در مسائل غریزی اختلاف دارند و به یکدیگر شک دارند. (۶)

در واقع ما بسترهای آیات را از هم جدا می‌کنیم. بسترها با هم هستند اما باید آن‌ها را از هم جدا کرد و سپس قرائت کرد.

دسته هفتم کسانی هستند که چشمشان به در و همسایه است و منتظر هستند ببینند چه کسی این کار را کرده است. یعنی هر کس را که می بیند، ذهنش جایی می رود! (۷)

دست هشتم هم محصن (به فتحه ی صاد): خانم هایی که در یک حصنی هستند. حالا مثلا در حصن پدر و مادر و یا در حصن همسر. (۸)

در جامعه دو مدل خانم داریم؛ خانم هایی که در قید خانواده هستند و خانم هایی که در قید خانواده نیستند. کسانی که کاری می کنند که خود را در معرض شبهه می اندازند، مؤمنات غافلات هستند. در آیه ۲۳ داریم که زنان مؤمن کارهایی می کنند که برایشان حرف دربیاید.

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۴)

در آیه ۴ داریم که کسانی که به هر محصنی اتهامی بزنند ۸۰ ضربه جزای آنهاست.

در آیه ۲۳ نیز آمده زنان مومنی هستند که کارهایی می کنند که سبب می شود برایشان حرف در بیاید. (الغافلات المومنات)

سوره نور می خواهد از ناحیه این عارضه اجتماعی، موضوع عارضه اجتماعی در جامعه را تحلیلی کار کند. مثلا طلاق که زیاد می شود چه طور باید نگاهش کرد؟ چه طور باید این عارضه را نگاه کرد؟

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۱)

خدا خیلی خداست. خدا خیلی عجیب غریب است. خدا به مؤمنین ضعیف الایمان در این سوره مؤمن گفته است. دوست پسر و دوست دختر هستند اما به او مؤمن می گوید! ولی کسی که نسبت بد می زند ولو نماز شب بخواند و ظاهر ذی صلاح داشته باشد را فاسق نامیده است.

ادب ما باید شبیه ادب قرآن باشد. وقتی ما مؤدب بشویم سر سفره قرآن، بی جهت خیلی ها را از حیز اسلام خارج نمی کنیم.

این آدم‌ها را با این همه بدی مؤمن گفته است. تا حدی که اگر زانی و زانیه است و توبه کند، بلافاصله او را از آن حالت خارج می‌کند. خدا می‌بخشد ولی جامعه نمی‌بخشد! ادب ما باید شبیه ادب خدا باشد.

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۱)

كُلًّا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِنَفْسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ (۱۲)

اینجا گروه نهمی را نشان می‌دهد که آن تهمت عظیم را کتمان کردند. کسی که دچار افک شده است مثلاً در خانواده بدنام شده است. از همین جا شروع به حرف زدن با او می‌کند. (۹)

جامعه بد شده است. سوءظن پیدا کرده است. برای من حرف درآورده‌اند. من باید چطور برخورد کنم؟
برخوردهای تنش‌زا و انتقام‌جویانه نباید داشت.

تاف را می‌گویند می‌رود فرحزاد. به محض اینکه اشاره‌ای می‌شود، شروع می‌کند به ساختن تصاویر و تا آخرش می‌رود. برخورد او طوری است که انگار تصویر آخر را دیده است و عصبانیتش در آن حد است.

الآن به واسطه این شبکه‌های اجتماعی و ... این افک‌ها خیلی زیاد است.

اگر زنی در موبایل همسرش حرف‌هایی را دید و همسرش گفت که کاری نکرده‌ام، به نفع اوست که قبول کند..
اگر قبول کند احتمال برگشتنش خیلی بالاست اما اگر قبول نکند بیشتر به سمت کتمان پیش خواهد رفت. آدم بعضی از مواقع لازم است تا تغافل کند، چون اگر بخواهد تجزیه و تحلیل کند، خیلی جلو می‌رود و انتها هم ندارد!
این بحث‌ها که می‌شود هیجان‌ات آدم به غلیان می‌افتد و کارهایی که آدم‌ها می‌کنند بر اساس هیجان است.

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۱)

نسبت دروغ به تو داده است. هر کاری می‌خواهی انجام بده اما از روی هیجان و احساسات و خشم برخورد نکن.
اگر هیجانی برخورد کنی در صورتی هم که او اشتباه کرده است، اشتباهات بدتری انجام می‌دهد و شما هم تصمیمات بدتری می‌گیرید و اوضاع بدتر می‌شود و دعوا راه می‌افتد.

لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ (۱۲)

خیلی وقت‌ها بالاخص وقتی جامعه درگیر مسائل سیاسی می‌شود نسبت به یک انسان موافق می‌گوید چرا مراعات نکردی؟ چرا برچسب می‌چسبانی. این حرف‌ها را اصلاً انتقال نده..

نوعاً وقتی انسان پاک باشد این عرصه‌ها موجب عزت او می‌شود. اگر انسان بداند مؤمن و پاک است و به او تهمت‌ی بزنند خدا از او دفاع می‌کند. صحنه‌های دفاع خدا را دیدن خیلی لذت بخش است. (ان الله يدافع عن الذين امنوا..)

هر چند وقت یک بار راجع به افراد معروف از این نوع حرف‌ها زده می‌شود. این که افراد سریع این حرف‌ها را پخش کنند، موجب ناامنی جامعه می‌شود و باید از این جامعه ترسید. این جامعه در معرض فسق و فجور قرار می‌گیرد ولی اگر این حرف‌ها را سریع در نطفه خفه کنند، نشانه سالم بودن جامعه است.

حتماً نباید کار قوم لوط را انجام دهند.. باید شاخص‌ها را نگاه کرد. اینکه جامعه‌ای به شایعه و ترویج شایعه میل پیدا می‌کند، شاخصی است که یعنی دارد به سمت قوم لوط پیش می‌رود.

مسائل غریزی وقتی از حالت انحراف خارج می‌شود، شبیه به قوم لوط می‌شود.

بهتر است جنبه‌های پیشگیری را جدی بگیریم. مثلاً اگر در خانواده‌تان تقیداتی دارید، آن‌ها را جدی بگیرید. برای مثال اینکه با نامحرم خنده و شوخی نداشته باشیم و حدود را رعایت می‌کنیم. هرچه حریم‌ها بیشتر شود، مصونیت بیشتر می‌شود.

آشنایی نباید تأثیری در حریم‌ها بگذارد. باید نامحرم، نامحرم دانسته شود.

جمع‌های مذهبی و کسانی که ارتباط خانوادگی دارند، حتماً باید حریم‌هایشان را حفظ کنند. از ایرادهای جمع‌های ما راحت بودن در ارتباط است. البته دوستی ایرادی ندارد ولی نباید احساس کرد که نامحرمی کمرنگ شده است.

پدر و مادر ولایتی بر بچه دارند که می‌توانند بگویند خانه فلان دوستت نرو. پدر می‌تواند حکم ولایتی بدهد و بچه‌ها باید بدانند که پدر و مادر یک حکم ولایتی دارند.

خدا بر عهده پدر برنامه‌هایی قرار داده است ولو این پدر خیلی آدم فهمیده‌ای نباشد. این جا، جای استدلال نیست. به بچه‌هایمان می‌گوییم کار تو خیلی خوب است ولی پدرت گفته است که این کار را نکن.

مقام پدری را اگر توانستی از پدر بگیر، آنوقت هر کاری می‌خواهی بکن..

چرا در جوامع دینی این آفت بیشتر است؟ مراعات، خودش حساسیت‌هایی را ایجاد می‌کند. این خودش نشان می‌دهد این جامعه مقید است. چون بر آن مقید است، حساس می‌شود و مسائل در آن زود پخش می‌شود.

ما در دوره ۶۶-۶۷ که کمیته‌ی انضباطی داشتیم به افراد، همین که می‌خواستند دوست شوند، تذکر می‌دادیم. طیفی از مذهبی‌ها چون مسائل غریزی خیلی برایشان حساس بود، موقع تذکر دادن شدت خود را غالب می‌کردند.

خیلی وقت‌ها در امر به معروف و نهی از منکر تمنیات خود را با برخوردهای شتاب زده قاطی می‌کنند.

کار خیری که انسان انجام می‌دهد، کنار آن یک کار شر و شیطانی هم هست تا انسان مراقبتش بیشتر شود و با سلام و صلوات از دنیا برود.

امر به معروف و نهی از منکر به واسطه‌اش دشنام دادن، همان مقدار زشت است. نمی‌شود به دلیل یک منکر، اشتباه دیگری مرتکب شد!

اگر جامعه اسلامی نبود، همه در درصدی از کفر می‌ماندند. رسول که در جامعه می‌آید، هم برزت الجحیم می‌کند و هم ازلفت الجنه.

آن قدر آن ایمان می‌ارزد که عده‌ای برای این مسیر هزینه شوند. حتی برای خود آن آدم‌ها هم، در کل که نگاه می‌کنید، می‌ارزد.

وضعیت ایمان به گونه‌ای است که اگر همین الآن چهار میلیارد نفر به جهنم بروند و صد نفر به بهشت بروند، پسندیده‌تر است. این به دلیل ثمن و بهای بالای ایمان است.

جامعه‌ای که یک علی‌علیه السلام و یک فاطمه سلام الله علیها داشته باشد می‌ارزد که اصلاً هیچکس در آن نباشد. زیرا وجود ایشان سطح همه را به ده‌ها برابر ارتقاء می‌دهد.

میل به شهادت در این مملکت عجیب است. این خیلی بزرگ است. ما موضعی نگاه می‌کنیم اما خدا یک سری ارزش‌ها را بالا برده است. اینکه میل به شهادت اینقدر منطقی، اصولی در جامعه‌ای زیاد باشد، خیلی ارزش دارد. خود میل به شهادت که در جامعه‌ای بیاید، آدم فاسد را نیز اصلاح می‌کند.

- اگر مسیر انسان رو به اصلاح باشد و جلو برود امکان استغفاری به او می‌دهند که خطاهایش را جبران کند. انسان قدرت استغفاری دارد که می‌تواند فکریایی به ذهنش برسد که خطاهایش جبران شود.

- إفك در این سوره مربوط به اتهامات جنسی است.
- بیشتر در جمع‌های دوستی و اجتماعات این اتفاقات می‌افتد. چون حس تجسس در جمع‌های دوستی زیاد است. در جمع‌های فامیلی معمولاً پوشانده می‌شود.

از خدا بخواهیم در این حوزه‌ها خیلی سردرنیاوریم. این خیلی خوب و کمک کننده است. برخی خیلی در این زمینه حس ششم دارند. خدایا این را از ما بگیر زیرا باعث می‌شود تا ما لغزش ما در این حوزه کمتر شود! اگر اینطور شود، اگر کسی اعتراف به گناهش کرد، دیگر او را اذیت نخواهیم کرد. مشاورین باید دقت کنند تا تفحص نکنند و این موضوعات را باز نکنند.

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۴)

اگر زندگی به عهده شما بود، خیلی با یکدیگر به مشکل برمی‌خورید و گیر می‌افتادید. اما خدا خیلی به شما رحم کرده است.

إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِالسَّبْتِ كُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ (۱۵)

تا وقتی که راجع به این موارد یقین نداشتید آن را انتقال ندهید.

در فقه می‌گویند ملاک یقین این است که بتوانی برای آن قسم حضرت عباس بخوری.. حالا بین می‌توانی یا نه؟!

این‌ها را در قرآن جدل می‌گویند. چون رها نمی‌کند و با بیان دیگر دوباره مطرح می‌کند.

لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ (۱۶)

يَعْظُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۷)

وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۸)

إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۱۹)

خرد خرد در جامعه گروهی می‌شوند که دوست دارند فاحشه را نزد الدین امنوا(مردم معمولی - ادب قرآن) شیوع دهند.

وَكَوْلًا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رءُوفٌ رَحِيمٌ (۲۰)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَكَوْلًا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَايَ مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۱)

اینجا سر و کله شیطان پیدا می شود.

وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۲)

آدم‌هایی پولدار و اهل انفاق هستند. از سیاق می‌گوییم که در مورد بچه‌هایشان می‌گویند که روابط دارند. از انفاق خودداری می‌کنند. می‌گویند مواظب باش به این حرف‌ها اعتنا نکنی و انفاق را ترک نکنی.

تهمت و ... که می‌آید طبقه‌هایی که دچار فقر فرهنگی بوده و مستحق هستند، بیشتر گرفتار می‌شوند.

إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۲۳)

محصن غافل است. از احکام چندان خبر ندارد و به خاطر جهلش خیلی کارها را انجام می‌دهد.

اینکه بگویی دختر فلان خانواده رابطه دارد، پس نباید به آن‌ها اطعام و کمک کرد، اشتباه است. وقتی دادن پول را قطع کنی اگر تا به الان هم اینطور نبوده، واقعا با این عمل تو، این کاره می‌شود!

اگر روابط مشکوکی را می‌بینی، حق نداری انفاق را قطع کنی. عفو کن. باید احتمال خیر و صحت بدهی و مثلاً بگویی حتماً صیغه و یا ... بوده است. این‌ها را در ذهن تان بیاورید.

• إفك فقط در مورد روابط مربوط به زانی و زانیه است.

آدم باید بداند دنیا تا مادامیکه دنیاست جای خوشی و خرمی است، به شرط این که انسان با خدا خوش باشد.

آدم باید بداند دنیا تا مادامیکه دنیاست جای ناخوشی و سختی است تا زمانیکه دلش به غیر خدا باشد. ممکن است کسی دلش با غیر خدا باشد اما تنها مدت کوتاهی را خوش خواهد بود.

آدم باید خدا را پیدا کند تا بتواند حالش خوب و خوش باشد.

اغلب آدم ها فکر می کنند اگر اشتباهی مرتکب شدند دیگر به آخر دنیا رسیده اند و همین هم وضعشان را بدتر می کند..و حال آنکه این گونه نیست.

اگر کسی ایمان حقیقی را در دلش شکوفا کند، در هیچ حالتی دست خدا را از خودش دور نمی بیند و در هر حالتی نصرت خدا همراه او می باشد.

در حصن الهی قرار می گیرد و می شود محصن (به فتحه ی صاد)

اصل حصن قرار گرفتن، قرار گرفتن در حصن لا اله الا الله است.

از خدا می خواهیم تا در این اخر سال اگر کسانی را اذیت کرده ایم که حتما هم کرده ایم، خداوند رحمت را بر ایشان نازل کند.

همه همدیگر را حلال کنیم..زیرا ظرف و وقت عمرمان آنقدری نیست که بتوانیم تمام حقوق را ادا کنیم. پس متوجه این مطلب باشیم که همه یکدیگر را حلال کنند.

در سال جدید خیلی کار هست که باید انجام بدهیم..

ان شاء الله سال جدید که با نام حضرت فاطمه سلام الله علیها شروع می شود، با فتح های فاطمی همراه باشد **صلوات**

هر کسی هر حاجتی در ذهنش هست در نظر داشته باشد و مطمئن باشد به برکت سوره نور بر آورده می شود.

برای این که خداوند به واسطه سوره مبارکه نور، حقایق را در ما جاری نماید، صلواتی عنایت فرماید.

سُورَةُ نُورٍ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَّعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۱)

این سوره، تنها سوره‌ای است که خداوند به صراحت می فرماید که ما آن را فرستادیم و فرض هم کردیم که در آن آیات بیناتی هست که ذکر را در ما فعال می کند.

چند سوره باعث فعال شدن مسیر ذکر می شود که عبارتند از سوره‌های مبارکه: اعراف، ص، نور، قاف.

در این میان هم سوره‌های مکی (ص) وجود دارد و هم سور مدنی (نور)، که این نشان می دهد جاری شدن ذکر خدا از مسیرهای مختلفی اتفاق می افتد.

خاصیت سوره مبارکه نور، جاری شدن ذکر در انسان است.

ذکر یعنی هوشیاری؛ به صورتی که فرد از حالت گیجی در بیاید.

الزَّانِيَةُ وَالزَّانِيَ فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يُشْهِدُ عَدَّابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲)

آدم انتظار دارد وقتی سوره‌ای قرار است جریان ذکر را پیاده کند، درباره خدا و پیغمبر سخن بگوید اما به خلاف انتظار ما، احکام اجتماعی مطرح می شود. یعنی می خواهد بگوید از طریق اجرای حدود نیز، ذکر جاری می شود.

در همین آیه چند امر و نهی وجود دارد: فاجلدوا؛ لا تأخذ؛ و ليشهد.

الزَّانِيَ لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ (۳)

وقتی یک جمله خبری با امر و نهی همراه می شود، یعنی قانون مطرح می کند و لذا از آن امر و نهی در می آید.

مثلا می فرماید: مرد زناکار جز با زن زناکار ازدواج نمی کند. پس هر که به این امر خلاف دست زد، جنس اش از گناه است و جنس ایمان با این موضوع سنخیت ندارد.

کافر و اَخَوینش نجس هستند. اَخَوین کافر، سگ و خوک هستند. جنس کافر، جنس سگ و خوک است. در قرآن هم داریم که مشرک نجس است.

باید بدانیم که برخی گناهان، فرد را به نجاست مبتلا می کند. البته اگر کسی این عمل را انجام داد اما توبه کرد دیگر نجس نیست.

انسان به میزان خبیث شدنش، لایق خبیث می شود. هر کس می خواهد شوهرش طیب و طیب تر شود، خودش طیب تر شود. هر کس ازدواج نکرده، خودش را طیب کند.

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ
الْفَاسِقُونَ(۴)

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ(۵)

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ(۶)

وَالْخَامِسَةُ أَنْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ(۷)

وَيَذَرُوهَا عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ(۸)

وَالْخَامِسَةُ أَنْ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ(۹)

وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ(۱۰)

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ
مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ(۱۱)

لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ(۱۲)

لَوْ لَا جَاءَ عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ(۱۳)

وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ(۱۴)

إِذْ تَلْمُزُهُ بِأَسْتَبْتِكُمْ وَ تَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ تَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ (١٥)

وَ لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَاذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ (١٦)

يَعْظُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (١٧)

وَ يَبِينُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (١٨)

إِنَّ الَّذِينَ يَحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ ءَامَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (١٩)

وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ وَ أَنْ اللَّهَ رَعُوفٌ رَحِيمٌ (٢٠)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ وَ مَنْ يَتَّبِعْ خُطُواتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مَنْ أَحَدٌ أَبَدًا وَ لَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (٢١)

وَ لَا يَأْتِلْ أَوْلُوا الْفَضْلَ مِنْكُمْ وَ السَّعَةَ أَنْ يُؤْتُوا أَوْلِي الْقُرْبَى وَ الْمَسَاكِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لِيُغْنُوا وَ لِيُصْنَفُوا أَوْ لَا تَحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (٢٢)

إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (٢٣)

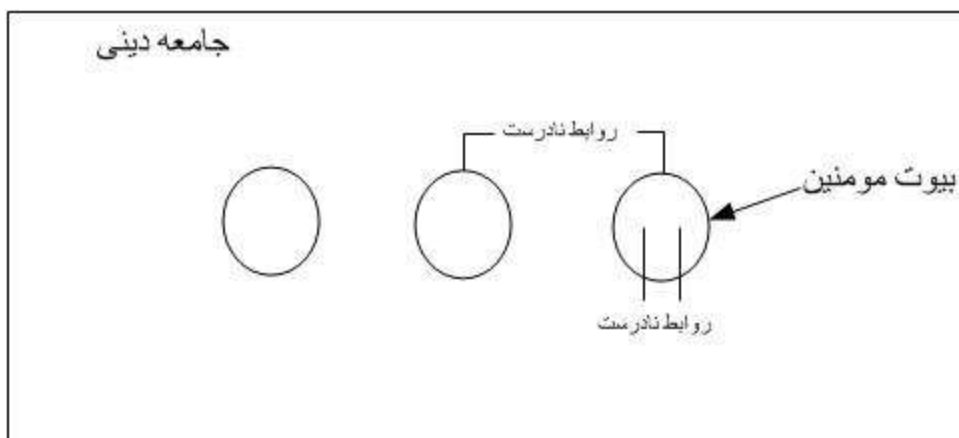
يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (٢٤)

يَوْمَئِذٍ يُوقِفِيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ (٢٥)

ما جوامع دینی و غیردینی داریم. در جوامع دینی، بیوت مومنین داریم و اصل بر این است که هر که در این جامعه هست، مسلمان است. احکامش، احکام مسلمان است و بازارش هم، بازار مسلمان است.

جامعه دینی حرمتی دارد که فضا را دینی می کند زیرا در این جامعه، اصل بر اسلام است.

اگر در خانه ها و نیز در بین خانه ها روابط نادرست شکل بگیرد، سیمای جامعه زشت می شود. و اگر با این زشتی برخورد درستی انجام نگیرد، شیطان از آن بهره برداری خواهد کرد.



این روابط نادرست توسط افراد مختلفی (مومنین واقعی، مومنین ضعیف الایمان، شیطان و ابلیس و دشمنان) در جامعه دیده می شود و هر کدام به نوعی با آن برخورد می کنند.

مومنین واقعی:

به شرط تحقق شروط آن، حدود را اجرا می کنند. آن هم بی کم و کاست و بدون تردید و بدون رأفت. مومن حقیقی بدون هیچ اعتنایی، کارش را در اجرای حدود انجام می دهد و با این کار جلوی سوءظن را می گیرد حتی در مورد آن ها که در معرض تهمت هستند.

مومنین ضعیف:

در اجرای حدود رأفت به خرج می دهند. شایعه می کنند و سوءظن دارند.

کسی که روابط نادرست دارد، سه حالت دارد:

۱. کارش به اجرای حدود می کشد.
۲. کارش به اجرای حدود نمی کشد.. (توصیه هم نشده تا برود و اقرار به گناه کند!)
۳. اساسا به آن ها تهمت زده اند.. اگر دست و پا بزند، سیمای جامعه زشت تر می شود لذا نوعا در این مورد به سکوت دعوت شده است.

ترجیح بند همه حرف ها این است که اگر فضل خدا نبود، چه و چه می شد!

در هر حالتی، فضل خدا شامل یک جامعه دینی آسیب‌زده هم می‌شود. پس توزود از کوره در نو..یادت باشد که همه چیز دست خدا است و فضل خدا شامل حال این جامعه آسیب‌زده می‌شود.

این اشتباه است که به دلیل اشکالاتی که در جامعه دینی وجود دارد، افراد به سمت جوامع غیردینی می‌روند. در جامعه دینی جابجایی اشکال ندارد؛ اما ترک جامعه دینی توصیه نشده است.

حتی توصیه نشده افراد متمکن انفاق‌شان را درباره افراد فقیری که درباره‌شان شایعاتی وجود دارد قطع کنند. حق سوءظن نداریم و اگر مستحق هستند باید به آنها کمک کنیم. حتی اگر افرادی از فقرا که خودشان کاری انجام می‌دهند که سوءظن نسبت به آنها هست، افراد متمکن نباید پشت آنها را خالی کنند.

افراد جامعه وقتی خودشان به اجتهاد می‌رسند و در اجرای حکم، نظرات خودشان را بر شرع مقدم می‌دارند، جامعه به سمت نامتعادل شدن می‌رود که این به دو علت است:

اولا مردم احکام شرعی را نمی‌دانند و عُرفی عمل می‌کنند.

ثانیا یا احکام را اجرا نمی‌کنند یا نسبت به احکام مختلف، حساسیت‌های بی‌جا نشان می‌دهند. (افراط و تفریط)

تا چیزی را می‌بینند، به آن برچسب می‌زنند! حتی روی احکام شرعی هم حساسیت‌شان مضاعف می‌شود.

از دلایلی که مشخص می‌شود که باید حکومت، مردمی باشد؛ سوره مبارکه نور است.

حکومت نمی‌تواند دستگاهی و از بالا به پایین باشد. باید مردمی باشد و احکام از دل و جان انجام شود.

باید حکومت تشکیل شود و در رأس آن امام / فقیه حقیقی قرار گیرد تا حدود اجرا گردد. در حکومت شاهنشاهی نمی‌توان اجرای حدود کرد.

اگر یک نفر بگوید سوره‌ای می‌خواهم که برایم طهارت خیال بیاورد و خیالم در کنترل خودم باشد و ذهنم هر جایی نرود و آلوده نشود؛ یکی از بهترین سوره‌ها، سوره مبارکه نور می‌باشد؛ چون از هر طرف بخواهید خیالتان را درباره کسی رها کنید که بر اساس ظواهر، ریگی به کفش او هست. خدا می‌گوید که حق نداری چنین کنی!

از هر طرفی که وارد شوی، خیال را محدود کرده است.

اغلب اختلافات (۹۹درصد) بخاطر آلوده بودن فضای خیال است.

شاید زن یا شوهر اشتباهی هم مرتکب شده باشند اما دامنه این اشتباه در فضای خیال بیست برابر می شود که نهایتاً به برخورد زننده‌ای منجر می شود.

اگر جامعه‌ای نتواند خیال خود را کنترل کند، در معرض خطوات شیطان قرار می گیرد.

اصل بر این است که شما فکر نکنی که موضوع بدی اتفاق افتاده است.. آن را خیر بدان! و نه بد.

این مطلب مهم است نه سکوت کردن؛ شاید که بهانه‌ای باشد برای تعمیق روابط.

ذهن در مسائل غریزی و جنسی به شدت بافندگی دارد. اگر کسی درباره مسایل جنسی بتواند خود را به طهارت برساند قطعاً به مقام صدیقین می رسد.

خدا در فضاهاى غریزی و جنسیتی با شرط کنترل آن، رحمت و خیر بسیار زیادی قرار داده است.

اگر کسی در مسایل غریزی کنترل خود را بالا ببرد، نسبت به همه چیز کنترل پیدا می کند.

صحنه‌های محرک، در لایه خیال (دچار غفلت شده) فعال می شود و شروع به تولید غفلت می کند.

خانم‌ها در این زمینه، قدرت خیال‌پردازی شان بسیار بیشتر است.

اثر دیدن صحنه‌های محرک در خانم‌ها ده‌ها برابر بیشتر از آقایان است.

خیال زن به شهود متصل است و از لایه وهم عبور نمی کند لذا مستقیماً به شهود می رود و البته به همین خاطر قانت و حافظ می شود. چیزی که می بیند انگار همین الان حاضر است. برای همین هم خانم‌ها در دیدن این صحنه‌ها بر اساس اثری که روی خودشان دارد با آقایان برخورد می کنند..

آدمی که سوره را می خواند و می خواهد عمل کند، به طهارت می رسد. یعنی همین خواندن ترجمه آیات با نیت عمل به آن.

وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ (۱۰)

خدا تصویربرداری می کند و سیمای کربیه جامعه دینی را نشان می دهد.

جامعه دینی حتی اگر آسیب هم ببیند، فضل و رحمت خدا با اوست.

جامعه دینی آسیب دیده، به جامعه غیردینی سر تا پا تکنولوژی می‌ارزد؛ چون فضل خدا در آن جاری است.

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِإِفْكَ عُصْبَةٍ مِّنكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۱)

تَوَلَّى إِذْ سَمِعَتْهُمُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِنَفْسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ (۱۲)

اگر چیزی درباره کسی گفتند، شما بگو من نمی‌دانم راست است یا دروغ! اشتباه می‌کنی.. باید همان موقع بگویی: هذا إفك مبين.

نباید بگویی می‌روم تحقیق می‌کنم. باید دروغ بودنش را بدیهی فرض کنی، چون خداوند چنین می‌گوید. در مقام نظر باید دروغ بودنش را بدیهی بدانی و با موضع‌گیری شفاف، جای شک و شبهه نگذاری.

ان شاء الله ایام ماه رجب، بر همه مبارک باشد و برای این که بتوانیم توفیقاتی که در این ایام نازل می شود را درک کنیم صلواتی عنایت بفرمائید.

سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۱)

الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ وَلَيْشَهِدَ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲)

در این سوره بعضی مباحث اجتماعی مطرح می گردد که در ابتدا از بحث حدود آغاز می شود. در این بحث، مطالب متعددی را بیان می کند که عمدتاً مربوط به مسائل غریزی و جنسی است.

مسائلی که در حوزه اجتماعی مطرح می شود و یا مسائلی که منجر به مسائل غریزی و جنسی می گردد، مهم می شود. از علل مهم موضوع عفاف و حجاب، بحث پیشگیری است.

یکی از جنبه های مطرح کردن عفاف و حجاب در جامعه این است که جلوی زمینه مفاسد غریزی گرفته شود.

الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَٰلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ (۳)

انسان به خاطر مسائل غریزی و مراعات نکردن در آن حوزه، حتی خودش را در حد شرک عقب می کشد. کسی که دچار انحرافات غریزی می شود، خود را در حد شرک تنزل می دهد.

جلسه گذشته تا آیه شریفه ۱۰ صحبت شد، که چند دفعه تکرار شده است.

بخشی در سوره به نام فضل خدا و رحمت او که سبب نزول صفت توابع رحیم بودن خداوند است.

وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۴)

اگر فضل خدا و رحمتش شامل حال ما نباشد چه اتفاقی می افتد؟ انسان دچار عذاب می شود.

فضل خدا و رحمت او مؤلف مهمی در این سوره است که باید راجع به آن صحبت شود.

آیاتش شریفه ۱۸ تا ۲۰ را با هم می خوانیم.

وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۸)

إِنَّ الَّذِينَ يَحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ ءَامَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۱۹)

وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رءُوفٌ رَحِيمٌ (۲۰)

از آیه ۱ تا ۲۰ این جا سومین جایی است که ذکر می کند اگر فضل خدا و رحمتش نبود!

و این نشان دهنده اهمیت این موضوع است:

۱- تواب رحیم.

۲- دچار عذاب شدن.

۳- رءوف رحیم.

در هیچ جای قرآن به این اندازه کلمه فضل با این تعداد تکرار و سیاق واحد نیامده است لذا این خودش قابل تأمل است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۱)

خیلی این حرف عجیب است. چهارمین بار است که می فرماید اگر فضل و رحمت خداوند شامل حال انسان ها - نشود، انسان ها تزکیه و پاک نمی شوند این بدان معناست که فضل و رحمت خداوند باعث پاک شدن و تزکیه آدم ها است.

مسّ: نفوذش بیشتر از احاطه و حتی غیر از احاطه است. مقام بالاتری از لمس می‌گیرند.

هو اصابه فی لمس: اصابه هم دارد. مسّ به بدن، قلب، ید و غیره است.

هنگامی که دردی به سراغش می‌آید، آن را در تمام تار و پودش حس می‌کند. در نتیجه مسّ مرحله درونی تر است.

وَلَا يَأْتِلِ أَوْلُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أَوْلِيَ الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِيَعْفُوا وَيُصْنَفُوا لَأَلَّا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۲)

نشان می‌دهد که یک فضل الله داریم به همین جهت به خداوند ذوالفضل می‌گویند.

انسان اولی‌الفضل است یعنی کسانی که دارای برتری‌هایی هستند.

از کسی که اولی‌الفضل است انتظار می‌رود که به قریبی، مساکین و مهاجرین فی سبیل‌الله عفو و صفا کند.

این پنجمین دفعه‌ای بود که فضل مطرح شد.

گاهی تکرار مهم است و گاهی عدم تکرار مهم می‌شود. بیانات خدا مثل انسان نیست. همین که پنج بار فضل حسابش کنیم چقدر می‌شود؟.. این خودش خیلی مهم است.

فضل (فضل الله، اولوالفضل) در سوره مبارکه نور:

۱- همراه با رحمت و قرین با آن است. یعنی خود فضل رحمت نیست.

۲- مانع عذاب هست.

۳- سبب نزول اسمائی چون "رئوف رحیم" و "تواب حکیم" است.

۴- زکو؛ پاکی وابسته به آن است.

۵- دوری از گام‌ها یا خطوات شیاطین به واسطه فضل صورت می‌گیرد.

۶- زمینه‌ای می‌شود برای اعطای مال به نزدیکان و مهاجرین و مصرف آن در راه خدا.

اگر به این سیر نگاه کنید، در میابید فضل چیزی است که به خداوند نسبت می‌دهند: فضل الله، ذو فضل (ذو فضل در دو سوره مبارکه نور و نمل به طور متمرکز آمده‌است).

به انسان هم نسبت می‌دهند: اولی الفضل، ذی فضل.

این واژه، تنها واژه‌ای است که چنین اختصاصی دارد.

لذا باید آن را طوری معنی کنید که بتوان هم به خدا و هم به انسان نسبت داد.

فضل عبارت است از فعلیتی که سبب اعطای (اعطا حتما بروزی دارد) امری مشخص (به طور مثال پول می‌دهد یا علمی عنایت می‌شود) و به وضوح (آشکارا) افزون از حد انتظار است (برای مثال پزشکی که از پزشک‌های دیگر سرآمدتر است، یا کسی که افزون از حد انتظار پول در می‌آورد، یا فردی که بخشندگی‌اش افزون از حد انتظار است، بچه‌ای دارد که افزون از حد انتظار حرف می‌زند) لذا به واسطه این فضل آثار مشخصی هم بر جای می‌گذارد. و این نشان می‌دهد که واژه فضل بسیار با اهمیت است.

هر ناهنجاری که در جامعه وجود دارد به دلیل حاکم نبودن و نشناختن فضائل است. هر بلا و عذابی که برای کشور یا مملکتی، یا هر عدم پاکی در جامعه‌ای که اتفاق می‌افتد، گاهی به صورت فردی می‌باشد و یا به تبعیت از خطواتی صورت می‌گیرد. حتی اگر بخلی در فرد یا جامعه صورت می‌گیرد به دلیل خاموش شدن گوهره فضل آدم‌ها و اولی الفضل (اولی الفضل یعنی جاری شدن و انعکاس فضل خدا) نداشتن است.

آیا ضرورت دارد که دانیم این فضل چیست؟

حضرت علامه می‌فرمایند فضل الله یعنی این که خداوند به فرد عنایت می‌کند، نه از روی نیاز بلکه از روی غیر نیاز. به همین دلیل به او فضل الله می‌گویند.

فزونی اعطاء (وقتی در مورد خداوند این موضوع را مطرح می‌کنیم به این معناست که دادن کثیر در آن است) از بی‌نیازی به دلیل وسعت علم اتفاق می‌افتد.

برای نمونه هنگامی که بچه را دعوا می‌کنی، پول ماهانه‌اش را قطع می‌کنی؛ اما یک موقع علم به آینده او و نسل او داریم به واسطه این وسعت علم، رزقش را قطع نمی‌کنی به این علت که حساب می‌کنی مثلاً بیست سال دیگر این پول منفعت بسیاری برایش دارد و هدایت می‌شود.

به همین خاطر است که وسعت علم، موجب فزونی اعطاء با وجود بی‌نیازی می‌شود.

گاهی افراد می‌گویند چرا خدا به فلان شخص زیاد می‌دهد؟ بی‌دریغ می‌دهد؟ بعد به طریقی متوجه می‌شود که چون آن نفر این وسعت علم دارد.

شبهه کاری که حضرت خضر علیه السلام کرد. او به واسطه وسعت علم، کارهایی را انجام داد که جزء فزونی اعطایش بود.

حضرت خضر علیه السلام صاحب فضل نامیده می‌شد.

موضوع فضل جزء چند موضوع مهم حکومت‌داری و فقه حکومتی است و اصولی که در مورد فضل گفته می‌شود بلا استثناء مربوط به مسائل حکومتی و اجتماعی است.

قواعد حکومتی فضل، در فقه حکومتی مطرح می‌شود.

پایه فضل، علم و ثمره آن قدرت است. لذا علم منتج به قدرت است و اساس آن برتری بر دیگران است.

فضل علمی است که وقتی به شما دادند، سر زمین هم آن را بردید می‌توانید میوه‌ها را بدون آفت رشد دهید.

حتما قید خاصی دارد، مطلق نیست لکن باید در موضوع خاصی بیان شود.

در یک موضوع برتر است.

علمی که ثمره آن قدرت و برتری نیست، به نظام ظلم تبدیل می‌شود.

با توجه به سوره مبارکه نمل، اگر در جوامع صاحبان فضل (یعنی صاحبان فضل در موضوعات مشخص) در جایگاه خود قرار نگیرند، منجر به ظلم می‌شود.

راه تبدیل ظلم به حسن، این است که هر صاحب و ذی‌فضلی سر جای خودش قرار گیرد.

مرد دارای فضل است، زن هم دارای فضل است. بنابراین هر کدام باید سر جای خودشان باشند در نتیجه یک فضل جنسیتی داریم.

برخی فضل‌ها مجاهدی است. شأن اجتماعی، فضل‌آور است. در موقعی که همه قعود می‌کنند و کسی جهاد نمی‌رود، اگر کسی برای جهاد پیش قدم شود، برایش برتری می‌آورد.

فلذا مجاهدت در راه خدا، مهم ترین شاخص فضل می شود.

راه های مجاهد شدن در راه خدا را باید در قرآن بیابیم تا صاحب فضل شویم.

من کلمه فضل را نزدیک ترین کلمه به استعداد یافتیم.

اگر کسی خواست در دنیا استعداد خود را بشناسد و به این درک برسد که در این دنیا به چه درد می خورد، باید مجاهد در راه خدا شود. همین که در مسیر مجاهدت در راه خدا قرار می گیرد، فضل هایش هم مشخص می شود. حتما باید علمی را بلند کند لکن با قعود نمی شود.

با توجه به سوره مبارکه مائده آیه شریفه ۵۴ «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۵۴)» داریم:

ای کسانی که ایمان آورده اید، هر کدام از شما از دینش برگردد به زودی:

۱- خدا به جای شما قومی را می آورد که آن ها را دوست دارد.

۲- آن ها هم متقابلا خدا را دوست دارند.

۳- برای مؤمنان خاکسار هستند.

۴- چنین گروهی در برابر کافر، سرش بلند است زیرا عزیز است در نتیجه به کافر سواری نمی دهد.

۵- در راه خدا مجاهدت می کنند.

۶- از ملامت ملامت گران هم نگران نیستند.

ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ: فزونی اعطاء به دلیل وسعت علم.

زمانی که این چند کار را که انجام دهد، تازه فضل خدا برایش نمایان می شود.

فضل، به وضوح افزون از حد انتظار است.

جمع ما الآن دچار دو مشکل است.

۱- این که فضلی برای خود سراغ نداریم. ما وقتی به خودمان نگاه می‌کنیم چیزی که بتوانیم آن را برای ایفای نقش عرضه کنیم تا اسلام هم بتواند در این موارد روی ما حساب کند، تواضع می‌کنیم!

الآن باید بری بجنگی، باید ۱۰ تا کلاس بگذاری....

فضلت را بشناس! دین خدا باید جاری شود! وقتی برای خود فضل سراغ ندارم، یعنی خدا ذوفضل نیست!

اگر کسی گفت برای خدا فضلی سراغ ندارم یعنی با پیامبر(ص) کاری ندارم، با ولی خدا کاری ندارم. مثل حرف بنی اسرائیل که به حضرت موسی(ع) گفتند برو با خدایت بجنگ دیگر!

۲- ساختارهایی را تجویز می‌کنیم که همه مساوی رشد کنند. کسی بر دیگری برتری پیدا نکند! جامعه بی طبقه. آموزش و پرورشی که توانمندی‌ها در آن کانالیزه شود.

۹۰ درصد آدم‌ها جایی هستند که یکی دیگر باید باشد، شاعر است اما کار فنی می‌کند. پزشک است اما مهندسی می‌خواند یا حتی شخصی که پزشک است هر بیماری که می‌آید نمی‌فهمد چه مشکلی دارد. طیب نخوانده، باید ملا باشد. یعنی ۷۰-۸۰ درصد مطالب را باید بلد باشد سپس برود بقیه را بخواند.

اگر من وزیر بهداشت می‌شدم برای استخدام پزشک از سن ۱۴-۱۵-۱۶ سالگی که تفکر انتزاعی فعال می‌شود افراد را در نظر می‌گرفتم، از آن‌ها سوال می‌کردم چه می‌کردی؟ اگر جواب می‌داد وقتی به دکتر مراجعه می‌کنم هر نسخه‌ای که می‌دادند، استفاده می‌کردم! او را بیرونش می‌کردم.

اگر استعداد داشت باید به آویشن، خرفه و چند گیاه علفی اطرافش حساس می‌بود. وقتی در این اندازه حساس نبود که بیماری و غیر بیماری فرقی برایت نداشت، همانند مردم عادی هستی و پزشک نخواهی بود.

برو بگرد بین تو در چه چیز بیش از حد انتظار هستی؟

یک سیستم و نظامی هم باید باشد که این را نشان دهد.

در حوزه علوم قرآن و دین هم این موضوع مطرح هست. برخی باید به این روش قرآن بخوانند و برخی دیگر باید به روش دیگری قرآن بخوانند.

وقتی نظامی با برتری درست می‌کنی، باعث ایجاد حسادت می‌شود.

۳- موضوع دیگر این است که ما توهم فضل داریم. در همه علوم صاحب نظر و مجتهد مگر می‌شود؟ فضل در امر مشخصی هست.

وقتی توهم فضل در همه چیز را دارد مطمئناً باعث می‌شود گوشش دیگر نشنود. چون نباید فرد در موارد مختلف اجتهاد کند. اجتهاد کردن‌های اشتباهی باعث عقب ماندن و پس رفتن می‌شود. اگر انسان در مسیر مجاهدت در راه خدا قرار گیرد، به طور طبیعی ولی دارد.

مجاهدت در راه خدا یک حرکت اجتماعی و زیر نظر ولی است. وقتی شما در موقعیت‌ها و معذوریت‌هایی قرار گرفتید، او از نحوه قیام شما تشخیص می‌دهد که شما برای چه کاری می‌توانید ایفای نقش کنید. آهسته آهسته به واسطه مجاهدت، فضل شما مشخص می‌شود.

اگر نظام ولایی حاکم شود در آن فضل‌شناسی هم وجود دارد لکن توهم فضل وجود ندارد. ترویج مساوی هم وجود ندارد فلذا فضل همه هم آشکار می‌شود.

یک نفر را والی شهر می‌کنند، یک نفر را هم حاکم شهر. مشکل امیرالمؤمنین علیه السلام این بوده است که یارانشان آخر عمر به ایشان شک کردند که آیا درست تشخیص داد! چرا فلان شخص را در فلان جا قرار داد که خراب کرد.

خیلی مظلوم بودند و هستند با وجود این که فضل‌شناس‌ترین در عالم هستند و تشخیص ایشان مورد فزونی است اما مورد اتهام بودند.

ابتغاء فضل: مواقف و موقعیت‌هایی که فضل خدا در آن‌ها جاری می‌شود را می‌شناسد.

سوره مبارکه جمعه این را می‌گوید. مقام جمعه محلی است که انسان‌هایی که در آن منسک قرار دارند را به سمت فضل‌شناسی سوق می‌دهد و پس از اتمام نماز جمعه این‌ها برای ابتغاء فضل انتشار پیدا می‌کنند.

اهل فضل احتیاج به یک نظام ارتباطی دارند. حضرت آقا مدظله العالی می‌فرمایند اقتصاد مقاومتی.

تجاری که در نماز جمعه می‌آیند، سرمایه‌شان را در جهت خاصی صرف کنند. اگر این اتفاق بیفتد چقدر شغل ایجاد می‌شود.

در سوره مبارکه جمعه دستور داده شده است که پس از نماز برای ابتغاء فضل به سمت انتشار در زمین بروند.

نماز جمعه محل سامان‌دهی اولوالفضل، برای ابتغاء فضل است.

بحث سوره مبارکه نور درباره خانواده است، لذا بحث فضل در خانواده مطرح می‌شود. حضور همسر و فرزند در خانه باعث جاری شدن فضل‌هایی می‌شود

مادری، فعلیتی است که سبب امر مشخص مادری می‌شود. به وضوح افزون از انتظار بقیه است (هیچ کس جز مادر نمی‌تواند این کار را انجام دهد) و به واسطه آن آثار مشخص مادری ظاهر می‌شود.

خدا ما را از فرزندگی کم نکند.

اگر پدر، خود را پدر بداند، برتری‌ای در آن حد پیدا می‌کند.

اگر مادر، خود را مادر بداند، خانواده قوام پیدا می‌کند. "الزانیة و الزانی" نمی‌شود. فرزندان وقتی فرزندگی نمی‌کنند و همینطور پدر، مادری می‌کند و مادر هم پدری می‌کند، موجب قطع رحم، عدم پاکی، رفتن به سمت ناپاکی، خطوات شیطان می‌شود.

خدا آن‌قدر به همه ما عنایت کرده، کأنّ اسراف کرده‌است، خدا درباره خود می‌فرماید تو اب حکیم، رئوف رحیم.

چهارده ساله بودم که استادم آقای صدیقی به من گفتند چرا تبلیغ نمی‌روی؟ از هیبت‌شان چیزی نگفتم.. اما راه افتادم و به جاهای مختلف سر زدم و سوال کردم که جایی کلاس قرآن، احکام و... می‌خواهد یا نه.

چرا ما باید خودمان را کم ببینیم. گفت بسم الله، شروع کن. ما هم بسم الله گفتیم.. جای حجت الاسلام و.. بالای منبر نرفتیم. فرمانده پایگاهی مرا قبول کرد تا برایشان کلاس بگذاریم.. جاهای زیادی هم گفتند چون سواد کم است قبول نمی‌کنیم.. این‌ها ممکن است سخت باشد اما اگر کسی منتظر است تا قبل از جاری شدن، جریان پیدا کند اشتباه می‌کند! بدان که تا قبل از جاری شدن جریان نمی‌یابی.

انشاء الله میلاد با سعادت اباعبدالله علیه السلام و قمر بنی هاشم (علیه السلام) و امام سجاده علیه السلام بر شما مبارک باشد
صلوات.

هر کسی در جلسه هر حاجتی دارد در ذهن بیاورد، برای برآورده شدن حاجات خود و بقیه صلوات بفرستید. و برای جمع یک دعا کنید.

انسان وقتی به زندگی خود نگاه می کند بعضی وقت ها فکر می کند اشتباهات زیادی در زندگی اش بوده و مسیرهای اشتباهی را رفته است. راهش این است که همان موقع که فکر می کند و پشیمان می شود استغفار کند. خدا قبول می کند. بگویند استغفرالله ربی و اتوب الیه.

می گویند اگر بعدش فرد خدمت رسول خدا برسد استغفارش زودتر قبول می شود. ماه شعبان ماه استغفار و رجوع به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و این بی دلیل نیست. یعنی هر موقع خواستید که استغفار کنید به دیدن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بروید.

نگاه کنیم به گذشته نه چندان خوبمان، گفتارهایی که نباید می داشتیم، حالاتی که نباید می داشتیم، رفتارهایی که نباید می داشتیم و استغفار کنیم و صلوات بفرستیم.

وقتی انسان نگاه می کند و به قلبش رجوع می کند می بیند در ایام عمرش کارهایی را انجام داده و اتفاقاتی افتاده که اساس زندگی اش را تغییر داده است. یک رشته ای خوانده که نباید می خوانده، یک محل سکونتی داشته که نباید می داشته و برای برطرف شدن تبعاتش باید به رسول رجوع کرد. در این موقعیت اگر من پشیمان شوم، نمی توانم راهم را برگردم. احتیاج به جبران داریم وقتی می گویم استغفرالله ربی و اتوب الیه یعنی خدایا جبران کن.

آدم با کسی دوست شده، دوستی اش را به هم می زند اما قضیه فراتر از این است.. باید جبران کند.

یک ازدواجی کرده که نباید انجام می شده است، بچه ای باید داشت اما ندارد.. باید اینها را جبران کند، خدمت رسول خدا برود و بخواهد که جبران شود. از وجوه استغفار در ماه شعبان، طلب جبران است.

یک وقتی کسی فکر نکند خدا جبران نمی کند. برای اینکه چنین استغفاری انجام دهید صلوات بفرستید.

یک وقت‌ها می‌گویی جبران را ولش کن، از دست خودم چه کنم! جبران را ولش کن، نه نمی‌توانم پشیمان شوم از بودنم، جبران را ولش کن، نه نمی‌توانم بگویم خدایا جبران کن بودنم را. یعنی استغفار از من. گرفتار من بودن، گرفتار نفس بودن. خدایا این نفس عماره، نفسی که به تو متوجه نیست، که با تو یکی نیست را بگیر. این استغفارش با آن قبلی فرق می‌کند. این استغفارش از منیت است. از آنکه منشاء همه بدیها از آن رقم می‌خورد.

امام صادق علیه‌السلام از شب تا صبح طواف می‌کرد در کعبه. راوی گفت آقا فقط یک دعا بیشتر بلد نیست.

و هو يقول: فتنی شح نفسی. گفتم چرا فقط همین دعا را می‌کنید؟ فرمود مگر نخوانده‌ای در قرآن آمده است «فمن یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون».

انسان اگر منیت نداشته باشد خدا وعده داده به فلاح و به قطعیت برسد. برای کنترل شح نفس فقط می‌ارزد برود مکه و دور خانه خدا از شب تا صبح همین یک دعا را بکند. این یک مدل استغفار دیگر است. ما برای این استغفار هم باید به رسول خدا رجوع کنیم. خدایا من را از شح نفس، از خود منفی‌ام رها کن. برای اینکه این مدل استغفار، در ماه شعبان در ما جاری شود صلوات.

با این مدل، دیگر این آدم پاک شد، اعمالش و باورهایش را مهر قبولی زدند. مسیرهای اشتباهش را گفتند جبران می‌کنیم و شح نفس را هم از او برداشتند.

می‌گویند چرا مردم دروغ می‌گویند؟ رجوع می‌کند به رسول خدا و می‌گوید خدایا به خاطر رسولت شده گناه را از روی زمین بردار. پس یک مدل استغفار هم استغفار از گناه است. کاری ندارد کجا این کار را می‌کند یا این فحش و نفرین از دهان کیست، بلکه فقط برای آن استغفار می‌کند.

یک مدل هم استغفاری است که خود رسول می‌کند. وقتی گناه من را گناه خود می‌داند. خدا هم گفته «واستغفر لذنبک» رودربایسی هم نکرده! ای رسول از گناهانت استغفار کن!

گناهان مردم گناهان رسول است. نه تنها از گناه استغفار می‌کند بلکه گناهان مردم گناهان اوست. «خدایا گناهان من را ببخش» یعنی خدایا گناهان او را ببخش. می‌خواهد بگوید کار بد جهنم است، نمی‌خواهد بگوید کسی را جهنم ببرد.

خدا استغفار پیامبرش را زمین نمی‌زند. «ولو سوف يعطيك ربك فترضى» عجیب است حکایت رسولی که استغفار از گناهانش جهنم را برد و سلام می‌کند. نمی‌گوییم آدم‌ها بروند گناه کنند. مهم این است که گناه دیگری را گناه خود بدانند. به این بهشت می‌گویند. هر موقع انسان‌ها به این درجه برسند در بهشت هستند.

از تقصیرهای هم بگذریم، تقصیرهای دوست و همسر و بچه‌هایمان را تقصیر خودمان بدانیم تا به بهشت برویم. برای اینکه استغفار نوع پنجم هم در ما تحقق پیدا کند صلوات.

حضرت علی علیه‌السلام استغفارهای متعددی در صحیفه دارند. استغفار هفت نوع است و ما پنج نوعش را گفتیم. لابد دو نوعش هم مخفی است.

هفت مرتبه استغفار یعنی هفت مرحله استغفار، هفت پایه استغفار نه هفت بار استغفار. برای اینکه هفت مرتبه استغفار در ما جاری شود صلوات.

ای بسا یک نفر در جمع شما دعا کرده که این حرف‌ها به زبان ما جاری می‌شود و همگی از آن بهره می‌بریم.. برای آن فرد هم یک صلوات بفرستید. از اینجا استغفار نوع ششم مشخص شد.

استغفار ششم: القاء می‌کند به زبان دیگری و استغفار جاری می‌شود. ای کاش آن فرد حضرت بقیه الله عجل الله تعالی فی فرجه باشد.

یک مقدار به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امام زمان عجل الله تعالی فی فرجه خوش‌بین باشیم. آن‌ها برایمان استغفار می‌کنند، آن‌ها بیشتر از خودمان نگران ما هستند. برای سلامتی‌شان صلواتی بفرستید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۱)

الزَّائِنَةُ وَالزَّائِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِئَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲)

آیات ۱ و ۲: فضل یعنی توان‌هایی که انسان‌ها بواسطه قابلیت‌ها و استعدادهایشان در جامعه بدرخشند. خدا در سوره نور مطرح می‌کند (آیه ۱۰) که فضل و رحمت خدا دائمی است چون خدا تواب رحیم است. هر چه جامعه باشد فضل و رحمت خدا هست هر چند همه جا تیره و تار باشد.

وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۴)

آیه ۱۴: جامعه‌ای را ترسیم می‌کند که در آن نسبت فحشاء می‌دهند. اشکال ندارد انسان در جامعه فعالیت و خدمت‌رسانی کند. بگوید جامعه چقدر بد شده، مسئولیتش را زیاد و خوابش را کم کند. اما حق ندارد ناامید شود. چون فضل در رحمت الهی در جامعه دینی به پناه رسول خدا است. کنف دین به مو هم برسد، اما پاره نمی‌شود. برای وضع دین نمی‌خواهد نگران باشیم.

وَالْآخِرَةُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۱۹)

وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ (۲۰)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۱)

آیات ۱۹، ۲۰، ۲۱: وقتی زندگی انسان اجتماعی می‌شود. اگر این رفتار بد هم ترویج شود از خطوات شیطان است. به بهانه امر به معروف و نهی از منکر برخوردهای شیطان ترویج می‌شود. هم جامعه بد می‌شود هم آسیب می‌بیند. باید کاری می‌کرد این اتفاق نیفتد. «و من يتبع خطوات شیطان». هر کاری می‌کنی طوری انجام بده که فحشاء و منکر رواج پیدا نکند. برخی امر به معروف و نهی از منکرها رواج فحشاء و منکر است.

مثلا يك مفسد في الارض را می خواهيم معرفی کنیم به جای معرفی به دستگاه قضایی، به روزنامه‌ها و در رسانه‌های عمومی و تلگرام پخش می کنیم! این کار، القاء شیطانی است و فضای توهمی ایجاد می کند. فضای توهمی بدتر از فضای موجود است.

هیچ کس نگوید من پاک هستم و خطوات شیطان برای جامعه است.. نگوید اقدام و عمل و یا اقتصاد مقاومتی مربوط به مسئولین است. هر کس در حد خود می تواند کاری بکند. مثلا جنس ایرانی بخرد.

ما زکی منکه من احد ابدأ .

نمی گویم نسبت به بقیه بی خیال شویم اما اصلاح و زکو(تزکیه) را از خود شروع کنیم. هر فرد بداند اگر فضل و رحمت خدا نبود نمی توانست پاک باشد. نگاه کند این فضل و رحمت برایش عمومیت دارد یا اینکه جایی نقص دارد.

آیه ۲۱: برخی آیات غرر هستند. اینها غرر آیات اجتماعی هستند. کافیت آیه ۲۱ را در زندگی خودمان پیاده کنیم. نمی گویم مراقب جامعه باشیم، بلکه مراقب باشیم ترویج فحشاء و منکر نکرده باشیم. آن موقع سمیع و علیم بودن خدا را می فهمیم.

اگر با حجابی، چه کسی تو را با حجاب کرده؟ وقتی فرد خطوات شیطان را در وجود خود بررسی می کند، می بیند کانال شیطان نسبت به دیگران نیست. مگر می شود شیطان بتواند در من القایی کند در حالیکه گیرنده‌ای در من نباشد؟ اول مین خود را خنثی کنیم.. حالا بعدش خواستیم مین دیگران را هم خنثی می کنیم.

ملاك: یا امر بالفحشاء و المنکر نباید باشیم.

وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَيُغْفُوا وَيُصْنَفُوا أَلَّا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۲)

آیه ۲۲: خیلی عجیب است. وقتی آدم‌ها دارای فضل می شوند، توانی در آن‌ها نسبت به بقیه به فعلیت می رسد و بالا می روند. می بیند طرف پول ندارد، خود را دارای فضل می بیند. طبیعتا اشتباهات آن‌ها را تشخیص می دهد.

این آیه می‌گوید آن‌ها که نزد شما دارای برتری هستند، دستشان هم باز است، سعه دارند و می‌توانند بروند کار کنند.

نباید سوگند یاد کنند که از انفاق نسبت به مستمندان دریغ نمایند. نه اینکه اشتباه می‌کنی، درست قسم می‌خوری، این بنده خدا واقعا بی‌عرضه است. اما «عفو» داشته باش (بخشش)، «صفح» داشته باش و به جنبه‌های مثبتی او هم نگاه کن.

الا تحبون؛ در مسائل خانوادگی لطفاً منطق صوری و ارسطویی‌تان را خاموش کنید. با این منطق کنار هم نمی‌توانید زندگی کنید. می‌گوی من یکبار آدم‌خانه تو، تو هم باید بیایی خانه من! منطق دو دوتا چهارتا در زندگی جواب نمی‌دهد. شما اولی‌الفضل هستی چون خدا بهت فضل داده عفو و صفح کن. خدا برای هر عفو و صفحی پاداش می‌دهد.

غفران یعنی تبعات این کار را من پاک کنم. پدر بداخلاق است این روی بچه اثر می‌گذارد. من فضل را جوری به کار می‌برم که عفو و صفح می‌کنم. خدا چه می‌کند؟ غفران می‌کند.

بعد از چهار سال می‌بینی هیچ کدام از آثار بداخلاق در آن فرزند نیست. خداست و جبران می‌کند. هر کس در عفو و صفح از خود مایه بگذارد، خدا برایش جبران می‌کند. منظورش دشمن نیست، خودی است. هر که فضلش را بکار برد و عفو و صفح کرد، غفران دریافت می‌کند.

مخصوصاً این نکته برای آن‌ها که در زمینه تعلیم و تربیت فعالیت می‌کنند، مهم است. نگران است، می‌گوید روی بچه‌ام فحش دادن اثر می‌گذارد. سعی کن پدری و مادری‌ات را یک جوری نشان بدهی و آن را هم ماله بکشی.. مثلاً بگو پدرت فحش می‌دهد لا اقل کتکت که نمی‌زند. سعی کن غفران خدا را ببینی. اگر اینطور باشد فحش روی او اثر نمی‌گذارد.

الا تحبون یعنی آیا نمی‌خواهی؟ آیا دوست نداری؟!

کسی که عفو و صفح خود را برای اولی‌القربی، مساکین، مهاجرین فی سبیل الله به کار ببرد، غفران خدا را برداشت می‌کند. خیلی هم به او می‌چسبد! خدا لا بلای بحث‌ها و درگیری‌ها خود را نشان می‌دهد. خدا همانی است که غفران کرد.. نگاه کن بچه‌ات هیچ تاثیری نگرفت و آخرش مسجدی شد..

خیلی وقت‌ها به خاطر ندیدن فضل‌ها، بچه‌هایمان را محروم می‌کنیم. باباش که اینطوره، مامانش هم اونطوره، خودش معلوم نیست چه می‌شود! این حرف اشتباه است... پس خدا کو؟! عفو چه؟! صفح؟! صفح!

عفو: طرف یعنی کسی بدی می‌کند و شما می‌بخشید (نادیده می‌گیرید، در واقع در عفو یک پرده روی آن می‌کشد)

صفح: نه تنها نادیده می‌گیرید بلکه می‌گویید خوبی هم دارد. (به خوبی توجه می‌کنید، در صفح زینت می‌دهید)

خوشا آن چشمی که در لابلای نواقص مردم، خدا را ببیند.

عفو، صفح و غفران در مورد دیگران است اما استغفار در مورد خود فرد است. باید آدم از خدا بخواهد اهل عفو، صفح و غفران باشد. از خدا بخواهد کسی نصیبتش شود که اهل عفو، صفح و غفران است. خدایا من را دچار کسی کن که عفو و صفح و غفران دارد.

مواظب باشید امروز کسی از بیرون نرود در حالیکه هنوز کسی را نبخشیده باشد. دست او را ببوس. او محل تجلی خداست. او می‌گوید چه کاری می‌کنی من به تو بدی کردم! می‌گویی تو کاری نداشته باش این یک سری دارد که در سوره نور امشب فهمیدم..

در خنثی کردن آن کار، از فضل خود خرج کن. ترکیب فضل، عفو، صفح نسبت به دیگران غفران را نتیجه می‌دهد.

الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبَاتِ

أُولَئِكَ مَبْرُؤُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۲۶)

آیه ۲۶: این آیه خیلی عجیب است و کاربردهای زیادی دارد. در ازدواج و مباحث خانوادگی نسل یا پیوند و زندگی توحیدی استفاده می‌شود. این موضوع را الان طرح کردم تا ان شاء الله در دو هفته دیگر که در خدمتتان هستم راجع به آن صحبت کنیم.

انسان گوهری پیدا می‌کند که این گوهر زوجیتی شبیه به خود پیدا می‌کند و نمی‌توانی تشخیص دهی مال چه کی است؟ برای جنسیت تقدم و تاخر نمی‌توان داد. همان قدر که مرد طیب برای زن طیب، عزیز و ارزشمند است بالعکس آن هم عزیز و ارزشمند است.

ضرورت این را اثبات می‌کند که افراد طیب، طیب بمانند تا برای همیشه مال هم باشند. اگر طیب، خبیث شود، به طور طبیعی جنسیت آن طیب می‌شود. قاعده طیبین قاعده مهمی است. هر که دوست دارد ازدواج خوبی داشته باشد باید طیب باشد. چون جنسیت پاک، کنار خود می‌آورد. هر که می‌خواهد طیب کنار طیب باشد نباید بگذارد خبیث شود. این موضوع برای طیب شدن و طیب ماندن ضرورت دارد.

زن و مرد باید با هم طیب شوند. اگر یکی طیب نباشد اختلال ایجاد می‌شود. زن مالِ مرد است و مرد مالِ زن. ان شاء الله برای اینکه طیب شویم و برای اینکه آن قدر طیب شویم که با محمد و آل محمد محشور شویم صلواتی ختم کنید.

برای اینکه جزو فرستادگان صلوات باشیم صلوات

صلوات یک معنی اش این است که انسان اعتقاد دارد هدایت، عمومی است و خدا اراده کرده همه انسانها به واسطه ولایت اهل بیت (علیه السلام) به هدایت برسند. برای اینکه این اتفاقات هر چه سریع تر موانعش برطرف شود صلوات بفرستید.

کسی که اعتقاد به صلوات دارد اعتقاد به این دارد که انسانهایی هستند که به هیچ وجه آلوده نشدند و به این واسطه رحمت الهی را بر همه نازل می کنند. برای اینکه هم سنخ با آن بزرگواران باشیم صلوات

انشاءالله در این جلسه از آیات ۲۶ به بعد صحبت خواهیم کرد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۲۷)

از اینجا دستورالعملهای اجرایی شروع می شود.

اولین دستورالعمل ایجابی به موضوع ورود به بیت می پردازد که برای ورود به خانه های غیر خود، وارد نشوید مگر آنکه با اهل آن خانه انس بگیرید و سلام کنید.

این آدابی است که نوعا رعایت می کنیم مثلا قبل از اینکه به خانه کسی برویم تماس میگیریم و ...

فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّىٰ يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَىٰ لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (۲۸)

بحث اذن از اینجا خیلی مهم میشود؛ چون انسان اینجا اذن را میفهمد که حتی کلید هم که داشته باشی ، بدون اجازه حق ورود نداری.

بیت، انس، سلام، اذن و کلید واژه های سوره هستند.

در این آیه بحث «زکو» و «ازکی» را داریم. هیچکس نمی تواند از فساد عقاید و عمل پاک شود؛ مگر آنکه خدا او را پاک کند. این خداست که توان پاک کردن آن را دارد.

در آیه ۲۲ «زکو» را به «فضل» ربط می دهد. «زکو» فضل، رحمت و پاکی می آورد. هر چه پاکی می آورد، فضل می آورد.

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ (۳۰)

وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنَاتِ أَخْوَانِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ وَتَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۳۱)

(لک ازکی لهم)، اول بحث اذن ورود به خانه است، بعد بحث حریمهای خصوصی (یغضوا ابصارهم و یحفظوا فروجهم)

مسائلش به نوعی با محرم و نامحرم ارتباط دارد (یغضوا ابصارهم) و به طور مستقیم و غیرمستقیم با غرایز جنسی نیز مرتبط است؛ زیرا بعدش گفته است: (یحفظوا فروجهم).

این مهم است که بدانیم مطلب را هم خطاب به مومنین و هم به مومنات گفته و جدا کرده است. اینجا ممکن است تفصیل یکسری از احکام متفاوت باشد. بحث فروج که مطرح می شود، به طور کامل بحث احکام جنسی است؛ مستقیم یا غیرمستقیم.

وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنَاتِ أَخْوَانِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ وَتَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۳۱)

این آیه به آیه حجاب معروف است.

خانمها نباید زینتهایشان را آشکار کنند (درباره هر چه که به آن اطلاق زینت بشود)

انگشتر دست کردن هم ممکن است زینت باشد که نوعا هم هست و ممکن است یک مدلی از عینک نوعی زینت باشد و ...

زینت یعنی آنچه جلب نظر کند و دست یا صورت را به گونه‌ای جلوه دهد. ته آرایش برای خانمها زینت محسوب می‌شود. صورت را کاری کنند که جور دیگری نشان دهد زینت است. حلقه به عنوان نشان است و زینت محسوب نمی‌شود. این مورد موجه است زیرا عرف است. همین حلقه اگر از حالت نشان خارج بشود، زینت می‌شود. بعضی موارد هست که عنوان ثانویه که می‌آید عرف را می‌شکند.

اگر فرد، طیب باشد تمایلش به مراقبت بیشتر می‌شود. دلیل اینکه فرد به این سمت می‌رود آن است که به سمت خبیثات می‌رود. تمایلش به جاهایی میل پیدا می‌کند که نباید میل پیدا کند. همه می‌دانند چه چیز زینت است و چه چیز نه؛ فقط نکته در مراعات کردن است. نوعا زینت جلب نظر می‌کند؛ بنابراین هر چه ساده‌تر، بهتر.

زینت یک وجه فطری دارد. انسان به طور فطری دوست دارد زینت داشته باشد و یک وجه عرفی هم دارد. در جایی که زینت، مفسده ایجاد کند، این زینت خلاف احکام است.

استثناهای زینت هم گفته شده:

افرادی که در بعضی جاها درباره زینتشان مراعات می‌کنند؛ حتما باید در جاهای دیگر زینتشان را آشکار کنند. (در معجرات صحیحش آشکار کنند) آنهایی که مخالف زینت هستند؛ جلوی زینت را حتی در برخورد با محارم نیز می‌گیرند؛ در حالیکه اینجا زینت را درباره محارم اذن داده. محارم هم فقط همسر نیست، مواردی دارد که ذکر می‌کند.

«توبوا الی الله ایها المومنون»، خطاب را از جنسیت برداشت چون برخی خانمها به خاطر همسرشان زینت‌ها را آشکار می‌کنند. برخی‌ها هستند که یک اشتباهی را عرف می‌کنند. همه باید در رعایت این مسئله، دخالت داشته باشند. زینت، نیازی است که در خانمها بیشتر است و تاثیری هم که از زینت می‌پذیرند از آقایان بیشتر است. به طور طبیعی مرد به این زینت‌ها خیلی تمایلی ندارد. زینت حالت جلوه دارد و جلوه‌اش هم بطور جدی جلوه است. زینت واژه‌ای است که هم مثبت دارد و هم منفی.

اینجا زینت در جایی اجازه داده شده و در جایی اجازه داده نشده است. زینت، نیاز هست اما قید دارد؛ جایش مهم است. نمیتوان مطلق زینت را درباره زن منع کرد. بعضی از افراد وقتی در خانواده‌هایشان محرومیت‌هایی ایجاد می‌شود،

زینت خود را جور دیگری نشان می‌دهند. خیالشان متأثر می‌شود، خیالش را درگیر می‌کنند و برای لحظاتی از خدا غافل می‌شود. امکان دارد این لحظات به یک عمر تبدیل شود؛ به یک عادت تبدیل شود و بعد نیز به اختلال تبدیل شود. فرد حس کمبود دارد و فکر می‌کند فقط این گونه می‌تواند پُرش کند. زینت، صرف آن زیبایی است که محرک مسایل جنسی نباشد.

دو مدل زینت داریم:

اول. زینتی که محرک شهوات است.

دوم. زینتی که فقط جلوه می‌دهد و آن را برای محارم مطرح می‌کند.

که هر دوی اینها برای غیرمحارم حرمت دارد. اگر از درون خود را منع کند، ذهنش و خیالش آزاد می‌شود.

جار زدن برای زینت به معنی تَبْرُج است. تَبْرُج یعنی تبلیغ زینت؛ خودش زینت است و تبلیغش هم بیشتر از زینت است. اینکه به جمعی وارد شود و القاء کند زینتی پوشیده است، تبرج معنی می‌دهد. طرف مقابل این زینت را مخفی نمی‌بیند و شروع به ساختن می‌کند. زینتی که خیال می‌سازد قوتش بیشتر از زینتی است که موجود است. هم نباید زینت داشت و هم نباید القاء زینت داشت. تبرج یک مدل زینت است. نباید القاء زینت کرد که در اندرونی شما زینتی کار گذاشته شده. به هر وسیله‌ای که این اعلام شود؛ میشود تبرج.

مثلا فکر کنید خانمی مدل ماتتویی را که زینت هست و نباید پوشید را پوشیده است. روی این ماتتو چادر خاصی بپوشد که معلوم شود این ماتتوی خاص را در زیر چادر پوشیده است. این امر افراد دیگر را به سمت اندرونی سوق می‌دهد. هر فردی باید خودش باشد آن هم بدون جلوه. بعضی‌ها که می‌خواهند زینت کنند، فکر می‌کنند که چکار باید بکنند و ذهنشان درگیر می‌شود. محدوده و قلمرو برای زینت گذاشته شده است. انسان وقتی محدوده‌ها را مراعات می‌کند، در زینت هم قویتر می‌تواند عمل کند.

«وَلَا يَضْرِبْنَ بَأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ»، این برای زمانی است که کسی پای شخص را نمی‌بیند؛ اما او کاری می‌کند که بفهمند یک چیزی به پایش دارد. هر جا درباره زینت شبهه‌ای دارید، احتیاط کنید. حتی استفتاء هم نکنید. یک آدم در طبعش یک وضعیتی دارد که همین جوری که هست لباس می‌پوشد. کاری هم نکند که جلوه داشته باشد، از رنگهای خاص یا زینتهای خاص که او را جلوه می‌دهد و زیباتر از آنچه هست نشان می‌دهد استفاده نکند. البته این دقت را باید برای خود داشت. اگر کسی لباسی را پوشید نباید بگویید به خاطر زینت پوشیده، باید

بگویند این را برای قشنگی پوشیده است. اینکه صرفاً متمایز از بقیه است، به آن زینت گفته نمی‌شود. اگر کاری کند که افرادی که نگاه می‌کنند، فکر کنند در اندرونی‌اش چه خبر است، زینت حساب می‌شود. درباره پوشیه هم اگر فرد در جایی پوشیه بزند که افرادی که نگاه می‌کنند، فکر کنند در اندرونی‌اش چه خبر است، زینت حساب می‌شود. کسانی که آرایش می‌کنند؛ آرایش در هیچ حالتی مجاز نیست. زینت برای غیرشوهر اصلاً نباید اظهار شود. تشخیص مصداق زینت با خود شماست. مهم این است که اهل تقوا باشیم و مرض هم نداشته باشیم. خدا کند آدم مریض نباشد، خیلی چیزها درست می‌شود. نیت خیلی نقش دارد. اصلش به منویات فرد برمی‌گردد و توجهاتی که باز می‌کند. چادر در کشورهای خارجی بعید است تبرج به نظر برسد.

وَأَنْكِحُوا الْأَبْنَاءَ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۳۲)

موضوع آیه ازدواج کردن و نکردن است. گاهی ازدواج کردن جلب‌کننده فضل است؛ و گاهی ازدواج نکردن و تقوا نگه داشتن.

وَلَيْسَتَغْنِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَبْتِغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَآتُوهُمْ مِّنْ مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ وَلَا تَكْرَهُوا فِتْيَانَكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِّتَبْتَنُوا عَرْضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِهِنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (۳۳)

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُّبِينَاتٍ وَمَثَلًا مِّنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ (۳۴)

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ تَوْ شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۳۵)

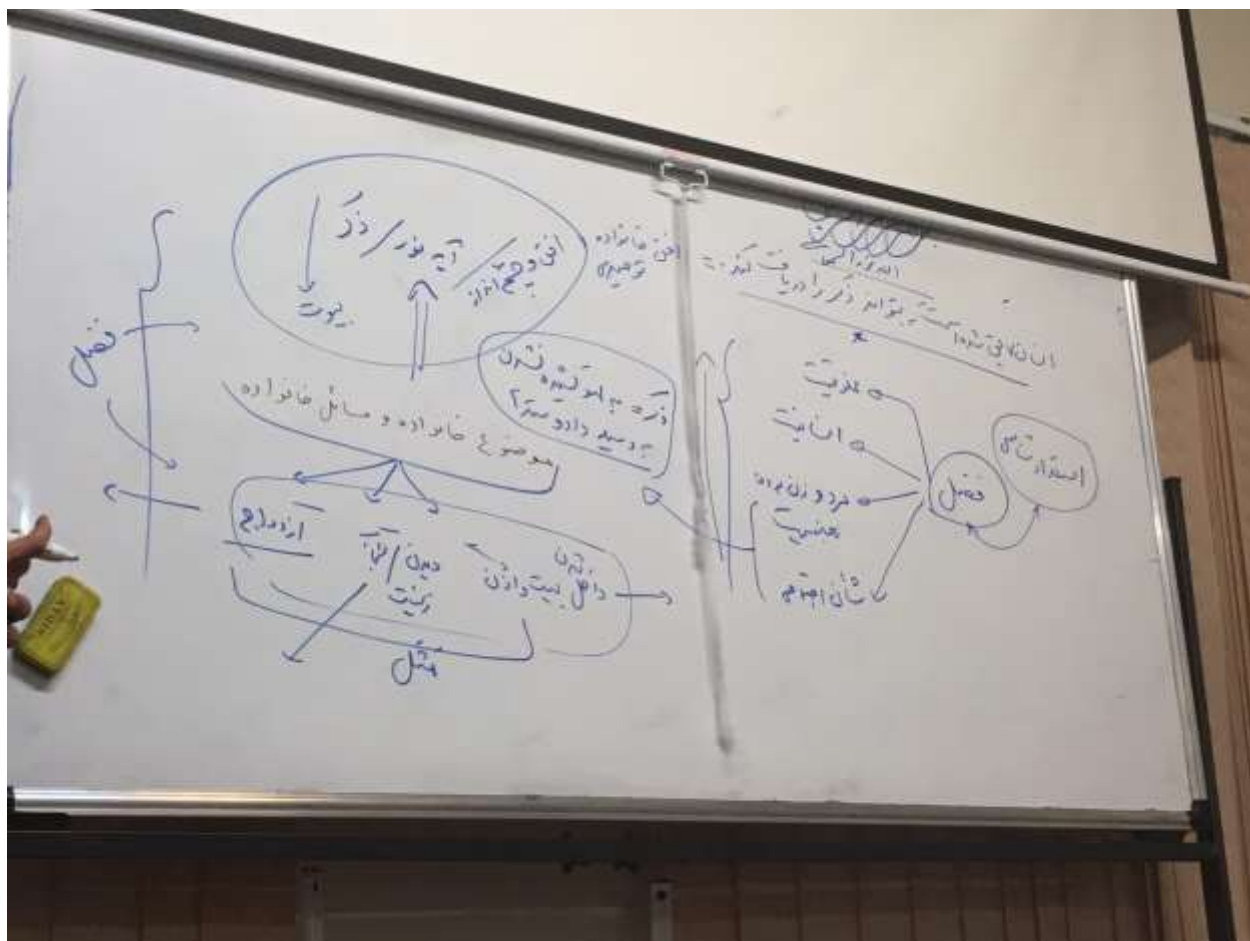
فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيَدْعَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ (۳۶)

رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ (۳۷)

لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۳۸)

این آیات را باید مطالعه کرد و گوش داد؛ چون از یک فضای کاملا اجتماعی به یک فضای کاملا معرفتی و توحیدی ورود پیدا می کند؛ در حقیقت افق و چشم انداز می دهد.





فضل؛ عطا و رحمت خداست که متناسب با ظرفیت نازل می‌شود. به فرد توان خاص، تشخص خاص و توانمندیهای خاص می‌دهد. فرد می‌تواند سر کار برود و پول درآورد. این یک فضل برای مرد است. انسان ابعدی از فضل دارد و یکی از این ابعاد به جنسیت مربوط است. انسان صرفنظر از جنسیتش، قابلیت ذاکر شدن پیدا کرده است. خدا می‌خواهد از دالان مسائل پیچیده، انسان را به بحثهایی که مربوط به کل کائنات است بکشانند.

بنی آدم به خاطر ذکرش، نسبت به همه موجودات فضلش بیشتر است؛ وگرنه همه حیوانات زوج هستند و مذکر و مونث دارند. اگر انسان بخواهد در قرآن، استعدادشناسی را کار کند و اینکه چگونه می‌تواند به استعدادهایش برسد، یکی از مهمترین کلماتش فضل است. فضل اغلب اکتسابی است، در برخی موارد ذاتی هم می‌تواند باشد.

سوره نور، سوره انزلناها، از یک سو انحراف در جنسیت (زانی و زانیه) و از سوی دیگر انحراف در شئون اجتماعی (إفک) را مطرح می‌کند. کم کم اینها را مطرح می‌کند تا انسان را بالا ببرد.

انسان، لایق شده است که بتواند ذکر را دریافت کند = افق خانواده توحیدی (ذاکر شدن)

معیار ما در هر کاری این است و این نباید در هیچ کاری خدشه پیدا کند. آیه (الله نور السماوات و الارض...) اینجای بحث قرار می گیرد.

رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ (۳۷)

در زن و مرد یک شأن اجتماعی و یک شأن جنسیتی پیدا می شود. مرد نوعاً در شأن اجتماعی قرار می گیرد. یعنی این آیه از رجالی می گوید که در صحنه جامعه در تضارب زیادی هستند، به طریق اولی زنانشان هم اینطور هستند که به وسیله داد و ستدها به لهو کشیده نمی شوند.

ذکر یعنی در داد و ستدها به لهو کشیده نشدن (یعنی مقصد و غایت فرد گم نمی شود)

انسان، لایق آن شده که در هر لحظه، حتی پیچیده ترین لحظات مثل بیع یا داد و ستد ذکر را دریافت کند؛ به نحوی که خدا را در هیچ لحظه‌ای فراموش نکند و به واسطه لذت و لهو دست از خدا برندارد. اگر کسی به زنا آلوده می شود؛ چون در بیع و داد و ستدش به لهو کشیده شده یعنی در پایه داد و ستدش لذت هست. فقط با فضل به «زکی» می توان رسید. محور همه جریاناتی که درباره انسان هست، بحث فضل است.

هر انسانی، چه زن و چه مرد لازم است مجموعه استعدادهایش شکوفا شود تا در اثر این شکوفایی به پاکی و طهارت (طیب شدن) دست پیدا کند. به بیان دیگر انسان اگر مجموعه استعدادهایش شکوفا شود و درست هم شکوفا شود، محصولش طهارت است. اگر انسان به طهارت نرسید یعنی مجموعه استعدادهایش شکوفا نشده، فقط بخشی از آنها شکوفا شده است.

در سوره مبارکه اسراء درباره تمامی مراتب فضل صحبت شده است. مجموعه قانونهای فضل در این سوره آمده است.

هر کس سوره اسراء را شبهای جمعه بخواند، امام زمان (عج الله تعالی) را درک می کند.

خصوصیت سوره اسراء این است که همه فضلهای انسان را شکوفا می کند و از این مسیر انسان را به امام زمان عج الله می رساند مثل پیر پالان دوز که چون همه استعدادهایشان فعال شده بود؛ همراه امام عج الله شدند.

توانهایی که انسان در حوزه جنسیتی و شأنتی پیدا کرده، می تواند نور خدا را ایجاد کرده و می تواند خانواده شیطانی ایجاد کند یا ظلمت بیاورد (فضل مقدماتی).

این امر دو مسیر مختلف پیش می آورد:

اگر نتوانست ازدواج کند، باید عفت پیشه کند (فضل لازمه ای) صبر و حیا در او شکوفا می شود (فضل غایی).

فرد باید برای ازدواج اقدام کند؛ اگر نشد عفت پیشه کند.

کسی حق ندارد به خاطر تنگدستی بگوید من ازدواج نمی کنم؛ در اینصورت به خدا سوءظن دارد و از دایره فضل خارج شده است.

اگر کسی نتوانست نکاحی انجام دهد، اگر عفت پیشه کند از فضل خداوند به او می رسد و خدا او را بی نیاز می کند.

اگر ازدواج کرد، ذکر خدا. ازدواج موفق / سکونت و آرامش.

در هر حالی پایه نعمتی که انسان داراست، فضل است. اما اگر دست به کارهای خلاف بزند خود را از دایره فضل خارج می کند. اگر انسان به سمت فضل برود، لاجرم به سمت طهارت و پاکی می رود و اگر به سمت فضل نرود لاجرم به سمت خبیث شدن و آلودگی می رود. انسان برای طیب شدن و رسیدن به پاکی (زکو) باید به سمت فضل برود. فضل است که پاکی می آورد. همه ما دوست داریم استعدادهایمان را بشناسیم تا به کمال برسیم. باید به سمتی پیش برویم که مجموعه استعدادهایمان به شکوفایی برسد.

این در حالی است که عملکرد درستی در این حوزه نداریم. همه ما کمالمان را در درس خواندن می دانیم. همه می خواهند به دانشگاه بروند، جای مرد و زن را قاطی می کنیم؛ از خصوصیات انسانی مان غافل می شویم؛ از آنچه خدا برای ما بعنوان مخلوق برتر قرار داده، غافل می شویم؛ عدم تعادل را انتخاب می کنیم و این بخاطر جوئی است که جامعه مستولی می کند.

سوره اسراء را بخوانید؛ وقتی فضل را مطرح می کند آن را در معرفت توحید می داند. آن را در وحی و کتاب و قرآن می داند. آن را در کرامت یافتن می داند. فضل را در حرف شنوی اوامر و نواهی خدا می داند. لیستی از اوامر و نواهی گفته که هر کس به آنها گوش دهد حتما همه استعدادهایش شکوفا می شود. فضل را به آخرت گرایی نسبت داده و آن را در حیات بخشی می داند. فضلی که شما اینجا می بینید توحید را به شما می دهد. شما را به وحی متصل می کند. از آن نتایج عبودیت برایتان حاصل می شود.

سطح بحث در سوره مبارکه اسراء، قانون محور است و در سوره مبارکه نور، کارکردها را مطرح می کند.

ان شاء الله خدا توفیق دهد ایام آخر شعبان که چند روز بیشتر باقی نمانده، سبب شود گناهان ما بخشیده شود.

ماه شعبان، ماه استغفار پیامبر (علیه السلام) است، برای اینکه به واسطه پیامبر (علیه السلام) بخشیده شویم **صلوات**

مؤمنینی که در این ماه به دیار باقی شتافتند مورد رحمت و مغفرت قرار بگیرند (چه امسال و چه سالهای قبل) **صلوات**

اینکه امواتمان را یاد می کنیم شاید به این دلیل باشد یاد مرگ از فکر و ذهنمان فراموش نشود. یکی از موارد اصلاح

نفس یاد مرگ است. برای اینکه بواسطه یاد مرگ استغفار شامل حالمان شود **صلوات**

این جمع حاجاتی دارند برای اینکه حاجات جمع اجابت شود **صلوات**

هر کس از سجن هایی که اعمال برایش قرار داده، صفت هایی که از پس آن بر نیامده، حزن هایی دارد که نتوانسته از

آنها رهایی یابد، آرزوهای خوبی دارد که نتوانسته به آنها نزدیک شود، مثلا کسی آرزوی حج دارد و اینکه امسال

جزء زائرین باشد، همه را نیت کند هم برای خودش بر آورده شود هم برای دیگران به برکت صلوات بر محمد و آل

محمد.

نکات سوره:

۱. مشهور است سوره مبارکه نور، سوره خانواده است. اغلب آیاتش نیز در حوزه روابط زوجین است. تنها سوره‌ای است که پروردگار فرموده است ما آن را فرض کردیم (واجبش کردیم). حتی برای سوره حمد هم با اینکه فرض است این را نمی‌گویند. فرض کردیم یعنی اینکه به مضامین سوره توجه کنید.

۲. مسائلی که در سوره آمده است طبق قرائن سوره، جنبه «مَثَل» دارد. هم مسائلی که مطرح می‌کند مهم است و هم می‌توان برای مسائل دیگر به مدل تبدیل کرد.

در بین این قسمت (آسیب‌های اجتماع بالاخص در حوزه روابط خانواده و سست شدن آن) اگر بخواهیم یکی دو آیه شاخص انتخاب کنیم که خیلی مهم است آیات ۱۸ و ۱۹ را می‌توانیم انتخاب کنیم.

إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۱۹)

این آیه نشان می‌دهد کسانی که ایمان دارند ممکن است از فساد و فحشاء خوششان نیاید. اما عده‌ای وجود دارند که دوست دارند فساد و فحشاء در جامعه مؤمنین رواج پیدا کند.

بین مؤمنین افرادی هستند که خواسته می‌خواهند بین مؤمنین فساد و فحشاء رواج یابند، باید حواسمان جمع باشد. (مسائل جنسی و ...)

وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رَعُوفٌ رَحِيمٌ (۲۰)

در این سوره مطلبی را مطرح می‌کند؛ که شیطان یا دشمن، وقتی وارد می‌شود دوست دارد فساد رواج پیدا کند، یک مرتبه این کار را نمی‌کنند. کم کم رواج می‌دهند.

فساد یک مرتبه قبح یک عمل را نمی‌ریزد. شبکه‌های اجتماعی نیز خیلی تدبیر دارند برای اینکه قبح گناهان را بریزند اما کم کم این کار را انجام می‌دهند.

به همین خاطر دستور آمده (لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ). گام به گام، کم کم!

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْ أَنَّهُ فَضَّلَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ
وَرَحْمَتَهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (٢١)

(یا امر بالفحشاء و المنکر) منظور دوست داشتن نیست زیرا «یحب» نیامده است. یعنی علاوه بر اینکه دوست دارند به او امر هم می کنند، این یک گام بالاتر است.

انشاءالله در ماه مبارک یک مدل قرآن بخوانیم این گونه که: این کاری که ما می کنیم یعنی چه؟

اگر در مسیر جهاد در راه خدا باشیم یعنی میل به بهشت داریم. اگر ایمان و عمل صالح نداشته باشیم یعنی در خسر هستیم. کسی که از خطوات شیطان پیروی می کند یعنی امر به فحشاء و منکر می کند.

آدم یک حس نوع دوستی دارد می خواهد تنها در باتلاق و گرداب نیفتد، اگر بناست بریم جهنم با هم برویم! طبع انسان این گونه است اگر یک مسیری را رفت، بقیه را هم دعوت می کند.

انسان هر کاری می کند یک معنایی دارد، وقتی فرد با خانمش مشاجره می کند یعنی دوستش ندارد. هر کسی هر کاری می کند به «یعنی» هایش هم توجه کند. اگر آمده ام جلسه قرآن، یعنی قرآن را دوست دارم. توجه به «یعنی ها» منجر به عاقبت به خیری می شود.

اینکه خیلی از کارها را انجام می دهم یعنی پاک هستم. حجاب دارم یعنی می خواهم پاک باشم. وقتی یک نفر این کار را نمی کند یعنی نمی خواهد پاک باشد.

جالب است وقتی شخصی یک نفری را دوست دارد و از کارش بدش می آید یک مدلی حرف می زند، با فردی که دوستش ندارد و از کارش بدش می آید جور دیگری حرف می زند. فرق است بین دوست داشتن و دوست نداشتن ولو در دعوا. وقتی خالصانه دعوا می کنی آن محبت از قلبت خارج نمی شود. هیچ وقت به خاطر عتاب، محبت او از شما برداشته نمی شود.

امیرالمؤمنین (علیه السلام): اگر با شمشیرم فرق مؤمنی را بزنم تا من را دشمن بدارد، نمی دارد.

اخلاق بد در جامعه جزء خطوات شیطان است.

امر به معروف و نهی از منکر بد نیز جزء خطوات شیطان است. اگر در مدرسه‌ای نماز را اجباری کردی، او را از قرآن بیزار کردی! خطوات شیطان را باید شناخت. نقص مهم جوامع دینی بحث نداشتن علم است. (علم کاربردی که مشکلات جامعه را رفع کند)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (۲۰۸)

طبق آیه ۲۰۸ سوره بقره: ضمیر «هم» به شیطان می‌خورد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۱)

در سوره نور آیه ۲۱: این شیطان است که امر به فحشاء و منکر می‌کند.

سوره بقره آیه ۲۰۸ و سوره نور آیه ۲۱ و سوره مبارکه زخرف: از این سه آیه می‌توان «هم» را هم به شیطان زد و هم به خود فرد. (ایهام دارد)

وَلَا يَصُدُّكُمْ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (۶۲) وَلَا يَصُدُّكُمْ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (۶۲) (سوره مبارکه زخرف)

وقتی کسی کار خلاف انجام می‌دهد، گریزی نیست که باید امر به معروف و نهی از منکر کرد. در گناهان دو طرفه حتما امر به فحشاء و منکر هست.

ضمیر «هم» را به شیطان و هم به من می‌توان برگرداند. نشان می‌دهد گناهی که پس زمینه‌اش اجتماعی می‌شود، دومی و سومی پیدا می‌کند. اگر عامل به گناهی باشید، امر به آن هم هستید.

دو نفر دوست دختر و دوست پسر هستند. پسر می‌گوید دستت را بده به من. او امر به فحشاء است. نمی‌تواند این کار را نکند، چون بدون آن کارش انجام نمی‌شود.

اگر خواسته باشیم از خطوات شیطان نجات پیدا کنیم باید به فضل خدا پناه ببریم. در معنی‌های معنایی هست که اگر ضمیر «هو» را چه به من بگیری چه به شیطان، معنی‌اش این می‌شود که اقتضاء در آن شخص ایجاد شده است.

انسان به گناه انس می‌گیرد، بلافاصله به کار بد انس می‌گیرد. دوست داشتن تابع علم است و هر چه علم انسان محسوس باشد دوست داشتنش به سمت حسیات می‌رود و هر چه انسان به معنویات علم پیدا کند دوست داشتنش به معنویات بیشتر می‌شود.

اگر روی ذهنش کار نکند و ذهنش تغییر نکند، این فرد هر چیزی را دوست دارد اما به صورت محسوس. به مانند کودکان دوست دارد. دوست داشتن عمیق نیست. محسوس است.

حب تابع علم است. هر چه علم افزایش یابد حب بیشتر می‌شود.

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (سوره مبارکه بقره - ۲۵۷)

علم یعنی احاطه انسان نسبت به چیزی.

نوعاً انسان به خاطر صفت کمال کسی را دوست می‌دارد. مثلاً شخصی فهمش از صفت کمال چهره است. می‌گوید اگر خانم این حد از چهره را نداشته باشد نمی‌توانم دوستش داشته باشم. او این حد از کمال می‌فهمد.

فرد باید خودش طیب باشد تا طیبات را دوست داشته باشد. اگر در فرد معنویت نباشد نمی‌تواند معنویت را دوست داشته باشد. فرد باید صفت کمال را در خود تقویت کند تا حب به کمال پیدا کند.

سوره مبارکه محمد می‌گوید چه می‌شود انسان افتخاراتش را فراموش می‌کند و اعتقاداتش شقه می‌شود.

در بلوغ عاطفی مطرح کردیم؛ می‌شود فرد خودش یک شأن داشته باشد، عملش شأن دیگری داشته باشد.

و انسان‌ها را از مراتب مختلفی دوست داشته باشد. مثلاً به عنوان انسان می‌تواند او را دوست داشته باشد ولی به عنوان مؤمن نمی‌تواند او را دوست داشته باشد (یعنی به عمل کافرانهاش محبتی ندارد).

این اندازه می‌تواند دوست داشتن در انسان تفضیل داشته باشد. این گونه می‌شود که انبیاء همه انسان‌ها را دوست دارند. دوست داشتن آن به انسان‌ها از جنبه کفرشان نیست از جنبه کمالشان است. هر چه علم به کمالات در انسان‌ها بیشتر شود دوست داشتن دیگران، در او بیشتر می‌شود. باید خوبی‌های افراد را ببینید و گرنه نمی‌توانید دوستشان داشته باشید.

به خاطر اینکه در جامعه دینی رشد کرده دوستش داشته باشید.

اینقدر که علت برای دوست داشتن در هر حالی وجود دارد، علت برای دوست نداشتن وجود ندارد. (برای دشمن داشتن اینقدر دلیل وجود ندارد)

اگر کسی نتواند حقوق انسانی را ببیند، حقوق اسلامی را هم نمی‌تواند ببیند. علت برای دوستی بی‌شمار است اما علت برای دشمنی محدود است. کفار کسانی هستند که در صدر انهدام حکومت اسلامی هستند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۲۷)

اگر یک نفر بتواند فقط دو صفتی را که در آیه گفته است مدلس کند یعنی برای بقیه حریم قائل شود (احساس کند حرفی دارند) بداند حقوقی دارد، دو کار را انجام دهد: انس‌گیری و مُانست. و یکی اظهار سلام. اگر همین دو کار را بلد باشد قطعاً خوش اخلاق است و اگر نداشته باشد قطعاً بد اخلاق است.

سلام کردن و افشای سلام و خلاقیت در افشای سلام هنرهایی هست که ما نوعاً بلد نیستیم. نصف سلام‌هایمان خوب نیست.

یا سریع با طرف ارتباط نمی‌گیریم یا وقتی انس می‌گیریم منافع شخصی را سریع مدنظر می‌گیریم و رابطه را غل و غش دار می‌کنیم.

مدیریت مُانست و مدیریت سلام. اگر در این دو قوت بیایم اخلاق اجتماعی مان بیست می‌شود. هر کسی ۶ ماه زندگی خود را رصد کند، میزان سلام‌هایی که به آدم‌ها گفته را احصاء کند. سلام به همکاران، سلام به کودکان و غیره.

نقطه ورود ما به قلب هر انسانی سلام است. اگر ما بتوانیم مرض سلاممان را رفع کنیم، اگر بتوانیم ۵۰ نوع سلام کردن بلد باشیم به خوش اخلاقی نزدیک می‌شویم

ملاک انس، میل به هم‌نشینی است. فرد باید دوست داشته باشد همگرا شود نه واگرا. نوعاً در افراد اگر منفعت اقتضاء نکند واگرا می‌شوند.

انسان به طور طبیعی می‌تواند انس بگیرد. مثلاً کسی همسایه است و حقوق انسانی دارد.

نساء یعنی کسانی که خیلی بلد هستند انس بگیرند. ذخیره انس را خدا در زن قرار داده است به همین دلیل باید به مرد نیز یاد بدهد.

یاد دادن انس یعنی اگر خانمی در زندگی‌اش ذخیره انس بودنش را نشناسد و فکر کند بایستی به او انس بگیرند، بیچاره است.

زن باید «مَأْنِسْت» بودن را در عمل یاد بدهد نه در حرف، وگرنه تبدیل می‌شود به زن غرغرو!

اغلب اشکالاتمان به خاطر بلد نبودن است. اگر یادمان می‌دادند خوب و قشنگ سلام می‌کردیم. بلند سلام کن، متنوع سلام کن.

مَأْنِسْت رکن اساسی‌اش این است که با همسایه‌ای که مسائل دینی را رعایت نمی‌کند بخواهیم ارتباط بگیریم، باید وجه کمالی برایش در نظر بگیریم. استغفرالله نمی‌خواهم بگویم گناه کنیم.

هدف انس گرفتن است.

محدوده انس: اظهار دوستی کردن و بعد هم سلام کردن. دو کاری هستند که هدف کار هم هستند. با مردم به عنوان مؤمن بودن و هر صفت کمالی‌ای که داریم ارتباط بگیریم تا حدی که حدود شرعی اجازه می‌دهد. مثلاً اگر اذیتش نمی‌کند.

مَأْنِسْت: هم تو باید به او نزدیک شوی و هم کار می‌کنی او به تو نزدیک شود. انس بیشتر ارتباط قلبی است.

خیار: درجه بالای خوبی، بالاتر از ابرار

أخیار: خوش اخلاق هستند. هم الفت می‌گیرند (هنر ارتباط گرفتن با دیگران) با کسانی که لازم است و هم الفت می‌پذیرند (هنر ارتباط گرفتن دیگران با او).

باید هنر خودتان را زیاد کنید. ان‌شاءالله بتوانیم خلیفه خدا در زمین بشویم. (جنبه رحمانیت و رحیمیت)

پیشنهاد عملیاتی: تا جلسه آینده هر کسی در بحث سلام کار کند. حداقل انواع سلام را احصاء کند. و آنها را ببیند کجا خرج می کند. سلام بد اخلاقی، سلام خشم و ...

به سمت خرج کردن قلبها با سلام برویم. بیشترین ارتباطها با اولین ارتباطها صورت می گیرد. روی اولین نگاه و اولین برخوردها کار کنید حتی برخورد با همسر.

زمانهایی او مدلی برخورد کرده که تو می خواهستی توبیخش کنی، یادت رفته! ما معمولاً بی هنری مان همان اول کار است.

سلام ۷۰ پاداش دارد، ۶۹ تایش برای کسی است که اول سلام می کند و یکی برای کسی است که پاسخ می دهد، یعنی توجه تان را به سلام جلب کنید.

کینه خودت را به دل بگیر، آنگاه می بینی دیگر به او کینه نخواهی داشت. اگر فکر می کنی کسی به تو کینه دارد ریشه اش در خودت است.

سلام اسم مبارک خوش اخلاقی است. ان شاء الله به کودکانمان نیز یاد بدهیم سلام کنند. می گویند اگر کسی خوش اخلاق شود، رزق آسمانها و زمین را دارد. می گویند اگر کسی خوش اخلاق شود، هیچ وقت فقیر نمی شود.

ما باید وعده های الهی را ببینیم. برای خوش اخلاقی روی این دو صفت باید کار کرد.

ان شاء الله ثمره استغفار شعبان خوش اخلاقی باشد.

ان شاء الله ماه مبارک را با خوش اخلاقی درک کنیم.

برای خودمان، دوستانمان و همه شیعیان می خواهیم تا خداوند امسال را برای ما، سال خوش اخلاقی کند.

محورهای سوره مبارکه نور:

۱. بحث روابط و اختلالی که در روابط جنسیتی ایجاد می‌شود که این محور، پایه بحث شهوات به علاوه فحشاء است. وقتی می‌گوییم فحشاء منظورمان افک یا آلودگی‌های مختلف هم هست.

۲. بحث فضل

۳. آداب معاشرت در بیوت که شامل انس و سلام است.

در این جلسه ان‌شاءالله به موضوع آیه نور، ظلمات و ارتباط و روابط با رسول می‌پردازیم.

موضوعات در سوره مبارکه نور در سه بخش کلی قابل دسته‌بندی هستند:

آیات اول تا آیه نور به بحث روابط اشاره دارند.

که از آیه ۲۷ یک‌سری احکام را مطرح می‌کند لاتدخلوا بیوتا مگر با این شرایط: فرو بستن چشم، حجاب و ... تا می‌رسد به آیه ۳۴ و آیه نور که تا آیه ۴۶ جزو آیات نور هستند.

آیات نور طیف گسترده‌ای دارد و سبک زندگی‌های مختلفی را مطرح می‌کند.

از آیه ۴۶ به بعد به جامعه دینی وارد می‌شود تا آخر سوره.

جالب است که در وسط اینها در آیات ۶۰ و ۶۱ دوباره بحث بیوت را مطرح می‌کند.

در این دسته سوم، مسایل مربوط به رسول را مطرح کرده و بیت بزرگتری در آن برای ما مهیا می‌شود. در حقیقت، انسان با ایمان به بیت بزرگتری به نام بیت رسول وارد می‌شود.

گاهی داشتن این دید کلی به فهم بهتر مفاهیم سوره بسیار کمک می‌کند.

یک نکته محوری در این سوره بحث طیب و خبیث است. انسان‌ها طیب و خبیث شدنشان دست خودشان است.

در چه صورت خبیث می‌شود؟ وقتی فکرها، صفات، رفتارها و گفتارهای خبیثانه داشته باشد.

گفتار خبیث مثل سرزنش و طعنه، فحش و ناسزا و ...

رفتار خبیثانه مثل لج دیگری را در آوردن، کمک نکردن به دیگری، ضرر زدن به دیگری و ...

صفت خبیث مثل بُخل، حسد و ...

باور خبیث مثل کسی که اعتقاد دارد خدا کمکش نمی‌کند، کسی که همه چیز را به شانس ارتباط می‌دهد و ...

فکر خبیث مثل کسی که فکر گناه می‌کند و ...

این نشان می‌دهد انسان، خودش، خودش را طیب یا خبیث می‌کند. در حقیقت فاصله انسان با طیب یا خبیث شدن به اندازه یک اراده است.

افضل اعمال در ماه مبارک، «ورع» است. در این ماه بینیم چقدر با طیبات فاصله داریم.

برای کشف بحث طیبات و خبیثات حتما لازم است اینها را خرد کنیم.

باید بینیم در ناحیه صفت، باور، فکر، گفتار، عمل و رفتار و عکس‌العمل، هر کدام، چه میزان طیب هستیم.

مثلا فرد رفتارش خوب است اما در فکر ضرر زدن به دیگری است؛ حتی اگر این کار را هم نکند، این فکر خبیث است.

رابط طیب با فضل رابطه خیلی مهمی است. طیب بودن، فضلی است که خدا عنایت می‌کند. و خبیث بودن هم، فضلی است که از یک نفر دریغ می‌شود.

همه خیراتی که انسان به دست می‌آورد عطاکردنی از جانب خداست. شما فقط اقتضایش را فراهم می‌کنید و نازل می‌شود. من اقتضایش را فراهم کنم، طیب در من نازل می‌شود..

همه خیرات، رحمت و فضل الهی است.

کسی که ذهنش پاک است، توان‌هایی دارد که کسی که ذهنش پاک نیست، از آن برخوردار نیست؛ به همین خاطر به آن فضل می‌گوییم. اغلب جزع و فزع‌های ما به خاطر کم بودن طیبات در ماست.

حالا باورهای ما چگونه طیب می شوند؟ قرآن زیاد بخوانیم.. ادعیه زیاد بخوانیم.. روایت زیاد بخوانیم.

نگاه نکردن به نامحرم و حجاب باعث می شوند فکر و خیال طیب شود.

اذن گرفتن بچه هنگام ورود به اتاق پدر و مادر باعث می شود بچه صحنه های ناجور نبیند و ذهنش آلوده نشود.

در سوره، طیبات را از خانواده شروع می کند و پدر و مادر را به عنوان طیب رسان به بچه معرفی می کند.

تا بلوغ، وظیفه طیب رسانی به اطفال به عهده پدر و مادر است.

بلوغ و تکلیف خودش یک فضل است که در اثر طیب بودن عنایت می شود. چه بسا کسانی به سن تکلیف برسند؛

اما به تکلیف نرسند. تکلیف یعنی عقل و خرد در آنها شکوفا شود.

در این سوره، دیدنی هایی که با آن ملموس است باعث طیب شدن می شود. این طیبات باید در بیوت جاری شود.

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُّبَيِّنَاتٍ وَمَثَلًا مِّنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ (۳۴)

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۳۵)

ما چون انسان هستیم و خدا ما را خلق کرده، از مسیر حواس، حقایق را درک می کنیم؛ از طریق دیدنی ها و شنیدنی ها - حتی طیبات را نیز از راه دیدنی ها و شنیدنی ها درک می کنیم و به باور در ما تبدیل می شود.

برای آیه نور خاصی تهای زیادی گفته اند. این آیه در نورانی کردن آدم ها و در طیب کردن آنها نقش دارد.

بعضی علما اعتقادشان این است که اگر برخی سوره ها را افراد جوری بخوانند که صدای خودشان را بشنوند منجر می شود ناخواسته و بدون اینکه اراده کنند معانی آیات در آنها رسوخ کند و کلاس هایی هم دارند که بر اساس این اعتقاد است.

در واقع حرفشان این است که قرآن یک نظام آموزش دارد.

حضرت امام در کتاب آداب نماز می گویند ادب ذکر این است که انسان مدتی با زبانش برای قلبش بخواند بعد که

انس گرفت قلبش برای بقیه قسمت ها شروع به خواندن می کند. مثلاً لا حول و لا قوة الا بالله

توصیه شده اگر به بلایی رسیدی یا چیزی را دیدی که به عنوان نعمت بود، شگفت زده شدی، بگویی ماشاءالله؛ این باعث می شود بعد که دوباره چنین صحنه‌هایی دیدی، قلبت این را بگویی.

از ذکرهایی که توصیه شده بخوانید. بعد که قلبتان برایتان بخواند آیه نور است. این خود به خود معنای آیه را نازل می کند.

ترجمه و تفسیر هم خوب است اما تا این آیه بر جان آدم ننشیند، هر قدر هم معنا کنید، فایده ندارد. حتما باید بر اثر تکرار و ممارست به جانتان بنشیند.

آیه می گوید خدا نور آسمان و زمین است یعنی قوام آسمان و زمین از خداست؛ چون خدا هست، آسمان و زمین رویت می شود.

آسمان و زمین را که می بینی، خدا را می بینی چون آنها با نور خدا هستند.

مَثَل نوره کمشکوه:

خدا اشاره کردنی نیست؛ اما میتوانی تجلی خدا را در مَثَل‌ها مشاهده کنی.

از طریق مَثَل است که میتوان گفت دست خدا، چشم خدا و ... و می‌گوییم امیرالمومنین، عین الله، اذن الله، یدالله است.

به خدا نمی توان اشاره کرد اما می توان گفت یک دیدنی، که مَثَل او در یک مرتبه پایین تر در چیزی یا کسی باشد.

مثلا شما الان بگویی السلام علیک یا رسول الله؛ ایشان می شنوند؛ شنیدنشان محدودیت مکانی و زمانی ندارند.

ریشه مشکوه ... شکو است.

چراغ را در مشکوه قرار می دهند. محل استقرار است. چراغ‌دان یکی از کارکردهایش، مرتبه‌ای کردن نور است.

کمشکوه در مصباح و آن هم در زجاجه، هر کدام کارکردی دارند.

اینکه شما نور خدا را می بینید، نور خدا را مستقیم نمی بینید، با واسطه می بینید. رویت خدا از طریق واسطه‌ها اتفاق می افتد.

انسان کامل دلیل توحید است؛ اگر او را برداریم توحید محقق نمی شود.

واسطه رویت شما می شود مشکوه.

شما الان نور را به وسیله آن زیتون می بینید. نقش وساطت نبی مکرم را در عالم ذکر می کند.

هر کاری می کنید در این آیه نقش اهل بیت و پیامبر مخفی شود، نمی توانید.

مسلم مشکاه، مصباح و زجاجه همان مصباح و زجاجه معمولی نیست.

مَثَل یعنی در این مرتبه یعنی در مرتبه دنیا که ما قرار داریم. در این مرتبه خدا را به وسیله نور می بینیم، نور را به وسیله مشکاه، مشکاتی که مصباح دارد و زجاجه و ...

این نور در بیت هایی است که « فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ... »

اگر آدم زیتون باشد، اتصالش به ذکر، این نور را ایجاد می کند.

اتصال فرد به ذکر است که نور او را متصاعد می کند. وقتی ذاکر می شویم نور از ما متصاعد می شود.

این را همه می دانیم.. گناه که می کنیم قلبمان، قسی می شود.

ذکر یعنی جاری کننده نور خدا در قلب می شود.

• مشکاه: صدر

• مصباح: قلب

• نور: ذکر

• زیتون: آدمی که حقایق را از منبع خودش دریافت میکند.

اگر یک نفر در بیت خودش یعنی همانجا که قلب و صدرش هست، نور را جاری کند؛ او می شود مشکاه در خانه- اش؛ در نتیجه خانه اش از حالت ظلمانی خارج می شود.

در حقیقت بیوت به وسیله آدم ها نورانی می شود. اتصال ذکر به انسان، نور را در او جاری می کند.

صدر محل صادرات است و قلب محل دریافت ها.

خود آن فرد می شود مشکاه خانه اش و خانه اش نیز می شود مشکاه جامعه. اگر قلب و صدر انسان نورانی شد، خانه- اش نیز نورانی می شود.

پدر و مادر خانه ذاکر باشند؛ مهربانی کنند، بقیه هم نورانی می شوند.

از خود بیت، درون فرد آغاز می شود تا بیتی که در آن زندگی می کند تا جامعه و ...

آیه (۳۵) (آیه نور) جزء آیات متشابه قرآن است و تفکری است. به شدت قدرت فکر را صیقل می دهد.

آیات محکم نوعاً عقلی هستند. اما وقتی جنبه متشابه که پیدا می کند، آدم باید فکر کند.

آیا می توان خدا را دید؟ لابد می شود زیرا در آیه آمده «مثل نوره کمشکوه»؛ خدا قابل رویت نیست اما جلوه اش را

می توان دید. خود نور را نمی توان دید اما جلوه اش را می توان دید.

همین که فکر می کنیم، نکاتش برایمان استخراج می شود.

زیتون... نار را به نور تبدیل می کند... إني آنستُ ناراً

و ...

یک آیه ای باید باشد که هزار بار بخوانی و هر بار نکته جدید از آن بدست بیاوری. آیات متشابه اینطور هستند.

در حقیقت بروز این موضوع در آیات متشابه بیشتر است؛ چرا که آیات محکم نیز همین گونه اند.

اگر انسان، مومن باشد؛ خدا را از قلب و درونش، شهودی، مشاهده می کند؛ چون خودش می شود محل نور. بقیه به

واسطه رویت او خدا را می بینند.

خودش شهودی می بیند و بقیه حسی، خیالی، وهمی یا عقلی می بینند.

خود اینکه همه انواع شهود و مشاهده در آیه نور هست، جالب و محل تامل است.

رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ (۳۷)

حالات انسانها را در یک روز بررسی می کنیم، خیلی متغیر است. همه مان اینطور هستیم. وارد کار و مشغله که می -

شویم، خدا کلاً از صحیفه وجودمان خارج می شود.. حواسمان پرت می شود.

اینجا یک نفر را مثل می‌زند که در هیچ حالتی حتی خرید و فروش که انسان حواسش پرت می‌شود، حواسش به خدا هست.

بیع و تجارت‌شان آنها را به لهُو نمی‌کشاند. کار بی‌خاصیت و بیهوده و لهُو انجام نمی‌دهند. کاری که می‌کند، خودش ذکر است.

هر انسانی به اندازه ایمانی که در زندگی بدست آورده و تابش ذکرش، نورانیتی از خود ساطع می‌کند. روی این نورانیت می‌توان برنامه‌ریزی کرد. روی آن می‌توان حساب کرد.

خیلی‌ها لغزش‌هایی در خانواده‌شان می‌بینند. اما به جای اصلاح آن نفر، روی خودش کار می‌کند تا نور بیشتری ساطع شود. چون این به طور طبیعی بر فرد خطا کار نیز اثر می‌گذارد.

[در برخورد با لغزشها] اول این مسیر را امتحان کنید و سعی‌تان را بکنید که من نورانی شوم، بقیه نور من را می‌بینند و عطایی که به من شده را می‌بینند و آن را به پای عطای خدا می‌گذارند.

مهربانی را اگر در کسی ببینی، می‌گویی اگر این مهربان است، پس مهربانی خدا چگونه است؟!

مخلوق، دست بسته است. انعکاس نور در دیگران خیلی تاثیر دارد.

هیچ اشکالی ندارد به خاطر لغزش اعضای خانواده‌ات نماز شبت را بیشتر کنی؛ بالاخص اگر مادر یا پدر چنین کنند بسیار اثرگذار است.

باید ذکر.. و یاد خدا باشد. یعنی هر کاری می‌کنم بدانم خدا چه گفته است و طبق آن عمل کنم.

اگر کسی به باید و نبایدهای خدا اعتنا داشته باشد، به عبرت‌ها توجه داشته باشد، به قصه‌هایی که خدا تعریف کرده، توجه داشته باشد؛ یعنی یاد خدا است.

ما نمی‌توانیم بطور مطلق خدا را یاد کنیم. اما می‌توانیم با جلوه‌ها، با خداوند ارتباط برقرار کنیم.

انسان وقتی از یاد خدا یک امر مهم می‌سازد، این برایش کارایی ندارد؛ اما وقتی یاد خدا به باید و نباید تبدیل شده و بعد به باید و نباید مربوط به هر عضو تبدیل شود، کارایی خواهد داشت.

می‌گویم خدا و بعد حُکمی را اجرا می‌کنم؛ این دو کار است.

نوعاً یاد خدا تسبیحی است. در رفتار ما هم این موضوع از ورع شروع می‌شود.

یاد خدا تسبیحی است؛ یعنی خدا چه چیز نیست. خدا را هر چه بدانیم، آن نیست. خدا مهربان است نه آنطور که من میدانم.. خدا این هست اما نه اینکه این باشد، خیلی بیشتر از این‌ها است.

در رفتار هم باید از ورع شروع کنیم. یعنی اگر نمی‌دانیم چه بکنیم، آنچه نباید بکنیم را که می‌دانیم! آن را انجام دهیم. مثلاً نباید فحش بدهم، نباید عصبانی بشوم و...

ذکر خدا یعنی آدم مهربانی ببیند و مهم‌تر اینکه مهربان و خوش‌اخلاق باشد. وقتی خوش‌اخلاق شد، می‌شود همان نور.

ذاکر شدن یعنی مهربان شدن. مهربان یعنی ذاکر. چون صفت کمال را تابش می‌دهد.

هر چه از سنخ کمال است، ذکر است. این ذکر باید به طور تفصیلی برای هر عضو جاری شود.

آدم باید به جایی برسد که بگوید این دست خداست که عطا کرد.. این چشم خداست که می‌بیند..

دعا کنیم و به گونه‌ای دعا کنیم که گویی امشب، شب آخر عمرمان است و فردایی وجود ندارد.

دعا کنیم خدا را در عمق وجودمان مشاهده کنیم.

دعا کنیم خدا را از عمق وجودمان جاری کنیم.

وقتی افراد دیگر ما را می‌بینند حس کنند نور خدا را دیدند.

دعا کنیم ما مثل‌های نور شویم.

به برکت صلوات بر محمد و آل محمد

برای اینکه ان شاء الله هر حاجتی داریم مستجاب شود **صلوات**

هر چه انسان در جانش بالا می رود حاجت مندتر می شود، برای اینکه هر کسی بزرگی اش به بزرگی حاجت هایش هست. برای اینکه ان شاء الله قدر حاجت هایمان را بدانیم و بینیم حاجت داشتن چیز خوبی است و لو اینکه مستجاب

نشود **صلوات**

هر که هر حاجتی دارد بیشتر و بیشتر از خودش ناامید شود و به خدا امیدوار شود **صلوات**

برای حاجت هایمان همیشه مشقِ توسل کنیم و متوسل شویم. هیچ وقت تنهایی به سراغ خدا نرویم، همیشه وصل شویم به محمد و آل محمد **صلوات**

یکی از دلایل حاجت دار بودن، وصل شدن به اهل بیت (علیهم السلام) است. ما را حاجت مند کردند که اتصال مان به خدا بیشتر شود. حاجت هایمان آنقدر زیاد شود و آنقدر متنوع، که نیاز به تمامی ائمه داشته باشیم، نه فقط به یک امام. ان شاء الله نیاز به همه اهل بیت (علیهم السلام)، حتی امام زاده ها و سادات و .. را حس کنیم **صلوات**

ممکن است کسانی در جمع باشند که نیازشان، ظرفشان را پر کرده و لبریز از حاجت شده اند، و حس می کنند ظرفشان گنجایش اش را ندارد. برای این افراد از خدا می خواهیم ظرف وجودی شان را توسعه دهد که خود حاجت، ظرف وجودی انسان را بزرگ می کند. برای اینکه حاجت هایمان ظرف وجودی مان را بزرگ و بزرگتر کند **صلوات**

شب قدر یعنی ظرف انسان، ظرفیت انسان توسعه پیدا کند و قدرت پیدا کند. انسان به همان اندازه که فقیر است قدرت پیدا می کند. برای اینکه این فقر را درک کنیم **صلوات**

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۳۵)

آیه ۳۵: یکی از نکاتی که باید ذهن انسان را مشغول کند شناخت خداست. ما نمی‌توانیم به خدا احاطه پیدا کنیم اما می‌توانیم بودن خدا را حس کنیم. خدا را از وجود، از هستی و از همه چیز می‌توانیم بفهمیم. این آیه راهبردی را برای توجه به ما نشان می‌دهد که خیلی مهم است.

اگر کسی می‌خواهد خدا را بشناسد، به نور و پدیده نور توجه کند. چراغ‌ها را خاموش کنید تاریک می‌شود و روشن کنید روشن می‌شود. در این ظلماتی که برای خودتان درست می‌کنید نوری درست کنید. بعد بین این دو تساوی برقرار کنید، ببینید چه فرقی می‌کند. این مورد در سوره مبارکه فاطر اشاره شده است. این سوره خیلی واضح و روشن است، همین که موضوع نور را برای خود واضح کنیم یک قدم به توجه ربوبی نزدیک شدیم.

وقتی نور را می‌بینیم ملموس است که تحقیقا «مجرد» است اما دیده می‌شود. می‌پرسید نور را به من نشان بده، نشان می‌دهد. اما نمی‌توان آن را نه نشان داد، نه لمس کرد و نه حس کرد! نور مثل خیلی جالبی است برای آن که خداشناس شد.

اگر بنا شد با کودکان راجع به خدا و توحید حرف زد (زیرا منع شده در مورد خدا با کودکان حرف زد، زیرا مسائل انتزاعی را نمی‌توانند درک کنند). والدین می‌گویند بچه ۶، ۷ ساله دائما می‌پرسد خدا کیست؟! حواسش هم پرت نمی‌شود. می‌گویند تا آنجا که می‌شود جواب ندهید و طفره بروید. اگر اصرار کرد، نگویند خدا کسی هست که خیلی مهربان است. نگویند کسی به ما بابا داده، داداش داده و... این گونه نیز نگویند. چون همین طور که می‌گویید او دوباره ادامه می‌دهد خدا کی هست. اگر لازم شد با بچه‌ها درباره نور صحبت کنید که خدا نور آسمان و زمین است (البته به زبان کودکانه) که اگر خدا نبود روز نمی‌شد و خورشید هم معنی نداشت.

اغلب ترس‌هایی که برای بچه‌ها ایجاد می‌شود ترس از تاریکی است. بچه تاریکی را می‌فهمد. شاید بخاطر این است که خیلی عاشق نورند، از تاریکی می‌ترسند و روشنایی را دوست دارند. (والدین این را متوجه می‌شوند)

در جلسه‌ای در کودکی، شخصی راجع به خدا حرف می‌زد و اشاره کرد به لامپ، که وقتی تاریک می‌شود هیچی نیست، وقتی خدا هست همه چیز هست. این اشاره در ذهن بنده ماند. (الله نور السموات و الارض) راهبردی است برای موحد شدن، حتی در سنین پایین.

انسان باید برایش نور و ظلمت مهم باشد. از مهم ترین آیات مربوط به تعقل یعنی رجوع به عقل، اختلاف لیل و نهار است، توجه به آمد و شد روز و شب است.

حضرت ابراهیم (علیه السلام) از همین منطق در جایی استفاده کرده است (سوره مبارکه بقره، آیه ۲۵۸)

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَ أُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۲۵۸)

کسی که با حضرت ابراهیم (علیه السلام) مواجه کرد، چرا گردن کشی کرد؟ چون مُلک داشت یا یک قلمرو وسیع...!

وقتی می گویند خدا این را داده؛ فلانی هم می گوید فلانی این را داده. (مُلک)

چون مُلک داشت توهم کرد. حضرت ابراهیم (علیه السلام) گفت پروردگار من همانی ست که زنده می کند و می میراند. گفت من هر که را بخواهم زنده می دارم، هر که را هم بخواهم سرش را می زنم. حضرت ابراهیم (علیه السلام) گفت پروردگار من، از مشرق خورشید را می آورد، اگر راست می گویی تو از مغرب در بیاور! طرف خلع سلاح شد.

در حوزه توحیدمان کمتر به بحث نور دقت کردیم. به نظر می رسد در این حوزه دقت و تأملی کنیم بد نباشد.

ممات و حیات مقدم بر هر چیز است (خود مرگ و حیات)

بعضی چیزها را انسان می تواند در آن دخالت داشته باشد. به موجودی سم می دهی و او را می کشی. در آن موقع می توانی بگویی اراده من بود که او را کشت. اما بعضی موارد را نمی توان به خودت نسبت داد. مثل نور!

به همین دلیل یکی از معجزات حضرت موسی (علیه السلام) ید بیضاء است. همین که کسی دست در لباسش کند و دست نورانی نشان دهد، معجزه ست.

آیه ۳۵ سوره مبارکه نور: تقریباً می توان گفت در قرآن این تنها آیه ایست که خدا را به مَثَل ذکر کرده است.

اینکه «خدا می میراند و زنده می کند مِثْل فلانی!» نداریم. «می دهد مِثْل فلانی!» نداریم. ظاهراً اینطور است که اگر کسی از ناحیه نور خدا را بشناسد شرک در او راه ندارد. علتش این است که هر چه در مسئله نور دقت می کند موحدتر می شود، از ساحت مخلوقین دورتر می شود.

نور در ذاتش ظاهر و مظهر است. مثل آب. دلیل خیسی آب خودش است. دلیل رفع عطش آب خودش است. دلیل طهارت آب خودش است.

آب طاهر و مطهر است و نور ظاهر و مظهر است.

این دو در حقیقت تکوینی خود، ارتباط خیلی نزدیکی دارند. در مسائل زیست‌شناسی و تکوینی همانطور که نور معرف خیلی واکنش‌هاست آب نیز همین‌طور است.

اگر بخواهیم خداشناسی مان را تقویت کنیم یک راهش نورشناسی است. یک موقع نور در فیزیک بحث می‌شود. یک موقع درباره خاموش کردن و روشن کردن. با عنوان شب و روز بحث می‌شود. اثرات ظلمت، اثرات نور را در زندگی خود می‌بیند.

در آیه ۳۵ بحث نور را مطرح می‌کند و با بحث ذکر هم مرتبط می‌کند از مواردی است که برای آن در تمام دوره‌های زندگی انسان قابل بحث است.

در دوره‌های ۴ و ۵ (اگر خودمان را در این سن بدانیم) این نور جور دیگری برای مؤمن جلوه می‌کند. دستیابی به نوری که «الْعِلْمُ نُورٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ» است. علم را تعبیر به نور می‌کند. مثلاً چشم شما حق را از باطل تشخیص می‌دهد، این چشم نور دارد. دست شما حق را از باطل تشخیص می‌دهد، این دست نور است. پای شما حق را از باطل تشخیص می‌دهد، این پا نور است.

«الْعِلْمُ نُورٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ» (بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۴)

نور را نسبت می‌دهند به همه اعضا، در روایت می‌گویند، مومن نور است. خیلی وقت‌ها به یقین هم اطلاق نور می‌شود. این‌ها مواردی است که نشان می‌دهد انسان به تدریج می‌تواند مثل خدا شود. یعنی چشمش نور داشته باشد برای دیدن، دستش نور داشته باشد برای کار خیر.

اهل بیت (علیهم السلام) از همه ظرفیت وجودی‌شان استفاده کرده‌اند. اگر کسی خواست مثل خدا شود راهکارش را آیه ۳۶ مطرح کرده است. از مصداق‌های نور؛ ذکر، تسبیح و ... است.

فِي بُيُوتٍ أذنَ اللهُ أنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ (۳۶)

آیه ۳۶: این آیه جالب است. از این جهت، نوری که گفتیم مشکات است، در بیوتی که مؤمنی نورانی شده است به نور خدا، باید استمرار داشته باشد. (بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ)

ذکر، تسبیح و تهلیل را در خانواده پیاده کنید؛ که تسبیح می کند و در نتیجه تسبیح می شود کلید ذکر.

رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ (۳۷)
لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۳۸)

آیه ۳۷ و ۳۸: مصداق ذکر را احسن عمل می گوید. (لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ) می گوید جزایشان به خاطر احسن عمل است. احسن عمل خروجی ذکر است یا امتداد از ذکر است.

از کجا می فهمید ذاکر است، وقتی که احسن عمل داشته باشد. آیه ۳۵ می گوید (يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ) از شدت لطافتش نور از آن ساطع می شود، تعبیر کرد به چراغی که فیتله اش دارد می سوزد، آن احسن عمل است.

احسن ما عملوا؛ ذکر را فرآیندی می کند.

اگر پیرسیم ماهیت ذکر چیست؟ یکی می گوید ورد است. ماهیتش توجهی است، اتصالی که منجر به احسن عمل بشود.

اگر کسی احسن عمل نداشت، آن دیگر ذکر نیست.

احسن عمل یعنی علاوه بر اینکه شما خیرالعمل را انتخاب می کنی، آن عمل خوب را به نحو شایسته ای هم اجرا می کنی. احسن یعنی جلوه حُسنش را هم می بینی. پرجلوه ترش می کند. سلام کردن خیر است، سلام را به گونه ای جلوه دهد که تبدیل به تحیت شود، سلام را به گونه ای جلوه دهد که تبدیل به حیات شود. انتخابش فقط عمل نیست، بلکه در آن حُسن وجود دارد.

زجاجه: نور را در نورانیتش زیباتر می کند.

حُسن مرحله بعد خیر است. راه تشخیص حُسن، خیرگزینی است. ما برای اینکه بتوانیم به احسن عمل دست پیدا کنیم اول باید ببینیم درونش خیرات باشد. خیر را که می خواهیم انتخاب کنیم ببینیم چه وجهه هایی دارد. آن وجهی که در آن بیشتر رضایت خدا هست خیرتر است. یکی هم می شود شرتر.

خیر و شر، افعال تفضیل بودند. اَشْرَر (شر) و اَخْيَر (خیر)

اول باید بتواند بهترین را بشناسد و تشخیص دهد، حالا باید این بهترین را به شایسته‌ترین وجه انجام دهد. مثل احسان به پدر و مادر.

چرا احسن ما عملوا آمده، به نظر می‌رسد دلیلش این است که غیرممکن است کسی بتواند احسن را تشخیص دهد به غیر کسی که همیشه به یاد خداست. فرد در نظام احسن باید اتصال به غیب داشته باشد. چطور می‌توان در آن واحد تشخیص داد و زیباترین راه را انجام داد، حتما باید به ذکر وصل باشد.

هم صلاح را می‌داند و هم می‌تواند صلاح را به بهترین وجهی بگوید و انجام دهد. ما در حال حاضر بیشترین مشکل مان این است که چگونه آن چه که می‌دانیم را به بهترین وجه بگوییم! راهش تمرین «یاد خدا در قلب بودن» است. فکر کند در آن کار که انجام می‌دهد، آن دست دستِ خداست. همین که غفلت برداشته شود به فضل خدا آن ذکر جاری می‌شود. اینکه زیبا عمل کرده را نباید از خودش بداند.

نظام حُسن باید در نظام عقلانیت باشد. اختیار، ابرار، محسن، صالح و... بین واژه‌هایش خدا در قرآن تفکیک قائل می‌شود.

برای هر خوبی که در بیرون محقق می‌شود، هر واژه‌ای به کار نمی‌برد.

یک جلوه و حیانی، یک جلوه عقلانی باید برایش قائل شود. (حُسن)

مگر اینکه در نظام معرفتی خودش وصل به الهام شود، موحدانه، در این صورت به آن آدم نصرانی هم می‌توان گفت «محسن».

حسن در عالم مانند رهبری معظم؛ هر سخنرانی‌اش را که می‌بینید «انه من المحسنین» است؛ هر حرفی را به بهترین وجه به زیباترین راه و نزدیکترین راه می‌گوید. این حسن است. هر دستی که دستِ دیگران را بگیرد و منجر به منت نشود حسن است.

خدا وقتی هست مثل روح هست. یک عملی را حیات می‌دهد. دو نفر دو عملی را مشابه انجام می‌دهند یک نفر می‌گوید من این سفره را می‌اندازم ملائکه و اولیاء می‌آیند، در اینجا حضرات ابراهیم(علیه‌السلام)، عیسی(علیه‌السلام) و... همینطور نیت فرد را می‌کشند بالا.

یک سفره انداختن او ثواب محشور شدن با انبیاء(علیهم‌السلام) را دارد.

نیت می‌کنم روضه حضرت ابراهیم(علیه‌السلام) را...، گفته‌اند اعمال به نیت است. چقدر خدا بُرد یک عمل را می‌تواند بالا ببرد!

در مکتب قرآن با همه انبیاء مأنوس می‌شوید و به اسم می‌شناسید، با حضرت ابراهیم(علیه‌السلام) و... تا پیامبر(صلی‌الله)، به این ارتکاض می‌گویند.

همین که هنگام عمل در ذهن فرد بیاید، لود شود، متبادر شود اینکه بیاید در صحنه وجودش، عمل رفعت پیدا می‌کند.

ما راجع به دیگران نمی‌توانیم قضاوت کنیم. ما فقط می‌توانیم کلمه کلی را بگوییم. ما نمی‌گوییم صرفاً اینکه طرف، آن طرف مرز است، حسن ندارد. چون نیتی در آن هست و ما آن نیت را نمی‌دانیم.

حسن در درونش فضل دارد. عمل، جزایش خودش هست. جزای هر عمل خیری، خودش هست.

اثر خیر بزرگتر از حسن می‌تواند باشد. خیر به ذات شیء تعلق پیدا می‌کند. حسن به انعکاس شیء (زینت) تعلق پیدا می‌کند. یک عملی انجام می‌دهم، خود این خیر است اما جلوه‌اش، حسن است.

حسن خیلی متکی به اتصال فرد به غیب است. خیلی خلاقیت می‌خواهد. آدمی که محسن است نوعاً عملش خالص‌تر می‌شود. تشخیص احسن عمل هر فرد متناسب با ظرف وجودی خود اوست. هیچ کس حق قضاوت در مورد احسن عمل کسی را ندارد.

هر کسی می‌تواند متصل به ذکر شود. هر کاری که آدم می‌خواهد بکند، باید یاد خدا را فراموش نکند. «عالم محضر خداست» ذکر این است که انسان را به احسن عمل می‌رساند.

احسن ما عملوا: اسم تفضیل. حتماً باید پایه‌اش حسن باشد تا احسن شود. باید نیکوتر و شایسته‌تر از آن چیزی که عمل کرده‌اند، باشد. هر چه به سمت بالاتر می‌رود به صدق نزدیکتر می‌شود.

امکان تحقق برخی مقام‌ها برای مؤمنین وجود دارد (رجال، لائلهیم) اما برخی مقام‌ها مثل مقام حضرت مریم(سلام الله علیها) نه. (که مقام صدق است).

خیو: در مقام اختیاری، بهترین انتخاب است.

حسن: شایستگی ذاتی دارد انعکاس ذکر خدا را در عالم ایجاد می‌کند.

صالح: جریان‌ساز در جامعه. کسانی که عمل صالح دارند در سطح رهبری قرار می‌گیرند. (صالح یعنی شایسته برای پذیرفتن خدا)

صدق: حق، معیار حق و باطل می‌شود: صدق. اهل حقی است که خودش حق است. بین خودش و حق فاصله‌ای نیست، گفتار و رفتار و هر موردش به عنوان معیار است.

ابراز: در دوره ۴ دست به خیر عمومی‌شان زیاد است. مؤمنین کاملاً اجتماعی دست بگیر.

ابراز = (صالح، صدیق، محسن). شأن اجتماعی این‌ها، ابراز است.

فجار: گناهشان جنبه عملی دارد و جریان ایجاد می‌کند.

اخیار: سمبل خیر هستند. آن را گزینش می‌کند.

مقربون هم داریم. کسانی که دیگر در کنار خدا هستند، وجه الله، کلمه الله.

در سوره نساء آیات ۶۹ و ۷۰

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا (۶۹) ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا (۷۰)

تمام مقامات عرش و فرش را می‌توانید با این آیه کسب کنید. همه ما می‌توانیم همین امشب جزء خوب‌های عالم بشویم.

کافی است انسان هر کسی در هر رده‌ای که هست اطاعت کند از خدا و رسول خدا. این می‌شود (بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين ... انعمت عليهم) و من يطع الله و الرسول.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بَقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۳۹)

آیه ۳۹: این آیات آن سوی نور را ذکر می‌کند.

کسی که کافر می‌شود، الذین کفروا ۱. آنهایی که مسلمان نیستند. ۲. آنهایی که کافر شدند یعنی هر کی کار که انجام می‌دهد مؤمنانه نباشد. در کارش مؤمنانه، ذاکرانه آن کار را انجام ندهد.

عملش هست، اما روح ندارد، آب ندارد. تصور می‌کنید که آب دارد.

أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ
يَرَاهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ (۴۰)

آیه ۴۰: «او» می آورد. یا مثل سراب است یا مثل ظلمات است. خواستی این طوری پیدا کن، خواستی آن طوری.

پیشنهاد می کنم این آیه را همین الان حفظ کنیم. این آیه به کار شب قدر می آید.

(مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ) کسی که نور ندارد، نور ندارد. عملی که خیر ندارد، خیر ندارد. عملی که خوب نیست، خوب نیست. عملی که حسن ندارد، حسن ندارد.

خوبی، نوری دارد که خدا به آن داده است اگر آن نور نباشد سراب است، ظلمت است.

چه گونه آن نور می آید؟ آن ذکر است. چه گونه ذکر می آید؟

اگر کسی بخواهد شب قدرش را شب قدر کند این آیات می تواند متحولش کند. ما خیلی به عمل نیاز داریم. دستمان کم است از اعمال نورانی.

عمل نورانی خودش معلوم است. نور نشانه نور است. اگر کسی گرفته است، حالش بد است، نشاط معنوی ندارد، عملش نمی تواند کمکش کند و خیری که انجام می دهد شادش نمی کند. عمل خیر کردن برایش بالسویه است این یعنی عملش نور ندارد.

صلوات با نور، یک دانه اش نفسم را حال می آورد. صلوات بی نور بودنش فایده ای ندارد.

انشاءالله خدا نورانی مان کند به برکت **صلوات بر محمد و آل محمد**

فرد وقتی سوره نور را با تأمل و تفکر و تدبر شروع می‌کند، متعجب می‌شود که سوره «فرض» شده و جزء سوره‌هایی است که واجب شده است. آنگاه بلافاصله حرف از زانیه و زانی می‌زند، فرد انتظارش را ندارد که در سوره‌های قرآن و کلام وحی این موضوع این گونه بحث شده باشد.

اما وقتی در زندگی واقعی اش قدم می‌گذارد می‌بیند خدا دست روی موضوع زنا می‌گذارد که خیلی از افراد در معرض آن قرار دارند یا تا چند سال دیگر در معرض آن قرار خواهند گرفت.

چه افراد قدری بوده‌اند که فکر می‌کردند هیچ‌گاه دچار لغزش نمی‌شوند، اما شدند. این آیات جنبه پیشگیری دارد، که خود را ازین موضوع بری ندانیم؛ اعم از نامه، چت، سلام و ...

شروع این گونه انحراف‌ها از سلام و با همان لبخندهای اولیه آغاز می‌شود و به این چنین جریان‌هایی کشیده می‌شود.

متأسفانه جامعه در حال حاضر درگیر این موضوع شده است. خیلی از افرادی هم که به ظاهر مذهبی هستند وقتی قدرت ازدواج پیدا نمی‌کنند، تن به گناه می‌دهند. حالا ممکن است سطح آن فقط دست دادن باشد و موارد خیلی حادی هم نباشد، اما طبق روایات همه این‌ها مرتبه‌ای از زنا را در خود دارد.

نگاه به نامحرم اگر همراه با شهوت باشد سطحی از زناست. صحبت کردن با نامحرم اگر به قصد لذت باشد و در آن حریم و حرمت لازم‌اش نباشد سطحی از زناست. لمس کردن و ... هم که جای خود را دارند.

برای اینکه از این گناه و پلیدی و خباثت دور شویم لازمه‌اش این است که احکام را از همام شروع‌اش مراعات کنیم. نگاه به نامحرم نکنیم. به سایت‌های نامربوط وارد نشویم. دیدن صحنه‌های مستهجن گناه است، پس این کار را مرتکب نشویم.

خیلی از افراد می‌گویند دست خودم نیست. کسی که به نحوی دچار خباثت بشود این خباثت او را به درجه سنخیت با مشرک می‌رساند. یعنی فرد جنسی پیدا می‌کند که آن جنس فقط به درد مشرک شدن می‌خورد.

کسی که برای خدا شریک قائل می‌شود هم سنخ موحدین نیست. سنخ اهل بیت (علیهم‌السلام) را ندارد. البته ما باید امید داشته باشیم و توبه کنیم. ولی تا زمانی که توبه نکردیم هم سنخ مشرک هستیم. جنسمان جنس مشرک است. برای محشور شدن با طیبین، ابرار و اهل بیت (علیهم‌السلام) باید جنس مان طیب باشد.

توبه یعنی پشیمان باشد به گونه‌ای که دیگر نخواهد مراجعه کند. در این صورت خدا توبه‌اش را می‌پذیرد و از جنس موحدین می‌شود. اگر کسی گفت من این کار را می‌کنم و بعد توبه می‌کنم؛ امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) فرمودند: که این گونه توبه کردن، مسخره کردن خداست.

گناه وضعیتی دارد که ذائقه آدم را تغییر می‌دهد. این آدم با آدم موحد نمی‌تواند زندگی کند، دچار تعارض می‌شود. ممکن است دو فرد ناهنجار سر نفع‌های دنیوی با هم کنار بیایند، در واقع می‌توانند هم‌جهت شوند، اما حتماً با مؤمن نمی‌توانند هم‌جهت شود و ناسازگاری‌اش حتمی است.

اگر با فرد درباره خیلی از کارها صحبت کنند، می‌گویند: غیرممکن است انجام دهیم! ولی این خطوه، خطوه رفتن، گام به گام رفتن، اینکه حریم‌ها را مراعات نکند خیلی آدم را وسوسه می‌کند. اینطور هم نیست که ما مؤمن هستیم و این موارد برای غیرمؤمن‌هاست.

اگر در ارتباط با نامحرم مراعات نکنیم، راحت باشیم و جوک بگوییم و.. حتماً در معرض این خطر هستیم.

پناه می‌بریم از گناه خرد و کلان، کوچک و بزرگ که در هر صورتی آدم را آلوده می‌کند..

إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۲۳)

آیه ۲۳ سوره نور: هر کسی موظف است خودش مراعات کند اما از آنطرف هم کسی حق ندارد به کسی که کس و کاری دارد (مُحْصَن) نسبت ناروایی بدهد.

مُحْصَن هم به زنان مجرد و هم به زنان متأهل گفته می‌شود. چون زن همیشه در حصن است، حصن پدر یا حصن همسر. برای همین زنان پیوسته حصار دارند.

کسی حق ندارد به صرف این که خانمی بی‌مبالا است، به او نسبت گناه بدهد. یک خانم با آقایی حرف می‌زند و شوخی و خنده‌ای هم می‌کند. باید بگویی غافلات است، حواسش پرت شده است. چون اگر غیر از این فکر کنی، مجبوری در جامعه که راه می‌روی، مدام به دیگران نسبت بدهی و در این شرایط ذهن شروع می‌کند به خطر.

همانقدر که افتادن در ورطه زنا خطرناک است، افتادن در ورطه نسبت دادن به دیگران نیز خطرناک است. حدودی هم که خدا برای این دو گذاشته مشابه است. هرکس زنا کند، ۸۰ ضربه شلاق به او می‌زنند. و اگر کسی به دیگری نسبت زنا بدهد و برای این ادعا ۳ شاهد داشته باشد اما چهارمین شاهد را نداشته باشد، به هر سه ۸۰ ضربه شلاق می‌زنند.

از آدمیزاد بعید نیست! ممکن است چنین چیزی وجود داشته باشد.

حتی درباره زنا نگفته‌اند، اما در این مورد (اتهام زدن به زنا) این را گفته است. در مسائل غریزی همه‌مان پیمان می‌کنیم. یا مراعات حدود شرعی را تا آخرش نمی‌کنیم یا از طرفی می‌آییم و نسبت ناروا به کسی می‌دهیم.

همه باید مراعات کنند، هم درباره خودشان و هم اینکه به دیگران نسبت ندهند.

خیال انسان، طائر (پرنده) است. می‌گویند: پرنده خیال پر کشید و رفت.

آدم بلافاصله باید استغفار کند. خیلی چیزها به خیالش می‌آید نباید مبنای عملش قرار دهد. کنترل خیالی برای نوع انسان تقریباً چیز محالی است. و به نظر می‌رسد تنها راه کنترل خیال، دوام ذکر است.

مسئله جنسی یک مسئله طبیعی است. همه انسان‌ها اگر سالم باشند، مسائل غریزی در درونشان هست و به همین خاطر هم احکام وجود دارد. باید احکام را رعایت کرد.

مسائل غریزی به طبیعت انسان و سیستم‌های جسمی مرتبط است. به همین خاطر در بعضی شهرها بحث تعدد زوجات حتماً باید باشد و گرنه انحرافات آن شهرها زیاد می‌شود. این به خاطر نوع اقلیم است.

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۳۵)

آیه ۳۵ سوره نور: یکی از بحث‌هایی که خیلی مهم است بالاخص وقتی به شب‌های قدر نزدیک می‌شویم، این است که چطور می‌توانیم مصداق مشکات شویم؟ مصداق که نه، به این معنا که فاصله‌ای با این مشکات مطرح شده نداشته باشیم. چطور می‌توانیم مؤمن شویم؟

راه مؤمن شدن در پاک شدن است. چه کسی مؤمن می‌شود؟ کسی که به سمت طیب شدن می‌رود. اینقدر لطافت پیدا می‌کند که نور خدا در او جاری می‌شود. جسم باید لطیف شود. احکام شرعی را باید گوش داد. احکام را به عنوان لطیف شدن جسم و جسد گوش دهد تا نورانی شود و قابلیت ذکر پیدا کند.

برخی جسم‌ها قابلیت دریافت ذکرشان بیش از دیگری است. برخی خیلی راحت یاد خدا می‌افتند. راه دستیابی به این‌ها احکام شریعت است. وقتی جسم طیب شد قابلیت ذکر پیدا می‌کند. ببینید در احکام کدام را انجام می‌دهید. هر چه در اجرای احکام بیشتر توفیق پیدا کنیم، نورانیتمان بیشتر می‌شود.

تا کجا؟ تا مستلزم به احکام شدن، نورانی شدن، جسم طاهر یافتن، باورهای طاهر یافتن.

جسم و باور روی هم اثر می‌گذارند (نور علی نور)

چیزی که برایت ضرر دارد نخور، پرخوری نکن، مکروه است و...

باید از واجبات شروع کرد. غیبت کردن حرام است. گاهی یک عدد غیبت لطافت جسم را سالیان سال به تعویق می‌اندازد.

حضرت امام (ره) می‌گویند جایی بودند غیبتی شنیدند، ۴۰ روز تب کردند. ما غیبت کنیم خم به ابرو هم نمی‌آوریم. غیبت می‌کنیم و بعدش توجیه هم می‌کنیم! به هر حال گناه، خبیث است. یک چیز خبیث را، سم را، چه با توجیه خوردن و چه بدون توجیه خوردن یکسان است.

نورانیت طیف ندارد. از مهم‌ترین کارهایی که در معنویت مؤثر است و باورهایمان را تقویت می‌کند، استفاده کردن از «مَثَل» است. مثل، باورهای خود و فرزندانمان را تقویت می‌کند. مثل یعنی اینکه فرد بتواند هر چیزی را که می‌بینید، بتواند به شکل مَثَلی ببیند.

مانند اینکه می‌گویند «چاه نکن بهر کسی اول خودت دوم کسی» یعنی فردی که چاه می‌کند اول خودش می‌افتد بعد دیگری. دانستن مثل باعث می‌شود، قدرت مشاهده قوی شود.

ضرب‌المثل‌هایی که در عرف رایج است، تعقل و نورانیت باوری را تقویت می‌کند. در خانه مثل بسیار بگوییم بالاخص برای کودکان بالای ۷ سال. حتی ضرب‌المثل‌های کشورهای اروپایی.

نگاه مثلی حتی مثل‌های عرفی، باورهای انسان را تقویت می‌کنند. یکی از مهم‌ترین ارکان تعبیر خواب، دانستن مثل‌هاست. مثل حتی در تعبیر خواب‌ها هم اثر دارد. باورهای عرفی مردم منبعث از مثل‌هایشان است. انسان‌ها در بستر باورهایشان زندگی می‌کنند.

بنده مدتی در بحث مثل دقیق شدم. به نظر می‌رسد بزرگترین خدمتی که می‌توانیم به فرزندانمان بکنیم این باشد که به آنها مثل یاد بدهیم.

بین اتفاقات در لایه‌های مختلف زندگی باید شباهت کشف کرد. انفاق می‌کند و پولی را به فقیری می‌دهد. چگونه می‌تواند تبدیل به مثل شود؟ اینکه طرف مقابل به شما بگوید: «همانطور که گره از کار من باز کردی، خدا گره‌های زندگی را باز کند!» یا اینکه بگوید: «از راه بی‌گمان خدا دست را بگیرد» یعنی بلافاصله برای دعا می‌کند. منتها در سطح دیگری دعا می‌کند و شکل مثل به آن می‌دهد. مثل اینکه می‌گوید: «خیر از جوونیت بینی» یا «ان شاء الله دست به هر چی می‌زنی طلا بشه»

«دست به هر چی می‌زنی طلا بشه» یعنی چه؟ یعنی ان‌شاءالله هیچ وقت درمانده نشوی. یعنی در لحظه هر چه مشکل داری برطرف شود..

نگاه مثل‌گونه داشتن به زندگی، فرد را بزرگ و از ناهنجاری‌های باوری دور می‌کند.

در خانواده سعی کنیم با بچه‌ها که حرف می‌زنیم از مثل‌ها استفاده کنیم و ذهنشان را مثلی بار بیاوریم. این‌گونه ذهنشان فرایندی می‌شود. به باطن یک اتفاق پی می‌برند و در سطح و ظاهر آن نمی‌مانند.

خدا برای خودش مثل زده است، یعنی همه حقایق زندگی را می‌توان راحت به وجه مثلی تبدیل کرد.

سخت‌ترین حقایق توحید است که خدا آن را به وجه مثلی گفته؛ اگر بخواهی نظر قرآن را راجع به آخرت بدانی به وجه مثلی، خدا آخرت را به حیات و رویش مثل می‌زند. (بذری در خاکی رویش می‌یابد، بذرش تبدیل به گل می‌شود و دوباره در خاک می‌رود)

قیامت را اگر کسی به وجه مثل بداند آیا از قیامت می‌ترسد؟ خیر. چون آن را، رویش می‌بیند. وقتی طبق آیات قرآن حیات آخرت را به وجه مثلی ببیند، حیات آخرت خیلی زیبا می‌شود.

می‌گوید آگهی ترحیم که می‌بینم حالم بد می‌شود.. چون مرگ را به وجه مثلی قرآن نخوانده است. به وجه از بین رفتن خوانده است.

در مکالمات و گفتگوهایتان چقدر از مثل استفاده می‌کنید؟ اگر کمتر از ۲۰ درصد باشد، نظام گفتگویی فرد در استفاده از مثل و همین‌طور معیارهای عقلانی او ضعیف است.

بین معیارهای عقلانی جاری در فرد و مثل‌هایی که استفاده می‌کند، رابطه مستقیمی وجود دارد.

از نقاط ضعف شبکه‌های اجتماعی، گرفتن «مثل» از جامعه است.

خواندن کتاب‌های سعدی (بوستان و گستان) و مطالعه این کتب را در دستور کار گذاشتن، به شدت نظام مثلی را در انسان تقویت می‌کند.

مثل‌های هرکسی متناسب با خودش است.

نوعاً مثل‌ها خیلی چیزهایی نیستند که تولیدی داشته باشند. اتفاقاً کهن هستند. چون از فطرت انسان برخاسته‌اند، تغییر در آن راه ندارد. تنها ممکن است تغییر ادبیاتی داشته باشند.

بد نیست که یک زمانی روایاتی که جنبه مثلی دارند را جمع کنید و مطالعه کنید. و نخست از مثل‌های «دنیا» آغاز کنید.

اهل بیت (علیهم السلام) بالاخص امیرالمؤمنین (علیه السلام) مثل‌هایشان در مورد دنیا است.

خیلی از گفتگوهایی که مردان الهی استفاده می‌کنند، جنبه مثلی دارد. اما ما آن را نمی‌فهمیم.

هر قدر معیارها به عرف نزدیک‌تر شود جنبه مثلی‌اش بیشتر می‌شود. اینکه فرمودند آمریکا شیطان بزرگ است، در واقع از وجه مثلیت شیطان استفاده شده است.

کتب غررالحکم، عیون الحکم و المواعظ مثل‌های زیادی دارند.

مانند اینکه آمده: «انما مثلی بینکم کالسراج فی الظلم».

یک‌سری مثل‌ها بین‌المللی هستند. بالاخص پدر و مادرهایی که بچه‌های ۷ سال به بالا دارند، تا بلوغ باید به آن‌ها مثل بیاموزند. به طور طبیعی به بلوغ که رسید باید ۳۰ تا ۴۰ مثل بلد باشد.

مثل معیارسازی می‌کند. ما زندگی می‌کنیم اما نمی‌توانیم در آن رفتارهایمان را به باورهایمان ارتباط دهیم. بین اعمال و چک کردن معیارهایمان فاصله هست و این ما را نسبت به بقیه همیشه عذرخواه می‌کند. این می‌شود که اگر خوب باشیم، حقش بوده و بد هم اگر باشیم حقش بوده!

نظام باوری انسان با گزاره‌های عقلی تقویت می‌شود. اما ما با گزاره‌های عقلی ارتباط خوبی نداریم، چون در طفولیت هستیم.

مثل‌ها قوانینی است که آمیخته با داستان هستند. وقتی تبدیل به یک سیر و دیالوگ دائمی شد، فرد در ذهنش بصورت ملکه ۱۰۰ - ۲۰۰ قانون یا مثل دارد. و در نتیجه وقتی می‌خواهد عملی انجام دهد، میزان مراقبتش بیشتر می‌شود.

مثل، هر چیزی را بر یک مبنایی در ذهن جاسازی می‌کند.

• شب قدر

شب‌های قدر هر سالی از سال‌های عمر ما می‌تواند طعمی داشته باشد و کاری در آن انجام شود.

هر کسی شب قدر امسالش را به برکت سوره مبارکه نور روی فضل شناسی بگذارد. ببیند خدا چه فضل‌هایی را به او عطا کرده یا در معرض چه فضلی از فضل‌های الهی است.

انشاءالله از شب قدر که خارج شدیم هر کس بگوید: فهمیدم عنایت خدا به من هم، این موارد (...) است.

زیرا ما عنایت خدا به خودمان را نمی‌شناسیم. قدر خود را نمی‌دانیم، در طی عمرمان کارهای بیهوده می‌کنیم. اگر کسی قدر خود را بداند این کارها را نمی‌کند. عمر خود را صرف کارهای بیهوده نمی‌کند.

پیشنهادات را این‌گونه مطرح می‌کنم:

هر که بنا داشت استعدادها و فضل‌هایی را که خداوند به او عنایت کرده را بشناسد به ۸ سؤال اصلی جواب دهد:

اولویت اول: هر کس نسبت خود را با اقامه نماز و اهتمامش به اقامه نماز را مشخص کند. ببیند نسبت به اقامه نماز چه دغدغه‌هایی دارد. چه خودش نماز بخواند و چه دیگری. حضرت ابراهیم (علیه‌السلام) وقتی استعداد نمازش را بررسی می‌کرد، می‌دانست می‌تواند بیتی داشته باشد، که در آن فرزندان را تا قیامت تربیت کند.

باید دید میزان تاثیر گذاری زندگی من برای خودم و جامعه‌ام چگونه است.

اقامه نماز؛ نمازی که در آن تکبیر، قرائت، آداب و... داشته باشد.

دلم می‌خواهد چه نمازی در زندگی‌ام جاری شود. اذن بگیرم از ولی الله و رابطه‌ام را با اقامه نماز، و نه خود نماز ارتقاء دهم. رابطه ما با نماز یک سطح ارتقاء پیدا کند.

اولویت دوم: سیم ارتباطی‌مان با قرآن چقدر است؟ دلمان می‌خواهد ۵ ساعت، ۱۰ ساعت، نیم ساعت، هر روز بخوانم یا اینکه وقت ندارم؟! یا اینکه هر زمانی وقتی بدست بیاوریم می‌خواهیم قرآن را باز کنیم و نگاه کنیم.

فضل از ناحیه میل به کتاب خدا نازل می‌شود. حتی همینکه در ظاهر دلم می‌خواهد قرآن کنارم باشد.

برنامه می‌ریزم قرآنی بخوانم که اثرات قرآنی در من مثبت شود.

میل به همراه بودن با قرآن فضل را در فرد تقویت می‌کند.

میل به قرآن ما را وصل به فهم قرآن می‌کند..

شب‌قدر به شما امکانی می‌دهد که راجع به موضوعات فکر کنید و باورسازی کنید و درونیات خود را با تفکر بالا ببرید. ارتقاء انسان با عمل است. تفکر هم عمل است. حالا ما موضوع تفکرمان را می‌گذاریم روی «فضل».

با چه معیاری؟ ۱. اقامه نماز ۲. میل به قرآن

از رفتارهایت می‌فهمی که فکرت درست بوده یا نه. بعد از شب‌قدر اگر مهربان‌تر شدی، به احکام الهی بیشتر عمل کردی، می‌فهمی فکرت درست بوده است.

اولویت سوم: تقوا؛ چقدر کنترل دارم، چقدر روی رفتارهایم کنترل دارم. می‌دانم در هفته گذشته ۲۰ تا جمله ناخوشایند به فلانی گفتم. انسان به فضیلت و فضائل و فضل الهی نمی‌رسد مگر به تقوا.

این سه مورد پس‌زمینه اصلی برای دستیابی به فضل هستند.

اولویت چهارم: چهارمین موردی که در حوزه فضل باید به آن دست پیدا کنیم این است که؛

گویه ۴: چه گفتاری را گفتار برتر می‌دانیم؟

گویه ۳: چه رفتاری را رفتار برتر می‌دانیم؟ (مربوط به کارها)

گویه ۲: چه اخلاقی را اخلاق برتر می‌دانیم؟ (مربوط به صفات)

گویه ۱: چه باوری را باور برتر می‌دانیم؟

بین باورهایتان کدام برتر از دیگری است؟

جهت گویه: ۱. آخرتی ۲. رفتاری.

تنوع گویه: ۱. در خود ۲. در دیگران ۳. در جامعه

کدام حرف‌های ما برتر از کدام حرف‌هایمان است؟

محاسبه خودمان:

اگر انسان بتواند برتری را تشخیص بدهد، فضل الهی شامل حالش می‌شود.
وقتی گفته می‌شود کدام باور از باورهای دیگر برتر است، بعضی وقت‌ها باید خیلی درباره‌اش فکر کرد.
اینکه خدا یکی است از هر باور دیگری در ذهنم برتر است. (سوره مبارکه توحید)
اینکه خدا شب‌قدری گذاشته که خیر من الف شهر است، باور برتر است. (سوره مبارکه قدر)
اینکه خدا پیامبری گذاشته که دست من را بگیرد و به قرب برساند، باور برتر است. (سوره مبارکه کوثر)
ولی الهی بین این ۳ صلح ایجاد می‌کند. اینکه بدانی امام زمانی داری که نفس سوره قدر، تجلی سوره کوثر، مبین سوره توحید است، این برترین باور است.
کدام حرف برترین حرفی بوده که زدیم؟ با این‌ها قدر آدم رقم می‌خورد..
ماه مبارک رمضان فرصتی است که بتوانیم برترین‌ها را بفهمیم.
هر کس ظرفش به اندازه خودش است، هر کس ظرفش را به اندازه خودش پر کند.
خواندن دعا خیلی این سیستم انسان را راه می‌اندازد. مثلاً دعای افتتاح. مثلاً دعای ابوحزمه را یکبار بخوان و ببین برتری‌هایی که برای یک انسان در این دعا گفته‌اند، چیست.

موضع ما نسبت به نفع و نافع بودن چیست؟

چه علمی را نافع و چه علمی را نافع‌تر

چه باوری را نافع و چه باوری را نافع‌تر

چه اخلاقی را نافع و چه اخلاقی را نافع‌تر

چه رفتاری را نافع و چه رفتاری را نافع‌تر

چه گفتاری را نافع و چه گفتاری را نافع‌تر

گفته‌اند؟

ایمان سه مرحله دارد: اعتقاد، رفتار و گفتار.

اگر اعتقاد داشته باشی، دعا می‌کنی. بعدش رفتارش می‌آید و سپس هم گفتارش. (البته در حالت آموزشی)

اولویت ششم: مقاصد، طلب‌ها، خواست‌ها و گرایش‌هایمان در زندگی چیست؟

اولویت هفتم: توانمندی‌های خانوادگی، توانمندی‌های اجتماعی، توانمندی‌های مدیریتی، توانمندی‌های علمی؛ چه دنیایی و چه آخرتی؛ چه خود و چه دیگران.

اولویت هشتم: تفصیل بسترهای جدید.

توانمندی‌های اقتصادی: در صنعت و فن، در کار و تولید، در شغل و درآمد.

توانمندی‌های علمی: در مطالعه، در تفکر، در ابداع.

توانمندی‌های مدیریتی.

توانمندی‌های اجتماعی.

بزرگترین اتفاق در زندگی ما: خدا ما را اولی‌الفضل کند که با ابوالفضل (علیه‌السلام) محشور شویم. باید صاحب فضل بشویم که با پدر فضل محشور شویم. هر که دوست دارد شب قدرش ابوالفضلی بشود، روی فضل‌اش کار کند.

فضل یعنی آدم بدرد بخور مثل حضرت ابوالفضل (علیه‌السلام) برای امام حسین (علیه‌السلام).

باید برای امام زمان (عج‌الله) به درد بخور بشویم.

با اولوالفضل شدن، ابوالفضلی شویم، ان‌شاءالله ...

برای تعجیل در ظهور حضرت حجت (عج الله) صلواتی ختم کنید.

فضیلت روز قدر هم مانند شب قدر است. چه اینکه ممکن است شب قدری که در اقصی نقاط عالم است به خاطر چرخش ماه، در یک بازه زمانی دیگری "شب" قدر باشد. این شب‌ها همه شب قدر هستند و ممکن است برخی

فقط فضیلتشان بیشتر از برخی باشند، برای اینکه از این ایام بهره کامل را ببریم **صلوات**

بهره ما از شب قدر چقدر بوده است؟ در شب واقع شده است، خیلی تحولات و تغییرات در شب معلوم نیست. همین اندازه دعا کنیم که بهترین تقدیرات را برایمان رقم بزنند و اگر هم از سمت ما اهمالی بوده است خودشان برطرف

کنند به برکت **صلوات**

هر کس نیتی کند. یکی از آن حاجت‌ها درک شب قدر باشد. این جلسه سوره مبارکه نور را ان شاء الله جمع بندی و مطالبش را به اتمام خواهیم رساند. بانیات خاص سوره را گوش دهیم. در مجالس دعا استجابت وجود دارد. مجالس علم هم همین گونه است. اگر استجابت مجالس علمی بیشتر از مجالس دعا نباشد، کمتر نیست. هر چند اگر حال

خاصی در آن دست ندهد. دعا کنیم حق در ما تابیده شود به برکت **صلوات**

به آیات انتهایی سوره مبارکه نور رسیدیم. از آیه نور تا انتها را می‌خوانیم.

از مباحث مهمی که در زندگی انسان مطرح است، بحث علم است. ماهیت علم چیست؟ و به چه شکل بدست

می‌آید؟ هر کار خوبی - غیر از بحث علم - ماهیتش چیست؟ این برای انسان همیشه سؤال است.

یک نفر خیلی خوش اخلاق است البته از منظر خودش. بقیه او را خوش اخلاق نمی‌دانند. همه کارهای خوب باید نصابی در زندگی انسان داشته باشد. علم نصاب هر چیز و خوب بودن هر چیز را مشخص می‌کند. در هر چیزی اگر علم باشد در آن حضور و آشکاری است و اگر نباشد حضور و آشکاری نیست.

در مورد تربیت فرزندان، نمی‌دانیم با فرزند چه برخوردی داشته باشیم. «نمی‌دانیم» یعنی مبهم است. می‌دانیم با فرزندمان چه برخوردی کنیم. «می‌دانیم» یعنی واضح است، بیان، مبین، بینه، تبیین.

راجع به فلان موضوعات ابهام داریم. نه ابتدایش را می‌دانیم نه انتهایش را و نه میانش را. به این می‌گویند «بهمه» (چهارپا). این مقام «بهم» است به معنی ابهام.

اگر کسی مقام حمد را شناسد در مقام بهائم است (صحیفه سجاده، امام سجاد علیه السلام). نداشتن مقام حمد انسان را در مقام بهائم می‌برد. حمد یکی از موضوعات و مقامات علم است. کسی که حمد دارد علمی دارد که حقیقت برایش واضح است. خوبی‌ها را می‌شناسد و می‌فهمد و نسبت به آن واکنش مثبت دارد.

هر کار خوبی باید ملاک داشته باشد برای خوبی‌اش. اگر کاری خوب باشد باید از جنس نور باشد. کار خوب یعنی از جنس کمال. یک حس شادی در من ایجاد شده نمی‌دانم خوب است یا بد. فکر می‌کنم نسبت به علمی تدبر در من ایجاد شده است. مثلاً رزق، ولی نمی‌دانم تدبیر می‌کنم یا نه.

هر کار خوبی، نشانه خوب بودنش این است که باید مثل نور باشد. یعنی خوبی‌اش اینقدر واضح باشد که خودش خوب باشد یعنی لازم نیست، خوب بودنش را توجیه کند. شما هیچ وقت برای «روشنی» دلیل نمی‌آورید. کار خوب در ذاتش خودش خوب است و لازم به توضیح و توجیه و دلیل آوردن برایش نیست. مثلاً در خانه اگر رفتار نامناسب باشد برای این رفتار نامناسب دلیل بیاورم. در کار خوب وضوح وجود دارد، ابهام وجود ندارد. هر جا انسان

در ابهام افتاد بدانند یک جای زندگی اش را دارد کج می رود. اگر کسی در زندگی گفت نمی دانم کجا می روم یک جای زندگی اش را دارد کج می رود.

جنس کار خوب نور و روشنی است. بخل و حسد ماهیت اش ظلمت است. هم خودش تاریک است و بقیه را به تاریکی دعوت می کند. اما بخشندگی نور است.

هر چه به سمت نور می رویم احتیاج به استدلال ندارد. کافی است فلسفه اخلاق بگویی، همه می داند بخشش چیز خوبی است و نیز همه می دانند بخل چیز بدی است.

گزاره های انسان های پیچیده (کسانی که پیچیده فکر می کنند) به سمت ابهام می رود. گزاره های انسان های مؤمن به سمت گزاره های بدیهی پیش می رود. «آیه نور» خدا را معرفی می کند و هر کار خوب دیگری را. چون کار خوب از خدا جدا نیست و جنسش از نور است. عمل خوب جنسش نور است، یک عمل است اما نور در عالم متصاعد می کند.

جنس خوبی به شکل گفتار، صفت و هر چه که در بیاید از جنس نور است. معلوم است و هم بقیه کارها را واضح می کند. جوامعی که به سمت شبهه و پیچیده تر شدن می روند به سمت ظلمت می روند. آدمی که به سمت ایمان می رود که بی شبهه تر است. اصلاً شبهه در او بروز پیدا نمی کند. هر گاه در مواقف مختلف شبهه ها (خطورات شبهه ناک) به سوی فرد هجوم می آورد، بدانند یک جای کارش دچار انحراف می شود.

سؤال به این شکلی که در زندگی ما پیش می آید در زندگی «مؤمن» شکل نمی گیرد. همین که برای حاج آقا دولابی سؤال پیش می آید، وضوح هم پیش می آید.

صفتی که بناست آن سؤال را در وجود فرد روشن کند، خاموش است. آن صفات ممکن است از جنس تدبیر، سخاوت و ... باشد. این همه ابهام برای مؤمن پیش نمی آید.

(حُسْنُ السُّؤَالِ نِصْفُ الْعِلْمِ)؛ همین که انسان‌ها بتوانند سؤالات خوب پرسند به حقیقت دست پیدا خواهند کرد.

در حال حاضر موضوع، بحث ابهام است. در لایه‌های وجودی مان سؤالاتی وجود دارد که از جنس تاریکی و ابهام است. به خاطر سیر و حرکت نیست بلکه به خاطر در یک جا ماندن است.

خدا هست، خدا نور هست. ذکر خدا هم نور است. وقتی خدا هست و دل یاد خدا می کند قلب نورانی می شود. وقتی نور می آید، هم قلب نورانی می شود و ابهام می رود.

برخی علم‌ها را باید حتما از مسیر تخصصی به آن رسید. در سیستم‌های تخصصی می گویند (لا ظهیر کالمشاره). از نور او استفاده می کنیم. (المؤمن فآینه ينظر بنور الله)؛ مؤمنی را به صورت تخصصی پیدا می کنی و از نور استفاده می کنی.

بسیاری از مسائل توسط یاد خدا و ذکر خدا با خلوت، حل می شود، از ۱۰۰ سؤال یکی اش می ماند. آن یکی را پرس.

نوعاً ساختار ما اینطور است که ذکر در ما ساختار نورانیت ایجاد نمی کند. چون برای ذکر چنین تعریفی نکردیم. نماز به عنوان ذکر می تواند ابهامات زندگی من را برطرف کند. اولین کار، مهم‌ترین و بدیهی‌ترین کار ذکر است و نماز هم ذکر اکبر خداست.

در روایت آمده هر موقع دغدغه‌ای و فکری در شما ایجاد شد دو رکعت نماز بخوان. عده ای گفته‌اند در مسجد بخوان. همین که دو رکعت نماز می‌خوانی نورانیت را میهمان خود می‌کنی. ذکر مثل نورافکن است و اطراف خود را نورانی می‌کند.

خاصیت علم در انسان، ایجاد وضوح است. علم یعنی آن چیزی که در انسان ایجاد وضوح می‌کند. اگر چیزی در ذهن من ابهام ایجاد کرد دیگر به آن علم نمی‌گویند. در روایات علم را هم سنخ نور مطرح کرده‌اند. ما علمی داریم که جنسش از ذکر است.

تبیین یعنی انتقال این نور به دیگران. کاری کنی که این مسئله در او بیدهی و واضح شود نه اینکه گوش دوستت را بیچانی که این کار را بکن یا نکن.

تبیین یعنی حالی کسی کردن، به دیگران فهماندن، الزاما هم با حرف نیست. کنایه یا اشاره هم می‌تواند باشد. مثلا کسی با کفش آمده داخل جلسه، با اشاره به او می‌فهمانی کفش‌هایش را کنار درب ورودی دریاورد. تبیین یعنی واضح سازی.

حقایق فیزیک، شیمی، ریاضی و... اگر در ما وضوح ایجاد نکند دیگر به آن علم نمی‌گوییم. قرآن خواندنی که در انسان وضوح ایجاد نکند و ابهام زندگی‌اش را برطرف نکند علم نیست.

خیلی وقتها قرآن سر نیزه هم می‌رود. قرآنی که نتواند در انسان نوری ایجاد کند کلام خدا نیست. چون کلام خدا هر کجا می‌رود نور ایجاد می‌کند.

مباحثی هستند که در زندگی از ارتباطات و روابطمان با دیگران، اخلاق اجتماعی و تربیت فرزند با آن مواجه هستیم و ابهامات زیادی برایمان دارند. برای یک مؤمن واقعی چنین ابهاماتی وجود ندارد.

شاید شما بگویید شما درباره یک مؤمن خیالی صحبت می کنید، ولی ما بالعکس آن را دیده ایم!

بعضی وقت ها کارهای معمولی خوبی هم هستند. مثلاً همه می دانند موقع عصبانیت نباید بحث کرد. همه می دانند بالا بردن تن صدا از یک حدی خلاف ادب است. همه می دانند لجاجت و لجبازی کار بدی است.

موضوع ما این است که زمانیکه وقت عمل می رسد، هیچکس نمی بیند، مانند زمانیکه فضا ظلمانی می شود.

گاهی شما موضوع تان بحث تخصصی است اینکه کار علمی باید کرد و اینکه علماء باید تولید علم کنند؛ ولی بحث ما سر اخلاق و بدیهیات است.

چرا ما نتوانستیم در بدیهیاتی که با آن مواجه هستیم و حقیقتاً می دانیم خوب است، موفق باشیم؟ از ده سال پیش تا کنون چند بار عصبانی شدی؟ چند بار تن صدایت، نسبت به همسرت بالا رفته است؟ چند بار دل دیگری را شکسته ای؟ من باید برای پیدا کردن اینچنین مواردی بگردم تا چیزی پیدا کنم! نه اینکه در جواب بگویم هر روز..! چرا بایستی برای فرد نور به ظلمت تبدیل بشود؟! یعنی در این قلب خدا نیست. به همین راحتی!

اگر گفت خوبی را نوشتم اما در وجودم دیدم رفتارم خالی از این ها هستند، پس قلب اش خالی از نور است.. فخر به ایمان یعنی قلبم نور دارد. این عجب نیست، ریا نیست بلکه مُحسن بودن است. فرد به ایمان و مؤمن بودنش افتخار می کند.

در سوره مبارکه بقره آیه ای داریم که عجیب است و راجع به بحث علم است. دو گروه شبیه هم هستند در مقابله با حق. آن کسی که علم ندارد و آن کسی که علم دارد و به علم خود توجه ندارد.

ما نیاز داریم به «علم»، نه بلکه ما نیاز داریم به «علم به علم». علم به علم اگر در انسان فعال نشود کأنّ علمش بی اثر است. یک موقع یکی علم دارد که «عصبانیت چیز بدی است». یک موقع یکی علم ندارد که «عصبانیت چیز بدی است».

کسی که ربا را بد می داند، علم دارد. در سوره مبارکه بقره به این افراد اوتوالکتاب می گویند. یک نفر هم «نخوانده است» به او می گویند «اُمّی».

این دو اگر در معرکه قرار بگیرند، یکسان عمل می کنند. مگر اینکه کسی که علم دارد، به علمش عمل نکند. یکی در تاریکی است، یکی در نور است و چشمانش را می بندد. (این در نور بودن با چشمان بسته؛ فایده ای ندارد، اما اگر چشمش را باز کند راهش را می یابد.)

به هر حال، آنکه علم دارد به هدایت نزدیکتر است. عده ای از منحرفین عالم، علی علم منحرف هستند (سوره مبارک جاثیه). ان شاء الله تا انتهای جلسه کسی نباشد که گناهایش بخشیده نشود.

اگر کسی گفت عصبانی نشو؛ شخص بگوید چه گونه عصبانی نشوم؟

اگر کسی گفت غیبت نکن؛ شخص بگوید چه گونه غیبت نکنم؟

اگر کسی گفته دروغ نگو؛ شخص بگوید چه گونه دروغ نگویم؟

این ها یعنی اینکه شخص در ظلمت است. دروغ اگر بد است، همین مقدار که به بد بودنش توجه کنی، کافی است که آن کار را انجام ندهی.

از عوامل عمده اش این است که وقتی گفتیم دروغ نگو، غیبت نکن دنبال فرآیند خاصی برایش گشتیم. دنبال فرآیندهایی گشتیم غیر از وضوح در مسئله.

اگر بدی بد است همین مقدار کافی است که آن کار را انجام ندهیم. همین مقدار بس است اما ما دنبال دلیل دیگری می‌گردیم. چه گونه این کار را انجام ندهم؟ اینجا دیگر آخر خط است..

توجه می‌کنیم، برای انجام ندادن و خارج شدن از آن هم دنبال راهکار می‌گردیم.

اگر بگویند لیست بدی‌هایتان را در آورید. فرد می‌گوید: نتوانستم. می‌پرسیم: چرا؟ می‌گوید: بلد نبودم! این بدترین حرف است.

اگر پرسیده شود: بد است یا نه؟ اقرار می‌کنیم بد است.

خدا خوشش می‌آید یا نه؟ معلوم است خدا بدش می‌آید.

مفهوم خدا را می‌فهمی؟ می‌فهمی خدا بدش می‌آید یعنی چه؟

غیر از وضوح دنبال دیگری می‌گردی؟

خود بد بودن کار آنقدر وضوح دارد که به دنبال دلیل نگردی! خود بد بودن کار، دلیل است.

سخنرانی‌ها، کتاب‌ها و... شیطان ما را درگیر کرده است. ما در فرآیند اصلاح گیر افتادیم.

(كَفَى بِاللّٰهِ عَلِيْمًا)؛ همین که خدا علیم است بس است. همین که خدا ولی است بس است.

سید ابن طاووس وصیت‌نامه‌ای دارد به فرزندش، ترجمه‌اش کتاب فانوس است. حتما بخوانید. جزء بهترین وصیت‌نامه‌ها در عالم شیعه است.

در مورد وضوح، خدا می‌گوید مواظب باش دچار گرفتاری این نشوی که در درباره وجود خدا دچار استدلال کردن بشوی و بخواهند وجود خدا را برایت اثبات کنند. عزیز دلم مراقب باش دچار مکتب‌هایی نشوی که برای خوبی کردن دلیل بخواهند جز خود خوبی. پاداش بخواهند برای خوبی جز خوبی.

«خوبی خوب است، پس باید به آن عمل کرد». این گزاره بدیهی‌ترین گزاره در اخلاق است.

«بدی بدی است پس نباید به آن عمل کرد».

میزان ابهام هر کس در مسائل، بستگی به سطحش دارد.

برای ما در اسلام نوعا اخلاق اجتماعی اش مطرح می‌شود. چون قبل از ورود به اسماء الحسنی باید شخص اخلاق را مراعات کرده باشد. پیش‌زمینه قلبی نیاز دارد.

سپری که قرآن و اسلام قرار داده‌اند طبیعی و فطری است. اگر بنا داریم شروع کنیم باید از اخلاق اجتماعی شروع کنیم. انسان در بستر اجتماع رشد می‌کند.

امشب - شب قدر - اگر می‌خواهیم حقایق ناب قرآنی را کشف کنیم باید از اخلاق اجتماعی شروع کنیم.

صفات را می‌دانی خوب است، صفاتی را می‌دانی بد است. دیگر برای بودن و داشتنش توجه نیاور، تمامش کن. اگر فکر می‌کنی «عُر» بد است، خوب «عُر» زن.

اگر خدا هست چرا بدی باید باشد. اگر خدا نور است، پس باید نورانی باشید. تا نتوانیم اخلاق اجتماعی را در خود پیاده کنیم، به توصیه نمی‌رسیم. خوش اخلاقی نور است که به آن دسترسی دارید. اگر این را متوجه نشوم چگونه متوجه بشوم خدا نور است؟!

پشتوانه عملی خوب در انسان، خدا هست. اگر خدا در تو نیست، عمل بد از تو سر می‌زند. (یعنی اگر توجه به خدا نداشته باشی یا به فطرت توجه نکنی)

سوره مبارکه انعام را توصیه می‌کنم نخوانید! چون به تمام این حالات ما برچسب شرک می‌زند. اگر کسی برای بدی، برای اضطرابش اصالت قائل شد اسمش را می‌گذارند شرک.

(وَكَمُ يُلَبِّسُوا إِيْمَانَهُمْ بِظُلْمٍ)؛ انسان ایمان خودش را با تاریکی‌هایی می‌پوشاند. ظلم اینجا به معنا ظلمت است. الزاما تعدی به دیگران نیست. به یک چیز خوب می‌رسد، همان موقع چشمش را می‌بندد.

اغلب افراد می‌دانند کی عصبانی می‌شوند. عمدا می‌روند آن طرف.

مشکل این است که وقتی بحث در سطح اخلاق اجتماعی می‌ماند دیگر نمی‌شود راجع به نور صحبت کرد، در سطح لقاء الله نمی‌توان حرف زد، این گونه آدم کوتوله می‌ماند. در حالیکه این سطح اول کار است و باید ادامه داد و رشد کرد تا به سطوح بالاتر رسید.

مشکل انسان این است که تکوینش (حقایقش) و تشریحش (اعتبارش) درهم هستند!

نمی‌تواند تکوین قانونی که وضع می‌کند را متوجه بشود. از گرفتاری‌های ما؛ خلط بین تکوین و تشریح در ذهنمان است. در تکوین، واقعیت و قانون داریم و در تشریح، وضع قرارداد مطرح است.

به نظر می‌رسد با استفاده از سوره مبارکه ناس؛ هر که انصافا هر خوبی که خودش می‌داند و به آن پایبند است، عمل کند و به هر بدی که خودش می‌داند از آن احتراز کند به سطحی از خوبی می‌رسد و هدایت خدا شامل حالش می‌شود.

اگر به خوبی که می‌داند عمل و از بدی که می‌داند احتراز کند روزنه نور برای او ایجاد می‌شود. بالاترین خوبی، انجام خوبی و ترک بدی است. سطح پایین این مطلب آن چیزی است که خودش می‌فهمد. سطح بالای این مطلب آن چیزی است که به او وحی می‌شود. (بین این دو هدایت بر او جاری می‌شود).

اینکه به آن ملزم هستم یعنی بصورت فطری دارم بالا می‌آیم.

چه شد هدایت شدی؟ فلان عمل را دیدم بنظرم رسید نمی‌تواند درست باشد. دوباره بررسی کردم هدایت شدم. یک جاهایی را در هر حالتی نمی‌توان گفت خوب است یک مرتبه فضایش از این بحث و از القانات جدا می‌شود.

فضل: جزء برترین باوری است که انسان در حوزه اخلاق اجتماعی می‌تواند قائل باشد.

«خوبی خوبی است و باید به آن عمل شود، بدی بدی است و نباید به آن عمل شود». همین یک گزاره فرد را محسن می‌کند.

بعضی گزاره‌ها برتر از گزاره‌های دیگر هستند. خوبی جنسش نور است، جنسش ذکر است. پس با ذکر تقویت می‌شود.

تتمه ماه مبارک دعا کنیم اگر وضعیت مان در حالت ایستایی است، شب قدر را ادراک کنیم و بزرگترین خواسته ما ارتباط با ولی و ارتباط مستمر با ولی باشد به برکت صلوات بر محمد و آل محمد

جامعه دینی را باید یک منظومه و مجموعه دید که اگر دست، پا، دندان و ... درد بگیرد، بقیه اعضا را هم درگیر می کند.

مسایلی که در اجتماع مطرح می شود حالت سبب و مسبب دارد. مثلاً وقتی مسایل اخلاقی در جامعه مطرح شود، در کنارش اتهام و افک هم رشد می کند، لابد موضوع فقر هم در آن جامعه توسعه پیدا کرده (۲۲)، لابد حروت خانه ها هم مورد تهاجم قرار می گیرد (۲۷)، لابد بحث نگاه و حجاب و ... هم مورد نظر قرار می گیرد (۳۰)، اتهام هایی که زنان و مردان همسر دار می زنند هم مطرح است، بحث ازدواج هم مطرح است، بحث عفاف هم اهمیت می یابد (۳۲)؛ در جامعه طبیعی است عده ای امکان ازدواج برایشان فراهم نشود.

تا آیه (۳۴) این مسایل مطرح شده تا می رسد به آیه نور.

مشکلات نوعاً منظومه ای هستند و ارتباط قانونمندی با هم دارند.

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاهٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي رُجَاةٍ الزُّجَاةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۳۵) فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيَذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ (۳۶) رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ (۳۷) لِيَجْزِيَ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۳۸) وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بَقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۳۹)

از آیه (۳۵) به بحث ریشه ها می پردازد.

از این آیات درباره افرادی که در مقابل رجال نورانی هستند، صحبت می‌کند و این موضوع تکان‌دهنده است. اینکه بیت‌ها یا نورانی هستند و یا نورانی نیستند. آدم‌هایی که در خانه‌هایشان نور جاری نیست را به دو دسته مورد خطاب قرار می‌دهد و البته هر دو را «الذین کفروا» می‌گوید.

آیه (۳۹) و (۴۰) را جدا می‌کند.

الذین کفروا أعمالهم کسراب بقیعه یحسبه الظمان ماء حتی إذا جاءه لم یجده شیئا ووجد الله عنده فوفاه حسابه والله سریع الحساب (۳۹)

"کسراب بقیعه"؛ نگاه می‌کنی فکر می‌کنی آب است. وقتی به آن می‌رسی چیزی پیدا نمی‌کنی. خدا را نزد آن می‌یابی که «فوفاه حسابه و الله سریع الحساب».

نگاه می‌کنی فکر می‌کنی آب است. وقتی به آن رسیدی چیزی پیدا نمی‌کنی. طرف تشنه است و به دنبال آب می‌رود اما پوچ است و چیزی دستش نمی‌آید. این یعنی در حوزه تشخیص نمی‌تواند آب را از سراب تشخیص دهد.

این مربوط به انسانی است که بالغ شده و از زمان بلوغش هم گذشته و کفر در او محقق شده است.

أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ (۴۰)

فردی که بالغ شده و شروع به انجام کارهایی می‌کند، کم‌کم می‌بیند پاداش عمل و رضایتی که می‌خواهد به دستش نمی‌آید.

او «کظلمات فی بحر» است. یعنی رفته در تاریکی دریا.

(تاریکی انواع و اقسام دارد):

۱. خصوصیتش لُجِّيٌّ: عمیق است و موج و موج رویش را گرفته.

۲. روز هم نیست (هیچ جای نورانی که آنجا برود، وجود ندارد)

وقتی دستش بیرون می آید اینقدر ظلمات گسترده است که حتی نمی تواند دستش را ببیند (مگر فاصله دست و چشم چقدر است؟!)

این مربوط به فضای فکری و باوری فرد است که در آن تعریف های مطرح شده، از روی کفر بوده و در نتیجه هنگامیکه فرد بخواهد از تاریکی خارج شود، باور تاریکی دیگری نمی گذارد تا او از آن تاریکی نجات پیدا کند. این به نظام باوری مربوط است. باورها روی باور دیگر را گرفته و امکان اینکه از ظلمات خارج شود نیست.

چون کفر بر او مستولی شده و نظام ظلمت هم تصنعی و عارضی است.

انسان در هیچ حالتی از انسانیت خارج نمی شود. در هر حالتی می توان توبه کرد.

این فرد است که در ظلمت قرار می گیرد... من یتق الله يجعل له مخرجا.. در سخت ترین شرایط اجتماعی هم اگر انسان متقی شود، خدا برایش مفری ایجاد می کند.

اگر انسان از احکام الهی عدول کند، کم کم کارش به اینجا ختم می شود (خطوات شیطان) نشناختن احکام الهی و عمل نکردن به احکام کم کم او را به ورطه ظلمت می کشاند.

در زندگی همه ما پیچیدگی هایی به وجود می آید؛ اگر احکام الهی رعایت شود یعنی دشنام ندهد، همز و لمز نکند، عصبانی نشود و... به طور طبیعی از آن بحران خارج می شود اما اگر احکام الهی رعایت نشود و طعنه بزند، دشنام بدهد و... آنقدر پیش می رود که اگر خودش یا دیگری هم حرف حقی بزند، دیگر باور نمی کند و در نتیجه دست نجات را مشاهده نمی کند... این به خاطر فضای ظلمانی است.

آنچه در هر حالتی به نور منجر می شود، رعایت احکام الهی است.

این سوره، مدنی است و خطابش مربوط به مومنین و افراد ضعیف الایمان است.

«الذین کفروا» را در فضای مومنین می گوید نه کفر.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَّاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ
(۴۱)

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (۴۲)

این آیات، آیات عجیبی وسط این داستان هستند.

در آیات قبل می گوید: «الله نور السماوات و الارض»

رجالی هستند که نور را در خانه هایشان جاری می کنند.. /الذین كفروا...

بعد حالا می گوید: «الم تر أن الله يسبح..»

اگر انسان می دید که «أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» دیگر در آن سراب گیر نمی کرد.

این موضوع شدیداً تامل برانگیز است. یعنی يك اعتقاد (تسبیح موجودات) او را به «رجال لاتلهيهم» می رساند و از «الذین كفروا» نجات می دهد.

پرنده را می بینی، می فهمی او هم نماز دارد.

موجودات شعور درونی دارند و نظمی و ..

آسمان و زمین را می توانیم ببینیم که آنها هم نمازی دارند. پرندگان را می توانیم ببینیم.

همین رویت آسمان و زمین که باشعور هستند و تسبیح دارند را می بیند که هر کدام صلاة و تسبیح دارند. این به عنوان تعریف در زندگی فرد وارد می شود. هر روز پنجره اتاقم باز می شود و پرنده ها را می بینم و به آنها غذا بدهم که حفظ شوند و پرواز کنند و ... اینها چقدر اشتغالهای جالبی در خانه ایجاد می کند.

مثلاً ما در خانه چهار نفر هستیم با ۲۰ کبوتر، نماز جماعت می خوانیم با کبوترها..

هر که در آسمان و زمین خانه ما هست، نمازخوان است.

اینگونه در فضای خانه ما، فضای نمازخوانی ایجاد می شود. شاید در بیرون، صحنه های بدی بینی، اما خانه که می - آیی، حالت خوب می شود.

آیات اول سوره را به یاد بیاورید: «فاجلدوا...»؛ حالا این آیات را ببینید: «الم تر أن الله يسبح»

ما را به فضای خالص فطری نمازخوان می کشاند.

می پرسی بچه های من در این فضای ناسالم اجتماع چه کنند؟ فضای سالم به تو نشان می دهد.

آیات (۴۱) و (۴۲) باید با هم خوانده شوند.

اگر در خانواده، پدر و مادرها، توجه به آسمان و زمین را تجربه کنند، به طور طبیعی در بچه‌ها هم این توجه تقویت می‌شود.

۵ تا ۱۰ دقیقه در شبانه‌روز وقت صرف مشاهده آسمان شود به جای ور بازی کردن با گوشی تلفن همراه!

مشاهده آسمان بشود یک کار همیشگی پدر و مادر؛ با هم یا جدا جدا.

اول که خانه را می‌خری، مهم است که اول آسمانش را بخری بعد خانه را.

وقتی در جامعه زنجیره‌های باطل وجود دارد و از آن الگو می‌گیری، شکستن این زنجیره‌ها مهم می‌شود. باید به سمتی بروی که پرسوی آیا کسی هست که نماز بخواند؟ خدا را پرستد؟

وقتی این طبیعی می‌شود (با دیدن آسمان و زمین) می‌فهمی در عالم کسانی هستند که فقط خدا را می‌پرستند.

یکی از محرومیت‌های جدی پدر و مادرها محرومیت از مشاهده آسمان و زمین است. این یعنی عظمت ربوبیت برای این فرد با مردم و خلافت‌کاری‌هایشان تعریف می‌شود و برای خدا وقار قائل نیست و همیشه با حرمت‌شکنی مواجه است.

اگر کسی به طور ثابت ملک سماوات و ارض را ببیند، از ظلمت خارج می‌شود.

انسان موجود عجیبی است.

۱. فکر می‌کند در این عالم فقط خودش می‌فهمد!

۲. فکر می‌کند همه خیرات آسمان و زمین مال اوست!

در حالیکه در آیات قرآن آمده که خدا افاضه کرده و به او فضیلت داده است.

۳. فکر می‌کند عاقبت و آخرت برای اوست!

انسان در درون خود انحصارگرایی‌ای دارد که او را بدبخت کرده است. اگر این اتفاق نیفتد، اولین موضوعی که رخ می‌دهد این است که با اعضای بدنش آشتی می‌کند.

می‌فهمد همه اعضای بدنم، صرفنظر از من، شعور دارند.

هر جزیی از اجزای بدن دو مدل شعور دارد:

۱. شعور تکوینی ۲. شعور مربوط به انسان

علاوه بر علم، یک مدل علم دیگری به انسان اضافه شده به نام شهادت (أشهد) یعنی می‌تواند علمی که دارد، تسبیحی که می‌کند و صلاتی که دارد را شهادت دهد.

شهادت باعث شده نظام تکوین و اختیار در او معنادار شود.

در همه موجودات این علم هست اما به اندازه علم‌شان نه شهادت‌شان.

انسان هر چه باشد جزء موجودات است. هر معامله‌ای خدا با همه موجودات بکند با او هم می‌کند.

انسان یک شأن تکوینی پیدا می‌کند که باید برایش ارزش قائل شویم.

"أشهد ان لا اله الا الله" یعنی بر اساس آگاهی ویژه‌ای شهادت می‌دهم.

رسالت پیامبر اولین کاری که می‌کند، فرد را مسلمان می‌کند. مسلمان می‌کند یعنی مردم از دست و زبان او در امنیت هستند و این طور آدم‌ها کم پیدا می‌شوند.

شهادت به توحید و رسالت است که تسلیم را در انسان به وجود می‌آورد. در غیر اینصورت انسان خیلی وقت‌ها نمی‌فهمد یعنی اصلاً نمی‌فهمد حق چیست که تبعیت کند.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُرْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنِ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَآ بَرْقُهُ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ (۴۳)

بعضی وقت‌ها آدم به این آیات که می‌رسد (که قبل آن احکام و معرفی خدا بود و «الذین كفروا» را معرفی می‌کند)، تعجب می‌کند که چرا آن آیات را و حالا چرا این آیات را مطرح می‌کند؟

چرا فقط این آیات مطرح شده؟

تصور بنده این است که خدا رجالی که « لا تُلْهِهِمْ تِجْرَةٌ وَ لَا بَيْعٌ » را بالا ذکر کرده و بعد حالا محتوای فکری و اندیشه‌ای و گفتمان آنها را با بیانی مطرح می‌کند. در واقع نشان می‌دهد از منظر این رجال، دنیا چگونه دیده می‌شود.

شما را می‌برد پشت پنجره چشمان رجال و حالا می‌گوید از این جا دنیا را ببین. اجرای حد کرده، مشاهده حد بوده، دربارهٔ اِفْک‌ها مقابله کرده، معرفی ازدواج کرده و.. اعمالش را اینطور نشان می‌دهد.

اما موقع بیان اعتقاداتش می‌گوید: آسمان نزد اینها اینگونه است. یک شاخص برای انسان‌ها قرار می‌دهد.

اگر یک نفر گفت ما جزء «رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ...» هستیم یا نه؛ یک راهش این است که ببینیم:

۱. آیا احکامی که در بالا گفت را انجام می‌دهیم یا نه؟

۲. به واسطه تجارت و بیع به لهُو کشیده می‌شویم یا نه؟

۳. راجع به عالم اینطور فکر می‌کنیم یا نه؟

با مشخص شدن این سه، فاصله‌مان با رجال مشخص می‌شود.

یعنی در:

احکام...، برای ازدواج اقدام می‌کنی؟ در بیت‌ها اینطور می‌کنی؟ در مورد حجاب فلان کار را می‌کنی؟

توجهات...، حالت اینطور است که هنگام مواجهه با دنیا از ذکر خدا خارج نشوی؟

نگاه به هستی...، آیات آخر سوره آل عمران: آسمان را که نگاه می‌کند شروع می‌کند دعا کردن.

او در ذهنش خدا خیلی خوب است، خدا کبوتر دارد، کبوترها نماز می‌خوانند و.....

نه اینکه فکر کنی شعر می‌گوید، در دلش که نگاه می‌کنی، دلش پر از آسمان است و ملک آسمان برایش بزرگ

است. خدایی دارد که فرمانروای عالم است. خدا احتیاجی به عبادت من ندارد، هر چند عده‌ای نافرمانی کنند.

انسان در وضع تکوینی‌اش تسبیح گوی خداست.

وقتی انسان نتواند با ناموس طبیعت و تکوین تالیف پیدا کند، مسایل جامعه باعث شکنندگی‌اش می‌شود و مایوس

می‌شود. نور امید نمی‌تواند در دل او باشد.

تفاوت ما با علماء و رهبری را ببینید. هر وقت صحبت می‌کنند نور امید در ایشان پر سوتر است. او با تکوین عالم

ارتباط دارد. او می‌داند در هر حالتی حق جاری است. او آسمان و زمین دارد.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنِ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقُهُ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ (٤٣)

ابرها می آیند دست به دست هم می دهند. هر که می خواهد ببیند امام زمان، امروز و امشب چه در دلش بوده، دغدغه- اش چه بوده، چه در فکرش بوده، این آیات را ببیند.

اگر من بدم، امام من، بد را اینقدر بد نمی بیند. چون در ساختار فکری اش این همه لطافت است. این همه بدی او را زمخت نمی کند.

«يَكَادُ سَنَا...» او این آدم بدها را اینطور می بیند.

يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لَأُولِي الْأَبْصَارِ (٤٤)

وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (٤٥)

خدا همه جنبندگان را از آب خلق کرده ولی در عین حال سه دسته شدند:

برخی روی شکم می روند، برخی روی دو پا، برخی روی چهار پا

اینکه معنای این کلام چیست، ان شالله بماند برای جلسه آینده.

برای سلامتی خودتان و همه کسانی که اهل ایمان و تقوا هستند صلوات

برای رفع مشکلات اسلام و رفع خطرات ارضی و سماوی و برطرف شدن بلاها، بالاخص بلاهای سخت، عذاب های زمینی و آسمانی، ایمن شدن خانواده ها و بالاخص فرزندان و نسل و نتیجه خودمان صلوات

سوره مبارکه نور سوره ای است که خداوند نازل کرده و تنها سوره ای است که آن را فرض کرده است. و در آن به بحث احکام و بالاخص احکام روابط و معضلاتی که در روابط ایجاد می شود، تاکید شده است.

در میانه سوره، آیه نور قرار دارد و سوره را به دو قسمت تقسیم کرده است.

نور در بیت هایی قرار می گیرد که مردان آن را، تجارت و بیع از ذکر غافل نمی کند.

از آیه نور تا آیه (۴۶) یک دسته حساب می شوند. یعنی تا آیه (۴۶) فضای آیات مربوط به آیات نور است.

آیات آخر هم از آیه (۴۷) وارد فضای اجتماعی می شود.

نشان می دهد عده ای ادعای ایمان میکنند اما با آمدن احکام الهی به آن پشت می کنند.

در جامعه دینی افرادی را نشان می دهد که همراه نیستند و نسبت به دین بدگمان هستند و همیشه تردید می کنند.

بیماری هایی که در جامعه، خواسته یا ناخواسته در دل افراد قرار می گیرد را بیان می کند.

مومنین را که اهل خشیت و تقوا (مراعات) هستند را مطرح می کند که در موقعیت های مختلف، اطاعت از رسول دارند. و هر زمان که امر به جهاد و انفاق باشد، از آن پیروی می کنند.

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۵۵)

این آیه استخلاف در زمین را مطرح می کند که مومنین می توانند در زمین حکومت تشکیل دهند و دین را اقامه کنند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهْرِ وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (٥٨)

وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (٥٩)

در اینجا جمله معترضه ای را مطرح می شود. که در بین مباحث اجتماعی، حکم شرعی به نام اذن را بیان می شود.

در این آیه اذن گرفتن کودکانی که به سن بلوغ رسیده اند را در سه وقت بیان می کند که باید هنگامیکه می خواهند وارد بیت و اتاق و حریم شخصی والدین شوند، از ایشان اجازه بگیرند.

وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (٦٠)

این آیه بحث حجاب درباره افراد مسن را مطرح می کند.

لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (٦١)

این آیه از اکل در خانه ها و احکام اکل و اینکه فرد وقتی وارد خانه ای میشود، چه آدابی باید رعایت شود، صحبت می کند.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذِنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَنَ لِمَن شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَّحِيمٌ (٦٢)

اینجا امر جامع است که گاهی در جامعه اتفاق می افتد مثل اقتصاد مقاومتی. امری که همه باید اتفاق نظر داشته باشند و برای آن تلاش کنند.

امر جامع در زمان‌های مختلف، متفاوت می‌شود.

برخی مومنین پای کار هستند و وارد صحنه می‌شوند. برخی هم می‌خواهند ازین معرکه بگریزند و به همین خاطر دنبال عذر تراشی هستند.

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (٦٤)

اینجا بحث علم خداست.

تا اینجا گزاره‌های بیان شده گزارشی بود از آیات سوره.

اگر دقت بشود می‌بینیم که بحث اصلی سوره روی نور و علم است و این موضوع اهمیت پیدا می‌کند.

خدا به هر چیزی علم دارد. علم از موضوعاتی می‌شود که ظاهراً بعد از اینکه انسان‌ها این سوره را خواندند، بر اساس آن به جمع بندی‌ای درباره علم خدا می‌رسند.

• باز اگر بخواهیم بطور اجمال کلیتی از سوره را بگوییم:

از ابتدا تا آیه نور: احکام روابط و بالاخص آسیب‌ها

از آیه نور تا آیه (٤٦): درباره نظام آیات و متحول کردن انسان‌ها

از (٤٦) تا آخر: احکام اجتماعی حول محور رسول و وسط آن هم احکامی درباره خانواده

حکم اذن:

اینکه در قسمت آخر، احکامی جدا می‌شود و دوباره بر آن تاکید می‌شود، به این جهت است که میخواهد توجه خاصی به این احکام شود.

دلیل: در شریعت، کارهایی از ما خواستند که ظاهرش ساده به نظر می‌رسد اما رعایت کردن آن در نوع زندگی انسان اثر دارد.

در حوزه تربیت کودک، کل قرآن را زیر و رو کنید، به چند آیه می‌رسید که مهم‌ترین آیه اش بحث اذن است.

این همه موضوع هست که اندیشمندان در حوزه کودک روی آن بحث می‌کنند... برای همین شما تعجب می‌کنید که خداوند روی موضوع اذن در قرآن بحث کرده و بقیه را رها کرده است.

این کم بودن آیات قرآن در این باره، دو موضع‌گیری ایجاد می‌کند:

یا در حوزه تربیت فرزند، خداوند مطلب زیادی نگفته که باید تجربه شود، و یا نه همان آیات را باید با همان تاکید که در قرآن گفته عمل کنیم و به آن اعتماد کنیم.

این حکم مربوط به اطفال هم نیست. مربوط به کسانی است که تحت ولایت شما هستند. بالغ باشد یا نباشد... حتی می‌تواند برده‌تان باشد.

در این حکم به بزرگترها اشاره نمی‌کند؛ چون بزرگترها لابد سرشان می‌شود که اجازه بگیرند! نه اینکه چون گفته نشده پس نباید اجازه بگیرند.

در حقیقت بنا بر اولویت خیلی از مسایل را نگفته است.

مثلا در آیه (۳۳) می‌فرماید:

کسانیکه زیر دست شما هستند را به خلاف مجبورشان نکنید. اگر خودشان میخواهند پاک بمانند، به خودفروشی مجبورشان نکنید.

این یعنی اگر خودشان می‌خواهند پاک نمانند کاری به آنها نداشته باشیم!!

سوره، صدا دربیار است یعنی ناجوانمردانه است که بخواهد پاک باشد اما چون زیردست است اجازه بدهید از اذن شما اجازه نامطلوب بکند.

خود این بحث، مدلی را می‌دهد. می‌شود در جامعه، افرادی، کسانی که زیر مجموعه خود هستند را وادار کنند تا کار ناشایست انجام دهند. صرفنظر از اینکه خودشان آن کار ناشایست را انجام می‌دهند یا نه.

در آیه (۵۸) می‌فرماید:

اذن بگیرید آن کسانی که زیردستان هستید و کسانی که به بلوغ نرسیدید در سه وقت (ثلاث عورات). سه وقت است که برایتان خاص است.

این معنی‌اش این نمی‌شود که اگر کسی زیردست نبود یا بالغ نبود احتیاج به اذن ندارد، کما اینکه قبلش گفته.

اینکه احکام قابلیت تفصیل می‌یابد، نشانه است.

افرادی که در خانواده با آن روبرو می‌شوید دو حالت دارند:

۱. تحت تربیت هستند. ۲. در حوزه مسئولیت هستند و به بلوغ فکری رسیده‌اند.

سوره بین احکام اینها تفاوت قائل شده است.

این را قاعده کلی حساب می‌کنیم و آن را در حکومت می‌بریم:

آدم‌ها دو دسته‌اند:

۱. زیر مجموعه و تابع که احکام خاصی پیدا می‌کنند. افرادی که زیر مجموعه هستند، بکن نکن‌های خاص تری دارند و مسئولیت خاصی هم از شما می‌خواهند.

۲. عاقل

.. برگردیم به آیه:

می‌فرماید اگر می‌خواهد وارد اتاق بشود، اذن بگیرد.

فرزند در دست پدر و مادر امانت است. مادامی که فرزند به بلوغ نرسیده، احکام مخصوص به خود را دارد.

پدر و مادر باید به او یاد بدهند که اذن بگیرد. او به خودی خود نمی‌داند که باید اذن بگیرد.

اگر وارد شد و صحنه‌هایی را دید، پدر و مادر در قبال آن تبعات، باید پاسخگو باشند و البته خدا باید با غفران خودش آن را جبران کند.

.. ذهن کودک اینقدر نمی‌تواند احکام بپذیرد. باید وقت برایش تعیین کرد.

باید و نباید زیاد باشد، بچه نمی‌تواند حمل کند و تبدیل می‌شود به بچه متمرّد.

پدر و مادر باید بدانند بچه نمی‌تواند همیشه اذن بگیرد و گرنه آیه می‌گفت همه وقت. امر و نهی در زمان مشخص کارآیی دارد. میزانش کم است.

این امر مدل تربیتی می‌دهد. همه مسائل باید و نباید می‌بایست مطابق این آیه استاندارد شود. برای امر و نهی به بچه‌ها قاعده در می‌آید که:

۱. موقت باشد. ۲. محدود باشد.

در این سوره در جامعه با چند دسته آدم مواجه می‌شوید:

۱. افرادی که به بلوغ رسیده‌اند و در روابطشان تخطی صورت گرفته و باید احکامی اجرا شود. نوعاً هم محفوظ بودن جامعه به مومنین واگذار شده و محدودیت را مومنین باید اجرا کنند.

۲. قسمت دوم سوره، آیه نور است. در بیت‌ها توقع می‌رود ذکر خدا جاری شود و از جریان ذکر خدا، جامعه از طریق بیوت، نورانی شود.

نورانی شدن جامعه، لازمه‌اش نورانی شدن تک تک بیت‌هاست.

۳. بحث‌های اجتماعی مثل جهاد، انفاق، امر جامع.

فضای قسمت آخر، وسطش ۳، ۴ آیه دارد که بحث اذن، حجاب خانم‌های مُسن و ورود اُکل به خانه‌ها است. این سه حکم را دارد.

بعد وارد بحث علم خدا می‌شود و سوره تمام می‌شود.

.. از قسمت سوم رسول را به عنوان حاکم دین دارید.

مومنین واقعی داریم که طرفدار رسول هستند و در هر جایی خشیت خود را حفظ می کنند.

گروهی هم هستند که اهل ایمان هستند اما فرار می کنند.

گروهی هم هستند که زیردست هستند. کاری به جامعه ندارند چون بلوغ لازم را ندارند.

حدی درست می کند که :

۱. ولیّ است که زیردست‌هایی دارد.

۲. رسول که مومنین زیردست او هستند.

این دو را با هم ادغام می کند. اینکه وسط این آیات، بحث اجتماعی آمده شبیه این است که جامعه تبدیل می شود به افراد بالغ و طفل که حالا یا در خانه هستند یا در جامعه.

.. از آیه (۴۶) شروع می کند. وسط این آیات، پراوتزی باز و بسته شده است یعنی آیات (۵۸ تا ۶۱) و اگر آنها را بردارید، این آیات بعد با آیات بالا می چسبند.

مدل حکومت و نظام خانواده را به صورت فرکتالی مطرح می کند.

آیات (۵۸ تا ۶۱)، مدل احکام حاکمیتی و حکومتی در حوزه اطفال و انسانهای بالغ است.

اینها جزو آیات معترضه هستند.

وقتی آیات احکام، معترضه شوند، خود احکام مدنظر هستند و از آن مهم تر، مدلشان.

اگر بنا بود فقط حکم را مطرح کند، مثل آیه (۶۰) مطرح می کرد.

.. اطفال در اینجا به دو گروه تقسیم می شوند:

۱. اطفال ۲. افرادی که نظام فکری شان طوری نیست که بتواند تشخیص نافع داشته باشد. سرپرست نیاز

دارد و نظام مراقبتی می خواهد.

.. من از این آیات، آنچه بیان شد را استفاده کردم.

اگر کسی فلسفه این آیات را نداند اما خود را مقید به اجرا کند، به طور طبیعی مواهیش به او می‌رسد ولو مناط آن را نداند.

اگر گفت برای تربیت فرزندم چه کنم؟ مدل تربیتی را مدل اذن بگذار.

اذن را اجرا کن و به بچه بگو اجازه بگیرد. البته این اجازه گرفتن را بر اساس مدل سوره نور آموزش بده.

مدل سوره نور، اذن را ۱. موقت کرده و ۲. زمان هم گذاشته.

نه اینکه بچه برای همه چیز اجازه بگیرد: آب خوردن، نان خوردن، دستشویی رفتن و

بہتر است خود آیه را اجرا کنیم و مناط آن را برای علما بگذاریم. همین آیه را بر جان خود بپذیرانیم، اتفاقات مهمی در زندگی می‌افتد.

آیه نور

بر اساس آیات مختلف قرآن درباره نور:

نور مقصد غایی انسان است.

نور دارای مراتب نیست اما ظلمت دارای مراتب است.

/حق/روح/نور دارای مراتب نیستند. موجودی که از آن استفاده می‌کند چون دارای مراتب است بهره او از آن چیز متفاوت است.

/علم بالاتر از نور است. باید موقعیت اختصاصی برای علم باز کنیم.

باید علم برایمان مهم‌تر از نور باشد اما ارزش علم را به وسیله نور بفهمیم.

انسان اگر کافر باشد، نمی‌تواند نور دریافت کند.

نور یعنی سُبُل سلام؛ نور هدایت به صراط مستقیم است.

نور... کتاب / رسول / ولیّ خدا / خود خدا... به همه اینها نور گفته می شود.

سوره احزاب آیه (۴۳) می فرماید: خدا درود و رحمت می فرستد برای اینکه شما را از ظلمات به نور خارج کند.

در آیه نور خدا خودش را نور معرفی کرده و برای آن مثلی زده و در آن به مصداق‌های عینی اشاره می کند.

میتوانی مثل خدا را ببینی نه مثل خدا را.

وجه مثلیت آنها هدایتگری است. راه و کار رسولان روشنگری است.

نور خدا، نماد هدایتگری است.

نور خدا بیان و مثلی از علم خدا به همه چیز است.

نور از سنخ حق و وجود است.

نور مخالف ظلمت است.

نور دارای مراتب نیست. حقیقتی ثابت است که بهره انسان‌ها از آن متفاوت است که با ایمان و عمل صالح می توان به آن رسید.

نور علی نور یعنی فرد حسنه‌ای انجام میدهد که در او قابلیت ایجاد می کند که نور دیگری دریافت کند. آن آدم توسعه پیدا می کند.

مثلا وضوی روی وضو، نور علی نور است.

عدم / ظلمت، چون به نسبت تعریف می شود به همین خاطر می تواند مراتب داشته باشد.

و به ظلمت هم به اعتبار درجاتش، ظلمات می گوئیم.

روز به روز انسان‌ها می توانند نورانی تر یعنی با وجود تر شوند.

- وقتی وارد علم و معرفت علم می شویم میگوئیم علم اکتشافی است یا آن را سنتز می کنید؟

وقتی می‌گویی اکتشافی است یعنی اگر انسان خود را صیقل بزند و از محرمات دوری کند، قابلیت پیدا می‌کند و علم در او جاری می‌شود.

.. علم اصل، نور است. ما خیلی چیزها را علم می‌دانیم. عمرمان را در راه علم صرف می‌کنیم اما علم جنس‌اش نور است.

برای عالم شدن، انسان باید معیار و مُحکَم‌اش را نور بگذارد.

نشانه علم را نور می‌خواهیم.

همه دانستنی‌هایی که در ما ریزش می‌یابد تا مادامی که خاصیت روشنگری نداشته باشد، خدا اسمش را نور نمی‌گذارد. باید جنس‌اش بشود نور.

خاصیت نور، سلام و مصونیت از آسیب‌هاست و همه مقاصد انسانی را تأمین می‌کند.

قرآن و ولایت عامل هدایت و روشنایی بخشی است و به این اعتبار به آن نور گفته می‌شود. به مومن هم به همین اعتبار نور گفته می‌شود.

شرط لازم برای اخذ نور، ایمان است. اگر ایمان در وجود انسان مستقر شود، علم به نور تبدیل می‌شود؛ از اینرو خداوند اتمام‌کننده نور خود است.

مومن مُدام به وظیفه‌اش عمل می‌کند و از این به اوج‌هت نور می‌دهد.

خدا جزای مومن را نور می‌دهد، تمام می‌کند نور را.. در واقع جزای عمل خود را می‌بیند.

نور خدا نماد هدایت و نیز بیان و مَثَلی از علم خداست که در زندگی انسان به شکل ذکر جاری می‌شود.

نور در انسان شکل می‌گیرد، ذکرش می‌شود مثل علم.

هر چه فرد از غفلت بیشتر خارج شود، نور در او بیشتر می‌شود. نور را نمی‌توان مشاهده کرد. نور را در فوران ذکر می‌توان مشاهده کرد.

نور را می‌توان به ظهور علم به نحوی که نسبتی با هدایت داشته باشد، معرفی کرد.

اگر اینجا تاریک باشد، نمی‌بینیم. اگر علم نداشته باشیم، نمی‌توانیم تشخیص بدهیم.

کار علم این است که به انسان توان تشخیص می‌دهد.

غافل بودن و عدم هوشیاری، گاهی برای این است که قابلیت‌ها فعال نشده و زمان می‌خواهد تا بچه به تدریج، قوایش فعال شود.

اینکه بچه بتواند بگوید، بر اساس نوری می‌گوید.

هر توانی هست، به واسطه نوری می‌گوید. یک نور حسی حاکم است و الانمی‌توانستیم خیلی کارها را بکنیم.

فهم خدا از ناحیه علم خدا، از بهترین فهم‌هاست.

خدا را می‌توان از ناحیه قدرت، صفات و اسماء و ... شناخت، اما بهترین شناخت عرفانی خدا از ناحیه علم خداست... «بکل شیء محیط».

از معضلات زندگی ما این است که همه طالب علم هستیم اما درباره اینکه چه چیز از منظر خدا علم است، علامت سوال داریم و بلا تکلیف هستیم! نمیدانیم چه بخوانیم و چه بکنیم.

اليقظة نور بیداری نور است.

بیداری اولیه‌ای که از خفتگی خارج می‌شود تا یقین، که به شکوفایی می‌رسد را، خدا نور می‌گوید.

علم از موضوعات کلیدی انسان در زندگی است. شاید اولین بحث‌اش علم است.

انشاءالله برکت این ایام برای ما، حداقل خاصیتش این باشد که اهل کرامت شویم به برکت صلوات بر محمد و آل

محمد

برای سلامتی خودتان و خدمتگزاران دین صلواتی ختم کنید.

بی مقدمه شروع می کنیم تا به مطلب جامانده برسیم. بنا بود سوره‌ی نور را در حوزه‌ی مباحث علم بررسی کنیم.

قبل از این مقدمه‌ای را عرض می کنم و بعد شروع کنیم.

افرادی که زمان جنگ یا ابتدای انقلاب اسلامی را بخاطر دارند، بالاخص در کتاب صحیفه خوانده‌اند، که در این شرایط خیلی چیزها حالت مهم به خود می گیرد، مخصوصاً وقتی با دشمنان داخلی و خارجی مواجه می شوند، زندگی مردم تحت تأثیر قرار می گیرد. شبهات، ابهامات، برخورد با منافقین و.... فضای جامعه را خیلی به هم می ریزد.

با مشکلات معیشتی و اخلاقی چطور می توان برخورد کرد؟ در این شرایط جوامعی که رهبری آگاه دارند گوش به فرمان رهبر هستند و زمان امام(ره) این شرایط خیلی زیاد بود. همه منتظر بودند امام سخنرانی‌ای بکنند و کسی را منصوب کنند. اسم این روشنگری را در قرآن "بینه" می گویند.

در زمان رسول اکرم(صل الله علیه و آله و سلم) همین اتفاق می افتد و این قدر است که مردم بی تاب می شوند. آیات روشنگری می کند و مردم به سکینه می رسند.

به این وضعیت، "آیات بینات" می گویند.

آیات بینات: در فضای مدنی عبارت است از رفع ابهاماتی که در، درگیر شدن جامعه با مسائل متمدنانه اتفاق می افتد و جامعه از بن‌بست‌ها نجات پیدا می کند. منظور آیاتی است که جامعه را از بن‌بست‌های موجود به وسیله‌ی روشنگری و علمی که ایجاد می کنند، نجات می دهند.

آیات نجات‌بخش / آیات هدایت‌کننده

در سوره‌ی مبارکه نور کلمه "بینات" مکرر تکرار شده است.

سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۱)

منطقه‌ی اثر آیات بینات در ناحیه ذکر انسان است. آدم‌هایی که دنبال ذکر هستند، این آیات برایشان تأثیر دارد. هر کدام از احکام که نازل می‌شود، گره‌های متعددی را باز می‌کنند.

اگر خود را در شرایط نزول بگذاریم، می‌بینیم همین آیات بودند که خیلی از گره‌ها را در زمان خود باز کردند. بینات را اگر آیات گره بازکن بدانیم؛ یعنی ما فهرستی از آیات گره بازکن داریم تا به آیه‌ی ۱۸ برسیم.

وَيُبينُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۸) بحث تبیین / تبیین آیات

که در واقع ویژگی تبیین آیات اینطور است که خداوند یک‌سری آیات و احکامی را قرار می‌دهد که اینها به صورت قانون ثابت کارشان این است که مشکلات جامعه را برطرف کنند.

جامعه انتظاری دارد، ابهاماتی هست و گره‌های کور وجود دارد. با آیات بینات گره‌ها حل شود.

وقتی همین آیات تبدیل به قانون می‌شوند و در جامعه جاری می‌شوند، تبیین آیات استمرار پیدا می‌کنند. آیاتی هستند که مکرر حالت گره‌گشایی دارد.

خداوند همه آیات را تبیین می‌کند اما اینکه روی برخی آیات مشخصاً دست می‌گذارد یعنی این آیات به صورت ویژه دارای این خاصیت هستند.

در سوره‌های مکی، آیات بینات این‌طور هستند که مثل معجزه‌های انبیاء هستند که یک‌سری مؤمن می‌شوند. این آیات کفرشکن.. نفاق‌شکن است. مثل عصای موسی در قوم بنی اسرائیل.

آیات بینات در جوامع مکی انسان‌ها را به اسلام و ایمان دعوت می‌کند اما در سوره‌های مدنی مخاطبین را به ایمان خالص / صدق در ایمان / استمرار در ایمان را دعوت می‌کنند.

هر آیه‌ای که به آن برچسب بینه بخورد یعنی اینکه این آیه‌ی گره‌گشا است.

آن آیه نورانیت و وضوحی ایجاد می‌کند که حجت را بر افراد تمام می‌کند. الزامی ندارد که بعد از آن بینه افراد اطاعت کنند، اما حجت بر همه تمام است.

در جامعه کافر حجت بر آنها تمام می‌شود که کافر نباشند. اما در جامعه مؤمن با آن مشکل به سبکی که گفته شده باید برخورد کنند.

مبین بودن کتاب (هستی یا قرآن): در کتاب بودنش آشکار است و در خاصیت کتاب داشتنش وضوح دارد.

۱- هم در قوانینی که در آن هست، واضح است.

۲- هم آن قوانینی را که در آن هست را واضح می‌کند.

۱- واضح است که کتاب قانون است.

۲- واضح است که آن قانون واضح کننده است.

الان با سه واژه برخورد کردیم:

آیات بینات: لعلهم یتذکرون / بین لکم لا آیات (آیه ۱۸): علیم حکیم: خدایی که حکمش از روی علم است. علمی که حکم می‌دهد. بر اساس آن علم حکم زندگی اش مشخص می‌شود / آیات بینات (آیه ۳۴)

حکیم قرآن به معنای ذا حکم است. / در حوزه‌ی تربیت فرزند می‌فهمیم برای سن ۲-۳ ساله فلان غذا ضرر دارد. علمش همراه با حکمش است. همینکه فهمیدی نباید بدهی.

اگر فهمیدم این چای به هر دلیل برایم ضرر دارد و برایم این موضوع روشن شد، پس نباید آن را بخورم، چون ضرر دارد.

از تلفیق علم به علاوه‌ی حکم، حکمت ایجاد می‌شود. یعنی فرد آن قدر می‌داند که می‌تواند حکم چیزی را بگوید.

طیب آن قدر می‌داند که اگر بگوید فلان کار را بکن حکمش بر شما واجب است. تشخیص طیب، حجت است چون می‌داند.

هر کسی که متخصص است و علمش به حدی رسیده که بتواند حکم صادر کند، حکمت دارد.

حکمت: آن قدر به نصاب رسیده

علم به ما نزدیک است اما ما از علم دور هستیم. ما به اندازه‌ی علمی که کشف می‌کنیم احتیاج داریم در ما حکم ایجاد شود.

آنکه بیشتر می‌داند حکمش نافذتر است از کسی که کمتر می‌داند.

علم است که حکم می‌آورد. اگر کسی مطابق حکم عمل کرد، علمش حکم می‌آورد.

در حوزه‌ی کودک مثلاً در سن سه سالگی کودک فلان ... را دارد و به علم رسید، علمش بر ما حجت را تمام می‌کند و باید به او حرف عمل کنیم.

فاصله‌ی بین علم و عمل، هوای نفس هست. هوای نفس یعنی یک فضاها‌ی خالی‌ای وجود دارد که طرف بر اساس مبنا عمل نمی‌کند.

هر کس به اندازه‌ی عدم رجوع به مبانی و معیارها هوی دارد.

هوی نفس: خالی بودن نفس از حجت در همه یا بعضی از امور است.

بعضی‌ها در بعضی چیزها نسبت به آن هوی دارند.

آیات بینات (بینات: احکام):

- هوی روی آن چه اثری دارد؟ در میزان روشنگری‌اش فرق دارد.

- در فضای مکی: معجزات

- در فضای مدنی: احکام رهایی بخش از معضلات

بین لکم الآیات: قانون جاگیر و تثبیت می‌شود و تبدیل به سیر و سیره می‌شود.

بین لکم الآیات: در زمان خودش به عنوان معجزه عمل کرده و الآن تبدیل به سنت شده است.

آیات مبینات:

- ساختار ایجاد می‌کند.

- مبین یعنی روشن کننده / حالت فاعلیت قوی تری نسبت به بینات دارد. حالت تعزیه‌گری دارد.

- علاوه بر اینکه معضل را حل می‌کند، بازوی رهبری در جامعه است. مثل تشکیل گروه‌های ازدواج/ وساطت در ازدواج.

- حالت ساختار پیدا می‌کند. مثل بسیج، بازو دارد.

- حکم است، جزء احکام هم هست اما جریان ساختاری ایجاد می‌کند.

مثال مبینات: دار القرآن‌ها، کمیته‌های حل اختلاف (خودشان احکام دارند)، قوه قضائیه، وساطت‌های ازدواج هر کدام از این سه مدل‌هایی دارند.

سوره‌ی نور مهم‌ترین سوره‌ای است که مدل‌های نظام‌سازی و ایجاد ساختار را در جامعه مدنی تبیین می‌کند.

آیات:

بینات: حضور احکام گره‌گشا است.

مبینات: حضور ساختارهای گره‌گشا است.

- چه ساختارهایی را در جامعه ایجاد کنیم؟ نوعاً در سوره حرفش این است که ساختارهای گره‌گشا ساختارهای مردمی هستند، مربوط به حکومت نیستند و حاکمیت اگر جامعه‌ی اسلامی گیر افتاد اولین جایی که باید به سراغ آن رفت، مردم است. مردم سالار است و حکومت سالار نیست.

در سوره‌ی مبارکه‌ی نور هیچ بخشی وابسته به حکومت و حاکمیت نیست مگر قسمت آخرش که مربوط به جهاد است.

مردم بیت محور/ خانواده محور هستند.

سوره وقتی چهارچوب می‌بندد، مردم را جز در بیت نمی‌بیند. واحد جمعیتی قرآن بیت می‌شود. ذکر و انشی نیست بلکه بیت است. ساختار به صورت طبیعی..

آیات بینات مثل حکم، حد امکان اجرای بدون ساختار را اصلاً ندارد. چهار نفر عادل برای کار غیرشرعی باید شهادت دهند. در محکمه باید شهادت دهند و حکم هم از محکمه صادر می‌شود.

الرَّائِيَةَ وَالزَّانِيَ فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ وَلِكَيْلِ تَعَذَّبْتُمْ بِمَا كُنْتُمْ تُفْسِدُونَ (٢)

مواظب باشید مردم در این زمینه رأفت هم نداشته باشید. روی سخنش به مردم است. مردم باید کاری کنند که
زمینه‌ی حاکمیت دینی اتفاق بیافتد.

آیات بینات خودشان حکم هستند.

آیات را اینجا می‌بینی، همه گره‌گشا هستند. فضای التهاب جامعه را خنثی می‌کنند.

آیه‌ی ١٧ تبدیل به یک جریان می‌کند.^۱

٢٨ و ٢٩ و ٣٠ و ٣١، خطابش به مؤمنین است و مربوط به حکومت و حاکمیت هم نیست.^۲

و لَيْسَتَعْفَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُعْذِبَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ الَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَابِتُوا مِنْهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَ
ءَاتَوْهُمْ مِّنْ مَّالِ اللَّهِ الَّذِي ءَاتَاكُمْ وَ لَا تُكْرِهُوا فَتِياتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْتُمْ تَحَصُّنًا لِّنَبْتِكُمْ أَعْرَضَ الْخَبْرَةَ الدُّنْيَا وَ مَنْ يُكْرِهْهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ
بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (٣٣) عده‌ای نتوانستند پس باید عفت پیشه کنند.

وَ لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ ءَايَاتٍ مُّبِينَاتٍ وَ مَثَلًا مِّنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِكُمْ وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ (٣٤) آیه‌ی حجاب در این بخش
مطرح می‌شود. حکم حجاب از جنس آیات مبینات است. حکم نگاه از جنس آیات مبینات است.

در جامعه ساختار ایجاد می‌کند. / سبک زندگی را تعیین می‌کند. آیات مبینات اینطور هستند.

همانطور که اگر حجاب در جامعه مشکلی پیدا کند، کل ساختار تغییر می‌کند.

يَعْظُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ (١٧)

إِن لَّمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّىٰ يُؤْذَنَ لَكُمْ وَ إِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَىٰ لَكُمْ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (٢٨)

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَّكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا تَكْتُمُونَ (٢٩)

قُلْ لِّلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُونَ مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَٰلِكُمْ أَزْكَىٰ لَهُمْ إِنْ اللَّهُ خَيْرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ (٣٠)

وَ قُلْ لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَعْضْنَ مِنْ أَبْصَرِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ لِيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَ لَا يُبْدِينَ
زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا
مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوْ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولَى الْأَرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوْ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَ لَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ
مِنْ زِينَتِهِنَّ وَ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (٣١)

نباید کسی بگوید که فقط یک آیه در مورد حجاب داریم! از ارتباط آیات حجاب و نگاه، یک منظومه به دست می آید.

آیه‌ی حجاب در کنار موضوعات دیگر آیات کناری‌اش است.

۱- غص بصر، دخول در بیوت...

۲-

۳- این آیات خودش بینات است / بین لکم الآیات است / مبینات است (بالاترین سطح روشنگری را به این آیات مطرح کرده)

آیه: (أوی) آیه به معنای نشانه نیست. آیه به معنای دلالت هم نیست. آیه به معنای دست‌آویز است. آن چیزی که افراد می‌توانند به آن اتکاء کنند و آیه آن‌ها را در مسیر هدایت می‌برد.

آیات دو دسته هستند: تکوینی مانند خورشید / شب و روز

تشریحی: جنس حکم هستند.

برخی آیات بینات، بین لکم الآیات، مبینات هستند. پس سه دسته هستند. برخی آیات هر سه شأن را به خود اختصاص می‌دهند.

حجت: برخی مواردی که به آن علم پیدا می‌کنید، حکم معیار پیدا می‌کند. حجت معلوماتی هستند که دانستن‌شان موجب تکلیف است و مورد استناد واقع می‌شود. چون فلان چیز هست پس فلان..

اما همه‌ی معلومات این حالت را ندارند. هر معلومی که استناد کار ما را مشخص کند و بتوان به آن استدلال کرد حجت است. حجت‌ها زیاد هم نیستند. مهم‌ترین حجت، عبودیت خداست.

بالاترین دلیل هر کار این می‌تواند باشد. این موضوع می‌آید پایین و ریزتر می‌شود. (من یطع الله و رسوله...) پس اطاعت، معادل عبودیت است.

می‌آید پایین ریزتر می‌شود. درجه درجه می‌شود تا می‌رسد مثلاً به چای خوردن.

ردیفی هم ارتباط پیدا می‌کند، اینکه ارزش یک حکم را نسبت به بقیه احکام عمل کنی. نسبت اجرای حدود با حجاب این است که حجاب ساختاری تر از اجرای حدود است. اجرای حدود ترمیمی است.

کاری ساختاری باید بکنیم، تا این مشکل ایجاد نشود.

آیات مبینات منشأ هستند.

اگر آیات مبینات را در جامعه اجرا نکرديم، دچار مشکلاتی می‌شود. حالا آیات مبینات می‌آید و رفع و رجوع می‌کند. اصل بر این است که ساختار را درست کنی. در این صورت عوارض کمتر است.

آیات مبینات آیه ۴۶، آیات قبلش آیات نور است. یکی امکان دارد بگویند مربوط به آیات بعد می‌شود.

هر که هر جور بگوید و به قبل یا بعد ربط بدهد، فرق نمی‌کند.

ما آیه ۳۳ را به قبل گرفتیم. به بعد هم می‌شود گرفت و یا به هردوی آنها.

از آیه ۳۵ الله نور السموات... تا ۴۶، فضا عوض شده است.

مثل این است که اسم دو مدل آیه را آیات مبینات گذاشته و اینها را در یک ترازو گذاشتند. از الله نور السموات گفت آیات مبینات. آیات حجاب، یغض البصر... را هم در یکی گذاشت.

اگر این را قبول نکنیم، آنوقت همه‌ی احکام رسول را هم می‌توانیم آیات مبینات بگوییم.

برخی احکام در جامعه ساختار نورانیت جامعه را تضمین می‌کند...

احکام منظومه‌ای است / مجموعه‌ای است، نمی‌توانید بگویید روی بحث بیوت، انکح... دست نمی‌گذاریم. (اینجا اولویت نداده است، بسته کرده است)

آیه ۱۸ بین، بین فضای قبل و بعد تمایز ایجاد کرده است. آن را نسبت به قبلش جدا کرده است. یک قسمت راجع به آسیب‌ها، یک قسمت راجع به احکام ایجابی گفته است.

بسیاری از افراد چون در منظومه احکام و آیات به یکی اعتنا می‌کنند و به بقیه اعتنا نمی‌کنند، موفق نمی‌شوند.

اگر جامعه‌ای نسبت به حجاب اعتنا داشت اما نسبت به ازدواج اعتنا نداشت، قطعاً نمی‌تواند موفق شود.

مثل یؤمن ببعض و یکفر ببعض می‌شود.

نتیجه‌ی اخلاقی من چیزی به نام بحث علم شد.

بحث علم را فکر نمی‌کردیم مهم باشد. فکر می‌کردیم بدیهی است. بعد که وارد آیات قرآن شدیم فهمیدیم علم، زندگی ایجاد می‌کند. حکمت، یقین، حیات و ...

۱- علم، قدرت ایجاد می‌کند.

۲- علم، حیات ایجاد می‌کند.

۳- علم و دین یکی است و هیچ علمی غیر دینی نیست. هیچ علمی در عالم به وجود نمی‌آید مگر اینکه دینی است. علمش دینی است.

روحانی است از دین استفاده نامطلوب می‌کند، خیانت می‌کند.

بحث علم خیلی سخت درمی‌آید و حد وسط‌های زیادی دارد.

اینها سیر دارد.

علم و حیات

علم و قدرت

علم و دین

نورِ علم: به نور که رسیدیم دیدیم باید بگوییم نورِ علم. البته همه این‌ها را از آیه الکرسی متوجه می‌شویم.

جنس علم، نور است، نوری که در قرآن می‌گوید مَثَل علم است. نه اینکه علم مثل نور است. وقتی چیزی برای چیزی مَثَل می‌شود یعنی مستحکم‌تر و پایه‌ای‌تر است و مرتبه‌ی بالاتری دارد.

ماهیت است، جنس است. چون علم بوده، نور هست.

علم خدا مقدم بر نورش هست. از بین صفات خدا سه صفت، صفت ذات است (علم، قدرت، حیات) بقیه صفت فعل هستند.

حیات همان علم و قدرت است. قدرت هم همان علم است.

هو الحی القیوم: هر موجودی قوامش به اوست. علم و قدرت است.

در حوزه نور

آیهی ۳۵ / انتهای سوره هم می‌گوید و الله بکل شیء علیم.

آخر این جریان، الله نوره... والله بکل شیء علیم است. علم حقیقتی است که همه حقایق زیرمجموعه آن قرار می‌گیرد.

یضرب الله الامثال

در سوره‌ی نور، آیه‌ی غفور رحیم مرتب تکرار می‌شود. یعنی آیات بینات و آیات مبينات زیرمجموعه اسم غفور رحیم هستند.

اگر مفهوم علم با نور فهمیده شود چند اتفاق مهم می‌افتد:

۱. آیا علمی که ما به سمت آن می‌رویم علم مورد تأیید خدا هست یا نه؟

نشانه‌ی اینکه علمی مورد رضایت خداست چیست؟ با نور فهمیده می‌شود.

حیات و قدرت به تدریج برای انسان حاصل می‌شود مثل بچه‌ای که به تدریج راه می‌افتد. وقتی روی وضوح، روشنگری و نور می‌برید، سریع‌تر می‌توانید کشف کنید که این علم مورد رضایت خدا هست یا نه. خاصیت نور این است.

قدرت و حیات دیرتر فهمیده می‌شود، چون قدرت و حیات مرتبه‌ای است.

علمی که بر جان من تابش می‌کند باید وضوح را در زندگی من بیشتر کند.

اگر کسی گفت که من کلاس قرآن رفتم اما گیج‌تر شدم، باید بداند آن علم نیست.

یک نفر کلاس اخلاق می‌رود و بد اخلاق می‌شود. این یعنی علمش علم نبوده و نورانیت از او گرفته شده است.

عمل را نمی‌توانیم نشانه بگذارم اما وضوح را می‌توانیم نشانه بگذاریم.

چون از موقعی که عمل برایمان واضح می‌شود تا زمانیکه به آن عمل کنیم ممکن است شش ماه طول بکشد.

به وسیله‌ی بحث نور می‌خواهیم در حوزه‌ی فردی (میینات، بین لکم الآیات، بینات) و اجتماعی (میینات، بین لکم الآیات، بینات) نورانی شویم.

برخی علوم در حکم میینات، بین لکم الآیات، بینات هستند.

آیات اجتماعی (اتفاقات و رخداد‌های اجتماعی) مثل فرد است. آنها را برای حقایق در وجود انسان، مثل می‌گیریم.

علمی که نورانی است. علم:

علم نوری: خصوصیتی دارد

علم ناری: خصوصیتی دارد

اگر نتوانیم تفکیک کنیم، یا دچار تفریط می‌شویم یا افراط (یعنی یا به دنبال علمی نمی‌رویم یا دچار علمی به افراط می‌رویم).

علم در ذات خود نور است.

نسبت انسان با نور یعنی جهتش، یا نوری است یا ناری. جهت انسان او را نوری یا ناری می‌کند.

۶۰-۷۰ آیه مربوط به این است که در حالیکه علم دارند، فلان کار ناپسند را انجام می‌دهند.

علم دارد که پیامبر بر حق است اما با او مخالفت می‌کند. در اینجاها لطمه‌هایی که به فرد می‌خورد، خیلی بیشتر است.

برخی خود را از نور خورشید محروم می‌کنند. این کار خوبی نیست. خدا خورشید و نور را برای تو گذاشته است سزاوار نیست خودت را از نور محروم کنی.

برخی خود را در معرض نور می‌گذارند اما در آنها تبدیل به عمل نمی‌شود. تبدیل به پيله می‌شود. در او قساوت ایجاد می‌شود. انعکاسی ندارد. اگر بیشتر از خدا دانستی، تب و تاب تو باید بیشتر شود!

ولی نمی‌لرزد چون شنیده اما عمل نکرده است. اما دیگری یکبار شنیده اما به آن عمل کرده است.

حتما در شب‌های احیا کسانی را دیده‌اید که ظاهرشان به دینداران نمی‌خورد اما بیشتر تغییر کرده‌اند.

به دنبال علم‌های نافع نمی‌رویم و علم غیر نافع را به جای علم نافع جا سازی می‌کنیم و برای همین هم کمال را از دست می‌دهیم. یا می‌رویم به دنبال علم اما دریافتمان از حقایق را کور می‌کنیم. نمی‌دانیم چه تبعاتی دارد. گاهی کسی که سراغ علمی نرفته است، از کسی که به سراغ آن علم رفته است، حجابش کمتر است.

روایات تکان‌دهنده‌ای در این زمینه وجود دارد.

شاخص اختلال در انسان این است که همان موقع که چیزی را می‌فهمد بلافاصله به عمل تبدیل شود. یعنی فرد به اندازه‌ی تأخیرش دچار اختلال است.

به نسبت تأخیر به عمل می‌فهمیم که کسی چقدر دچار اختلال است.

یا سؤال نمی‌کند یا سؤال زیاد می‌پرسد! دچار اختلال‌های مختلف است.

اگر فهمیدی فحش بد است، دیگر نگو! اگر گفتی دیگر نمی‌شود.. این یعنی اینکه اختلال داری.

برای سلامتی خودتان و همه‌ی شیعیان و امام شیعیان صلواتی بفرستید.

آخرین بحثی که مطرح شد بحث علم بود. دلیل مطرح کردن این بحث آیه‌ی مبارکه‌ی نور و ارتباط نور و علم بود. علم خدا از نظر رتبی بر نور مقدم است. به همین دلیل هم وقتی شما در آیات قرآن غور می‌کنید کلمه‌ی نور بیشتر جنبه‌ی مقصد بودن برای انسان دارد.

«الله ولی الذین آمنوا یخرجهم...» کتابی نازل شده تا انسان را از ظلمات به نور خارج کند. نور مثل می‌شود برای علم خدا.

برای اینکه از نورانیت قرآن بیشتر استفاده کنیم صلوات.

- با بررسی شبکه‌ی مفهومی نور و علم، علم حقیقت نور است و نور نمود بیرونی یا کارکرد حقیقی علم است. اگر انسان علمی را به دست آورد و نورانیتی در آن نبود نسبت به آن تردید کند. خاصیت علم نورانیت است.

نور مثل علم و تبیین‌کننده‌ی آن حقیقت است. کاری که می‌کنی علم‌آموزی هست یا نیست؟

بین کاری که علم با تو می‌کند نور و شفاف‌سازی هست یا نیست؟

یک عمل عبادی انجام می‌دهی، می‌گویی من نورانی شدم. نورانی شدن یعنی من احساس رضایتم بیشتر شد یا ابهام در زندگی کمتر شد.

اما ما گاهی به اینکه حال خوشی دست بدهد می‌گوییم نورانی شدن.. در حالی که نورانی شدن یعنی ابهامات زندگی - مان کم شود.

فلسفه‌ی عبادات نورانی شدن است. نورانی شدن یعنی علم بیشتر و رهایی از ابهامات.

نور مثل علم، تبیین‌کننده حقیقت آن است.

اگر می‌گویی فلان زیارت را رفته‌ای و نورانی شدی، ابهامت باید کم شده باشد.

نور همان علم به اعتبار هدایت‌بخشی است. نور همان علم است یعنی هدایت می‌کند.

نور=علم علم=نور

نور بیان عظمتی است که در علم وجود دارد. علم بیان جوهره و حقیقت نور است.

طالب علم است یعنی طالب نور است.

نور به عنوان نشانه بودن علم است. و علم نشانه‌ی حضور نور در صحنه‌های زندگی انسان است.

اگر جمعی یا کشوری یا انسانی را می‌خواهی تشخیص بدهی که چقدر نور دارد، بین چقدر علم (علم نوری) دارد.

هر جمعی و حکومتی به اندازه جهل‌اش در ظلمات است. و به اندازه علمی هم که دارد، روشنایی دارد.

علم حیثیت‌های مختلفی دارد. همان علمی که خدا بر انسان حجت قرار داده است.

آدم‌ها دشمن حقایق هستند چون به آن جهل دارند. (امام علی علیه السلام)

به آن جهل دارند یعنی آن را نمی‌بینند. نور کلید و راه رسیدن به حقایق است.

واژه‌های علم نوری را در قرآن بررسی کنیم. ۱- هدایت ۲- بیان ۳- تبیین (بین ایجاد می‌کند/ تمایز ایجاد می‌کند) ۴-

مبین ۵- بینه و بینات. این‌ها زیر مجموعه علم هستند.

حیثیت‌های علم: علم و قدرت- علم و حیات- علم و فطرت (دین)

واژه‌های مثبت بزرگتر از واژه‌های منفی هستند. همیشه در قرآن مثبت‌ها وسیع‌تر هستند.

مخالف خیر، ضرر/ شر است.

دانستن برخی چیزها ناراحتان می‌کند. خوب چه کاری هست که آن‌ها را بدانند؟!

باب علوم غیبی را هر کسی نباید بداند.

بینه و بینات: حجت را بر انسان تمام می‌کنند.

۶- سراج منیر ۷- ذکر: هم زیر مجموعه علم است. (ذکر و واژه‌های اطراف آن)

جاری شدن ذکر را معادل الله نور السماوات... می گیرد.

فی بیوت اذن الله... می شود. برخی خانه‌ها محل ذکر و تلاؤ الله نور السماوات و الارض می شود.

ذکر در صورتی ذکر است که علم باشد.

ذکر، علم، نور و رشد می آورد.

۸- صراط مستقیم

۹- قرائت ۱۰- ایمان و خشیت

برای علم در ساحت قرآن ویژگی‌های مختلفی می‌گوییم. نه برای اینکه از نورانیت علم کم می‌شود بلکه انسان از وجهی به حقیقت دست پیدا می‌کند و از وجهی آن را کتمان می‌کند.

علمی که نزد خداست هم علم است هم نور است.

علم کشف‌شدنی و نازل‌شدنی است، حاصل‌شدنی نیست. انسان باید کاری کند تا در معرض نورانیت و تابشی قرار بگیرد. علم، القاء‌شدنی است.

کتاب را که می‌خوانند اقتضائی ایجاد می‌شود و نور در آنها جاری می‌شود. آگاهی به رسالت رسول پیدا می‌کند اما هوای نفسش مانع آن می‌شود. هر جا در انسان یا جن یا شیطان باشد چون مرکب است، می‌تواند جلوی اطاعت را بگیرد.

اما در ملائکه که بساطت دارند، برآیندش اطاعت است.

از راه‌های شناخت اینکه انسان به حقیقتی علم پیدا کرد یا نه، نگاه کنید ببینید در او خشیت ایجاد شده یا نه؟

خشیت عبارت است از حالت پذیرش و نرمشی که انسان نسبت به حق پیدا می‌کند.

بعد از دیدن عظمت حقیقتی، نسبت به آن پذیرش پیدا می‌کند.

علم وقتی حجاب شود نه تنها نورانیت اضافه نمی‌کند بلکه ظلمت هم ایجاد می‌کند.

از آسیب‌شناسی‌هایی که برای انسان‌ها می‌کنند زمانی است که انسان علم دارد اما مابه‌ازایش عمل ندارد. یعنی علم برایش تبدیل به حجاب نورانی می‌شود. چون ماهیت علم نور است، حجاب نورانی می‌گویند.

علم جانِ ایمان است. یعنی درون‌مایه‌ی هر ایمانی علم است.

خشیت نتیجه علم است. هر که از خشیت محروم شد عالم نیست. هر چند با چیزهای شبه علم بتواند اورانیوم را آزاد کند. چون ذات اقدس دانه‌ی جو را بشکافد. لذا فرموده‌اند علماء تنها آنانند که خشیت دارند.

شاخص علم خشیت است. برای اینکه متوجه شوید که علمی که یاد می‌گیرید علم هست یا نه، ببینید آن را که فرا می‌گیرید پذیرش شما نسبت به حق بیشتر می‌شود یا کمتر.

فقط عبادِ علماء هستند که خشیت دارند. «انما یخشى الله من عباده العلماء» یک نفر در فضای علمی می‌رود، اطاعتش کم می‌شود. نسبت به خودش، علمش، علم نیست.

قدیم‌ها ما دوست داشتیم سراغ علم برویم. برایمان سؤالان بود که «أُطَلِّبُ العلم من المهد الى اللحد» منظور چه علمی است؟

۱- علم نوری دائماً با هدایت قرین است. نشانه‌ی نزدیک شدن به خدا جانشینی در صفات اوست. یعنی نسبت به صفات خدا نزدیک‌تر شود.

۲- همراه با ذکر و یاد خداست. کسی که در هر موضوعی کسب علم می‌کند گویی در حال و هوای ذکر خدا تنفس می‌کند.

توابع را می‌گوید انگار خالق در عالم هست، نظمی دارد و... در این نگاه می‌کند.

۳- علم توأم با ذکر و هدایت است. هر قدر فرد عالم‌تر می‌شود، اخلاق اجتماعی‌اش بیشتر می‌شود.

۴- فرد وسعت صدر یافته و تحمل او نسبت به سختی‌های دنیا بیشتر می‌شود.

قدرت رویارویی‌اش بیشتر با دیگران و در نتیجه مسئولیت‌اش هم بیشتر پیدا می‌کند.

۵- با حفظ و صورت ذهنی به دست نمی‌آید، به همین دلیل زائل‌شدنی نیست و یا به سختی از بین می‌رود. در درون انسان ثبت می‌شود.

۶- فرد را به الهام متصل و قدرت ابداع و تحول در آن علم را بسیار بیشتر از آنچه تصور می‌شود در فرد محقق می‌سازد.

۷- تقوا و خشیت فرد را نسبت به خدا را افزایش می‌دهد.

۸- فرد را برای شکوفایی استعدادها و برخورداری از نعمت‌های خاصی که خدا عطا کرده است، مهیاتر می‌سازد.

۹- فرد را برای اخذ مسئولیت‌های اجتماعی و فضل‌رسانی به دیگران آماده می‌کند.

اگر علمی قدرت نفع‌رسانی نداشته باشد اساساً علم نوری نیست. علماء اخلاق می‌گفتند علمی بطلبه درسی نبود، علمی بطالبه در سینه بود.

انسان به دلیل اینکه در مدار تدریج قرار دارد، این علم را هم به تدریج به دست می‌آورد.

نهج البلاغه/خطبه ۲۲۰

«عند تلاوته رجال لا تلهيهم...» را که امام علی (علیه السلام) می‌خواندند، یک‌سری خصوصیات علم نوری را بیان کرده‌اند.

قال العالم: منظور علی ابن موسی الرضا است. عالم آل محمد هستند. در روایات منظور از عالم، علی ابن موسی الرضا (ست) سزاوارترین علمی که باید به دنبالش باشی آن علمی است که بدون آن عملت خراب می‌شود.

نماز خوب، بچه تربیت کردن، ازدواج کردن... اگر نداشته باشی نمی‌توانی خوب باشی.

هدف علم، عمل است. علمی واجب‌تر است که فردای قیامت در مورد آن از تو سؤال می‌شود.

در قیامت از پدر می‌پرسند، چرا درست پدری نکردی!؟

هر انسانی مجموعه عملی دارد، واجب است علم آن عمل را داشته باشی. حتی کاسب‌های بازار هم در قدیم کتاب مکاسب می‌خواندند.

علم یا اولویت دارد یا واجب است یا لازم است (ضروری است، اصلاح قلب انسان وابسته به آن است).

احمد العلم (علمی که حسن را زیاد می‌کند و انسان را محمود می‌کند): قابل ستایش‌ترین علم آنی است که موجب ازدیاد اعمال نیک دنیای تو شود. یعنی علمی که دست و پا دارت می‌کند.

مبادا وقت و عمر خود را صرف چیزی کنی که اگر ندانی ضرری به حال تو ندارد و مبادا از علمی که ترک‌اش موجب ازدیاد جهلت می‌گردد غافل بمانی.

(عده الداعی ص ۷۶)

هر کسی در هر جایی هست شناسایی کند و عمل کند، باب‌های دیگر برای او باز می‌شود.

قاعده کلی در روایات این است که

اگر علم برای عمل آموخته شود (خوانده شود) نورانیت می آورد. در ساحت انسان اینطور است.

اگر علم برای ذخیره گاه آموخته شود نه تنها نفع رسانی نمی کند بلکه تبدیل به مزاحمت می شود.

هر کسی به ضرورت هایی که با آن مواجه است، رجوع کند.

هر کسی به چیزی که می داند عمل کند، در آنچه نمی داند کفایتش می کند. نقص در زندگی به خاطر بی عملی است

نه بی علمی. همیشه علم بیشتر از عمل است. پس هر که به همان مقدار که علم دارد، عمل کند خدا او را

روبراه می کند.

همیشه ما نسبتمان به اعمالمان ...؟

کسی که مشاوره می آید، حتماً علمی دارد که عمل نمی کند.

علم اولویت بندی را هم با خودش می آورد.

به این روایت را توجه کنید.

امام باقر علیه السلام می فرماید: «وقتی علم را شنیدید، با جانتان طلب کنید و بشنوید، باید دل های شما گنجایش

داشته باشد و ظرف وجودی تان، ظرف علم شود.»

علم را برای عمل بشنوید ولی بدان اگر علمی را شنیدی و عمل نکردی در قیامت ۲ تا چوب به تو می زنند.

۱- چرا نمی دانی؟ ۲- آنچه می دانی را چرا عمل نمی کنی؟

کمی روایتش پیچیده است.

بدان که شیطان در دو جا قرار می گیرد.

۱- در مواقف جهل (کمبود علم)

۲- در مواقف زیادی علم

هنگامیکه شیطان با شما به دشمنی برخاست با آنچه می دانید، به او روی آورید. زیرا کید شیطان ضعیف است.

ظرفیت علم را داشته باش یعنی هر وقت علمی را یاد گرفتی عمل کن.

اگر علم را نشنوی که شیطان بر شما مسلط می‌شود! اگر خوب می‌دانی اما عمل نمی‌کنی هم، شیطان بر شما مسلط می‌شود.

فردی که علم را حمل نمی‌کند شیطان بر او قدرت می‌یابد. یک موقع شیطان یقه شما را گرفته ول هم نمی‌کند. اینجاها حتماً شیطان هست. (جاهایی که درگیری وجود دارد)

با دانسته‌هایتان با و روبرو شوید و به دانسته‌هایتان نیز عمل کنید. به دانسته‌هایتان عمل کنید، این مبارزه با شیطان است. زیرا کید شیطان ضعیف است.

هر کسی به واسطه علم، مظاهری از قدرت خدا برای او هویدا شده که اگر آن را عمل کند، می‌تواند بر شیطان پیروز شود و زیر و رو کند.

علم و ارتباط با آن:

۱- علم بدون عمل موجب زیاد شدن کفر است.

برای اینکه خداوند در این مسیر به ما توفیق بدهد **صلوات**

(بحار، ج ۲، ص ۲۹)

دعا کنید خدا ما را جزء علمایی قرار دهد که به علمشان عمل می‌کنند

برای سلامتی خودتان صلوات بفرستید.

جهت اینکه خداوند توفیق دهد تا از حقایق قرآن استفاده کنیم و در محضر قرآن باشیم صلوات بعدی را ختم بفرمایید.

در ادامه مطالعه سوره‌ها به سوره مبارکه فرقان می‌رسیم.

آیه‌ی نور و بحث علم را که مطرح کردیم. چند نکته نیز در این رابطه مطرح شد. نمی‌دانم چقدر مباحث نازل شد و بر قلب‌ها نشست..

نسبتی بین علم و نور وجود دارد.

انسان دنبال علم که برود، علم سودمند بدست می‌آید.

گاهی انسان خودش می‌فهمد که علم نوری نیست. علم برای اینکه به سمت نوری برود، حتماً باید فاصله‌اش با عمل کم شود. یا اینکه در عمل ظاهر شود.

انسان باید علمی را یاد نگیرد مگر اینکه اثراتش در اخلاق و باورهایش ظاهر شود.

حال چطور می‌توان علمی را که ربطی به دین ما ندارند، تبدیل به عمل کرد؟!

اینکه کسی علم یاد بگیرد تا ثمراتش در زندگی‌اش ظاهر شود یا مطلقاً علم یاد بگیرد، فرق می‌کند. اگر تنها علم را یاد بگیرد، ممکن است در اعمال و رفتارش ظاهر نشود و تبدیل به حجاب شود. پس:

✓ چیزی را بخوان و یاد بگیر که در عمل‌ات ظاهر شود.

انسان‌ها در دانستن علم یکی از این حالت‌ها را دارند.

نسبت افراد به علم و دانش:

۱- بر اساس آنچه محیط برایشان برنامه‌ریزی می‌کند، علم و دانش کسب می‌کنند.

۲- بر اساس آنچه که خود نیاز می‌دانند، علم کسب می‌کنند.

۳- اساساً رغبتی به علم و دانش ندارند و این کار را بیهوده می‌دانند یا لااقل اعتقاد دارند که علم و دانش در پاره‌ای از موارد مفید است.

۴- علم را برای عمل کردن بهتر فرا می‌گیرند و از آنجایی که خود را دائماً نیازمند به عمل می‌دانند، دائماً نیازمند به علم نیز می‌دانند. خود را دائماً نیازمند به عمل می‌دانند، چون بر طبق آیه «فمن يعمل مثقال ذره خیراًیره»، آخرت انسان به وسیله عمل تأمین می‌شود.

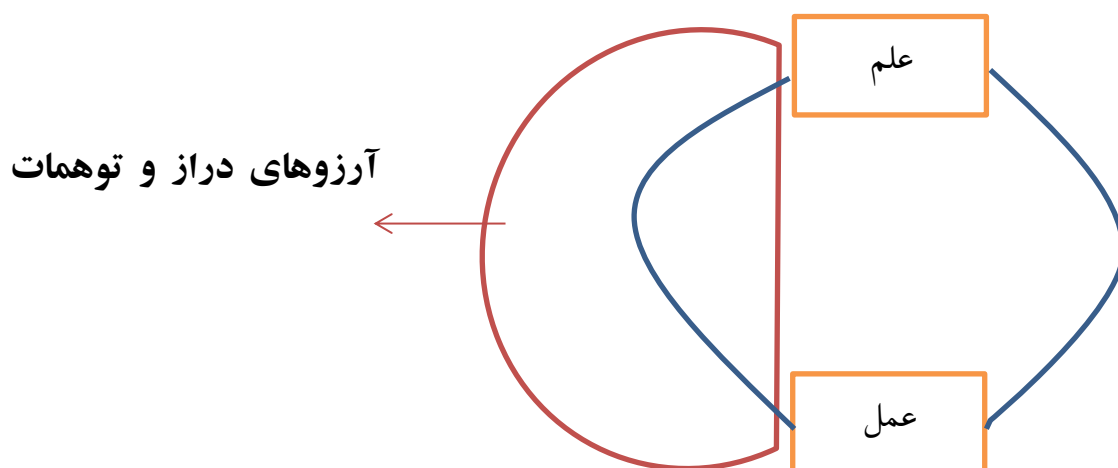
شماره ۴ در ذهن افراد دورترین گزینه است. این افراد می‌گویند یا می‌گویند این مورد مهم است یا می‌گویند این علم به عمل ما ارتباط ندارد.

نوعاً علم را برای عمل نمی‌خوانند مگر آدم‌های خانه‌دار! چون پای منبر می‌روند تا بچه‌هایشان را بهتر تربیت کنند. هر چه آدم‌ها خاص‌تر باشند، وکیل و ... باشند، از گزینه ۴ دورتر هستند. هر چه آدم‌ها عامی‌تر باشند، علم را برای عمل می‌خوانند و به گزینه ۴ نزدیک‌تر هستند.

علمی که نورانیت می‌آورد علمی است که با عمل فاصله ندارد.

در ساختار وجودی فاصله بین علم تا عمل نشانه‌ی آرزوهای دراز، توهمات، فکرهای اشتباه و القانات محیط است.

در قرآن فاصله علم و عمل را هوی می‌گویند.



اساس بی‌رغبتی به علم اتخاذ علوم غیر واقعی یا بی‌فایده (غیر مورد نیاز) است.

همچنین اینکه فرد، عمل را ذخیره‌ی آخرت خود حساب نمی‌کند.

ازین رو اعمالی که از فرد صادر می‌شود به سمت عادت و اعمال غیر ارادی، تحمیلی و عکس‌العمل‌های آنی می‌رود. یعنی انسان دائم در حال انفعال است و عملش تهاجمی نیست.

انسان باید بداند که دنیا موقت است و آخرت است دائم که است. آخرت حیات‌آفرین و درجه‌آفرین است. ازین رو رتبه‌ی او در آخرت تعیین می‌شود. انسان نسبت به آخرت خالی‌الذهن است.

اینجا ذخیره به معنای سرمایه است. ذخیره می‌گوییم چون قابل اضافه شدن است / امکان ارتقاء دارد / زیاد می‌شود. نه به خاطر اینکه نسبه باشد..

ذخیره‌ی علم در پزشکی، به این معنا نیست که او چیزی ندارد بلکه رد او هست اما در یک زمانی بسترش فراهم می‌شود که بتواند آن ذخیره را رؤیت کند.

ذهن انسان نسبت به عمل داشتن خالی‌الذهن است!

اعمال بیشتر القاء محیط است! یا تحمیلی است یا انفعالی و ... می‌گوید دست خودم نیست! این حرف عجیبی است..

وقتی کف نفس در فرد کم شود، کنترل‌اش نسبت به عملش ضریب کمی پیدا می‌کند. چون در مواجهه با مسائل، غیرارادی عکس‌العمل نشان می‌دهد.

من ندیدم کسی بگوید برنامه‌هایم را بر اساس علمی تنظیم کردم.. و از محیط هم اثر نگرفتم. عموماً اتصال به علم کم یا قطع است.

نوعاً اعمال ما به نحوی غیرارادی است ولو اینکه به ظاهر با اراده خودمان آن را انجام می‌دهیم. و به خاطر غیر ارادی بودن آنها، به نحوی قابلیت ارتقای‌شان کم است. و خداوند به دلیل اینکه به ظاهر با اراده خودمان آن را انجام داده-ایم، برایش اجر و عقاب قرار داده است.

نوعاً انسان نمی‌تواند بگوید: کنترل من نسبت به اعمالم بیشتر شد. بعد از عمل قدرت برنامه‌ریزی ندارد.

هر که می‌خواهد طریق علم را طی کند، طریق آن در روایات آمده است. حتی جزء جزء آن ذکر شده است. (ج ۲ بحار - حلیه المتقین - ... الداعی)

کتاب‌هایی که باب علم دارند، مسیر علم را تبیین کردند.

این طور نیست که به سمت علم بروی اما عمل نداشته باشی! همه چیز قانون‌مند است.

دین در واقع، قانون علمی است که هدایت‌آور است. این است که علم قرین با عمل است.

الان علوم ما تحت تأثیر علوم غربی است. آنها آمده‌اند برای ما تصمیم گرفته‌اند. در تفکر آن‌ها قانون علم، منفک از عمل است. وابستگی‌اش از عمل محرز است. درحالی‌که نمی‌شود کسی به همه‌ی ابعاد چیزی احاطه داشته باشد اما نسبت به آن مسکوت باشد!

علمی که در دین خدا مطرح می‌کند، نه تنها قرین با عمل است بلکه قرین با حیات است. حتی قرین با دین است.

در غرب می‌گویند دین از سیاست جداست. این قاعده انفکاک علم از عمل است.

هر که این طور باشد، یعنی اعتقاد دارد علم از دین جداست. همان‌طور که علم از حیات جداست و همان‌طور که علم از عمل جداست.

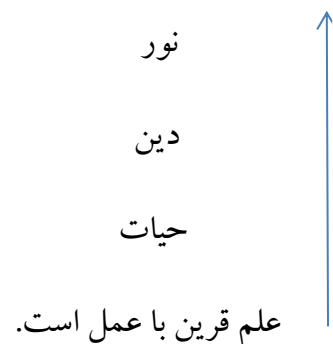
چون دین در تکوین عالم است. علم نیز در تکوین عالم است. هر علمی پیدا می‌کند انگار به دین نزدیک می‌شود..

نمی‌شود کسی عالم شود، اما حیّ نشود. نمی‌شود کسی عالم شود، و عملش زیاد نشود. یا علم، علم نبوده یا علمش از عمل فاصله داشته است.

همین روزنه ورود شیطان در فرد می‌شود و سبب می‌شود تا شیطان همزات را تولید می‌کند.

فاصله بین علم و عمل در واقع نقص آن علم است که آن قدر وضوح نداشته است تا فرد را به عمل بکشاند.

علم قرین نور است.



بین الطلوعین که بیدار می‌شوی هر چه فرد به انتها نزدیک می‌شود، همه چیز وضوح می‌یابد و او به علم نزدیک می‌شود.

ضعف اراده (که مثلاً فرد می‌گوید مبتلا به فلان گناه هستم..و دست خودم نیست) ناشی از ضعف علم است. (یعنی آن قدر علمش نورانی نشده است که او را به سمت عمل بکشاند)
ضعف اراده ناشی از ضعف علم است.

در حوزه علوم غربی، فلسفه غربی که روح حاکم بر آن است، مخفی است. دنیا را نقد می‌گیرد و آخرت را نسیه. آخرت را نسیه می‌گیرد یعنی آخرت را پاک می‌کند. در نتیجه علم و عمل را در دنیا جاری می‌کند و دنیایش را آباد می‌کند.

دلیل درستی آن حرف همین است. ما مشکلی با آباد کردن دنیا نداریم.

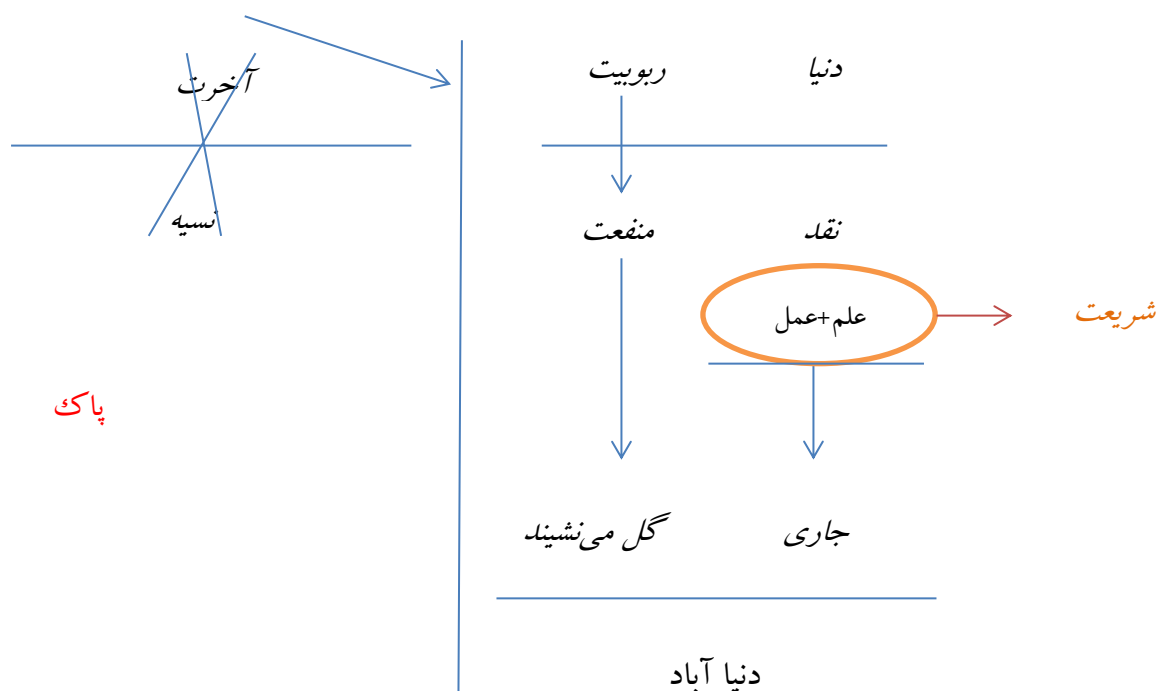
علی الظاهر آنها به همه چیز رسیدند. البته خدا نظرش این نیست که این آباد شدن است چون زمین را آلوده کردند، اوزون را نابود کرد، اقتصاد عالم را در منطقه‌ای بلوکه کرد و طبقه فقیر و غنی ایجاد شد. آن قدر ظلم کرد که ظهر الفساد فی البر و البحر..

علم و عمل اگر از شریعت جدا باشد، حتماً به گِل می‌نشیند. حتماً برای عده‌ای منفعت دارد و آنها شریک در ربوبیت می‌کنند! ارباب متفرق می‌آورد..

آن قدر غربی‌ها خودشان در نقد این دنیای آباد نوشتند که نمی‌توان جمعش کرد.

اینها را آنها که شیفته غرب هستند بدانند. یک ظاهر بزک کرده‌ی منفور!

اخلاقِ منفعت طلبِ سود جویانه. زندگی ما تأمین باشد، هر جای دنیا غارت شد، اهمیتی ندارد.



قانون علیت به دست انسان، آن هم انسان قدرتمند است. اساس فلسفه علت، به دست گرفتن عوامل علی بر اساس قدرت است.

ما احتیاج به یک سری بت شکن داریم که به فضایی که ایجاد شده است نه بگویند متنها بر اساس منطق قرآن.

خدا منکر موفقیت نیست. هر جا علم با عمل قرین شد، موفقیت حاصل می شود.

خدا در حوزه دنیا و آخرت قوانینی دارد که برای مؤمن و کافر بالسویه است.. مرز هم نمی شناسد. آدم، پدر، مادر و بیت هم نمی شناسد.

داشتیم در خانواده هایی که پسر پیامبر بوده و منحرف شده است و همینطور بالعکس.

ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا بانفسهم): قاعده توبه

در بحث علمی در معرض انتخاب هستیم که چه علمی را به دست آوریم.

اگر بنا داشته باشیم علم را به دست آوریم، چه کنیم؟

۱. علم تا یک حدی خوب است.

۲. علمی که انسان‌های عاقل به دست آوردند و دم‌دستی است خوب است و ...

به بیشتر از ۱۵ تا گزاره نمی‌رسید.

ما باید به نتیجه برسیم علم برای ما به اندازه اکسیژن لازم است. علم برای عمل ما لازم است.

اگر هر عملی پشتوانه علمی نداشته باشد، آن عمل ثقل ندارد. هباء مثورا است. صورتِ عمل من، وابسته به علم من است: دو نفر یک کار می‌کنند اما یکی جزا دارد و یکی پاداش. آن علم یا قرآن است یا روایت. عقل علم ندارد. عقل وسیله سنجش است، خودش منبع علم نیست. عقل چشم علم‌بین است.

ما خواستیم خودمان را عقل‌گرا نشان دهیم و برای همین از قرآن و روایات فاصله پیدا کردیم.

عملی که انجام می‌دهیم یا باید وابسته به قرآن باشد یا روایات. این دو (قرآن و روایات) هم، یکی است.

ما قرآن را نمی‌خوانیم که علم به دست بیاوریم. یا قرآن را نمی‌خوانیم که عمل کنیم.

حاضریم کتاب بخوانیم، سخنرانی هر آدمی را گوش دهیم اما حاضر نیستیم یک دور قرآن درست و درمان بخوانیم.

در آدم خوب‌هایمان، (همین جمع را می‌گوییم) قرآن رتبه ۲ یا ۳ است. قرآن همه نیست!

صدق، بالاترین رتبه عمل است. (علی مع الحق)

آن عمل مطابق با این آیه است و باید بتوانی در مورد عملت این را بگویی. مثل عمل اصحاب کهف، او گفت دوست دارم و راست گفت.

من اگر ۲۴ ساعت وقت دارم و ۲۴ ساعت عمل، باید ۲۴ ساعت قرآن داشته باشم.

حالا اگر قرآنم یک ساعت شد!..

انسان به اندازه نیازش، فهم قرآن پیدا می‌کند.

اگر انسان برای ۲۴ ساعتش از قرآن، عمل خواست خدا به او عمل می‌دهد.

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا (۱)

خدا فرقان را برای چه فرستاد؟ این در عمل من ورود پیدا نمی‌کند.. خدا به کسی عنایت کرده، به من چه ربطه دارد.

لیکون للعالمین نذیرا: یعنی برای همه‌ی انسان‌ها است و مدت زمان هم ندارد.

دیگر چه طور بگوید خدا! عالمین یعنی همه‌ی انسان‌ها.

حالا این پیامبر نذیر است، اگر بخواهم این مفهوم هم در علم بیاید چه کنم؟

این آیه در زندگی من چه تأثیری دارد؟!

اینجا که می‌رسم زبانم بند می‌آید! چون خودم آن را سطحی درک کرده‌ام.

هر چه فکر می‌کنم برایم جالب است که از یک نفر پرسیم چرا این کار را کردی و یک قرآن و روایت به ذهنش نیاید. عجیب است.

یعنی تو خدا نداری؟ یعنی خدا با تو حرف نزده؟ غیر از این معنا دارد؟!

اگر پهنای باندش هم ۲۴ ساعت شد چه!

من ندانم ارتباط علم و عمل را و این دو گسسته از هم باشد یعنی چه؟!

آخرش می‌فهمیم العلم ما هو؟ قرآن. العمل ما هو؟ من

انفکاک علم و عمل یعنی انفکاک قرآن از زندگی.

(انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی): اینکه این دو با هم هستند را باید بفهمیم.

(انی تارک فیکم الثقلین): هر انسانی باید دو ثقل داشته باشد. ثقل علم و ثقل عمل. بین این دو انفکاک نباید باشد تا به خدا برسد.

(لن یفترقا): عمل، ساحت امامت و ولایت می‌شود و علم، ساحت کتاب می‌شود.

اگر در کسی این دو ثقل جدا شد یعنی سنی است! شیعه نیست..

دوست داری روز قیامت محشور شوی و بگویند اهل تسنن هستی؟!

دشمن‌شناسی، مقدمه عمل است.

همه‌ی ورودی‌های ما تبدیل به عمل می‌شوند.

اگر کسی علم پیدا کند و اخلاقش بهتر نشود یعنی علم پیدا نکرده است.

و این سبب می‌شود که حیطة علمش را مسدود کند.

باید افرادی که در این جمع هستند، هر علمی که یاد می‌گیرند حتی سیاست، باید اخلاقشان را بهتر کند.

کاری که باید بکنیم این است در وهله اول بنایمان این باشد تا هرچه را که می‌آموزیم، به آن عمل کنیم.

ممکن است علم را ندانیم اما اخلاق را که می‌دانیم! چه‌طور می‌شود علم بیاموزیم اما اخلاقمان با همسرمان بدتر شود؟!..

در مورد آناتومی، و ... هرچه یاد گرفتی، باید اخلاقت بهتر شود. چون فهمیده‌تر شدی.. عاقل‌تر شدی. لااقل از این قاعده استفاده کن. این منجر می‌شود که انسان یک ثمره‌ای برای دانش خود ببیند و منجر به عمل هم که بشود، می‌بیند هر چه یاد می‌گیرد انعکاس‌اش در زندگی چقدر است.

ما قدرت بی‌نهایت هستیم به شرط اینکه به علم بی‌نهایت وصل شویم.

انسان قدرت بی‌نهایت است. به جایی می‌رسی که اراده خدا، عمل شما می‌شود. حرف شما، کُن خداست.

اگر عمل فرد مطابق با خدا باشد و صدق باشد، حرفش کُن است.

می‌گوید ان شاء الله خوب می‌شود، پس خوب می‌شود!

چون عملش منطبق بر علمی است. (فی بیوتِ اذن الله. الله نور السماوات و الارض.) اینها را که شوخی نکرده است! راست گفته است، صدق الله.

راهش انطباق با کتاب است. آن بشود علم‌مان، ما بشویم عملش.

این قدر آدم دوگانه نباشد. عقل خوب است در حدی که انسان را به کتاب و خدا وصل کند.

عقل جز نظام تشخیص ماهیتی ندارد. عقل فقط کاشف است.

در نظام حجت، حجت کتاب است.

علم حقیقی قرآن و روایات است.

ما برای خودمان تأسف می‌خوریم که یک دوران با شکوه را منقطع از علم حقیقی که قرآن و روایات است، بوده-ایم.

طوری زندگی نکنیم که هم خودمان و هم دیگران از نوع زندگی‌مان حس کنند احساس که عالم بی‌خداست.. و انسان رهاست و خدا بندگان خود را رها کرده است.

سوره ضحی را بخوانیم. (الم یجدک یتیمًا فآوی) آدم باید یتیم بودن خود را حس کند. خدا هیچ یتیمی را به حال خود واگذار نمی‌کند.

احساس سرپرست داشتن در زندگی لازم است و خدا همه علم‌اش را به وسیله پیامبرش، خالصاً به ما داده است. هر چه به پیامبرش فرموده خالصاً به ما هم داده است.

حالا جالب است که آدم بخل کند!

انسان اگر بداند قرآن و اهل بیت چه هستند، حاضر نیست حتی یک لحظه از عمرش را بدون آنها بگذارد. لااقل نیتش را می‌کند.

به خاطر گناهانشان که استغفار نمی‌کنند به خاطر این انقطاع است.

این طوری که نمی‌شود دعای کمیل خواند!

قصه جدی کنیم. ایام ذی‌الحجه دارد شروع می‌شود و اربعین کلیمه دارد تمام می‌شود. انقلاب درونی در اتصال و علم حقیقی است که قرآن و روایت است. و هیچ چیز دیگری در این ارتباط علم نیست.

خدا توفیق بدهد مهمان اهل بیت (علیهم السلام) باشیم.. از خطاهایمان بگذرند و اشتباهات مان را خودش جبران کنند،
صلواتی ختم بفرمایید.

جهت اینکه هر ایرادی که در زندگی ما وجود دارد، اعم از شخصی، خانوادگی، شهری، کشوری، تشیع و ... که زیر
پرچم امیرالمؤمنین قرار دارند به برکت وجود مقدس بقیه الله (عج الله تعالی فی فرجه) اصلاح شود صلوات

خدا توفیق دهد به طهارتی دست پیدا کنیم که قرآن در درون ما جاری شود و ما را لبریز از معنویت کند که هم
خودمان از این نور مسرت یابیم و به بهجت برسیم و هم بقیه از سرور ما مسرور شوند صلوات

تا زندگی هایتان پر نور نشده نمی توانید از این سوره دل بکنید.. این خیلی خوب است و علم همراه با عمل است.

در مورد حجاب پرسیدند تا شاید در جامعه این موضوع حل شود. برای اینکه مطالبه تان به حقیقت وصل شود صلوات
ان شاء الله مطالب طوری نازل شود که بتوانیم از آن استفاده کنیم.

در ۲۴ ساعت، ۲۴ ساعت فرصت دارید. اینکه مبنای هر ۲۴ ساعت را بخواهید مشخص کنید، سخت است. تنظیم از
علم به عمل راحت است. اما ارزیابی از عمل به علم راحت تر است. برای انجام هر عمل حجت و معیاری داری یا نه؟
باید دچار توجیه یا یأس نشوید.

نسبت به هر جا متوجه شدی که علم و معیار نداری، باید آنجا را باید اصلاح کنی.

حجت داشتن مهم است: (یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحاً فملاقیه)

وقتی خدا را ملاقات کردی بگویی به این دلیل، این عمل را انجام دادم.

صالح یعنی قبول برای خدا یعنی کاری کنی که خدا آن را قبول کند. به عبارت دیگر باید مبتنی بر علم باشد تا
صلاحیت داشته باشد.

تحقق عمل صالح حتماً باید بر اساس علم باشد.

برای اینکه انسان بخواهد کاری را بر مبنای علم انجام دهد یا باید مجتهد باشد و یا اگر نیست برود و سوال کند. مانند این است که مثلاً وقتی ما مریض می‌شوین به دکتر مراجعه می‌کنیم تا در واقع از علم او استفاده کنیم. حالا اگر عملی انجام دهم این عمل صالح می‌شود، چون حجت دار است.

در مورد غذا و دارو همه می‌دانند و به صورت طبیعی به عالم مراجعه می‌کنند اما در حوزه دین و فرهنگ هر کس فکر می‌کند خودش باید برود عمل کند. مسئله حجاب هم باید پزشکی داشته باشد و برای آن یک مرجع علمی باشد تا افراد به آن مرجع علمی رجوع پیدا کنند.

اگر مشکلی هست به این دلیل است که آن جامعه رجوع ندارد. نه اینکه مرجع علمی‌ای وجود ندارد. چرا اتفاقاً اقتصاد دان، جامعه‌شناس و ... هست اما رجوع به او وجود ندارد.

آدم بی دین از دنیا برود خیلی بدتر از این است که با سرطان از دنیا برود. اما ما قائل به کارشناس نیستیم.

یا قائل به عمل‌گرایی بدون علم است یا بالعکس که این باعث افراط و تفریط در جامعه می‌شود. در نتیجه سبب نفوذپذیر شدن جامعه نسبت به القائات و علمیات‌های شیطانی و دشمن می‌گردد.

نسبت به این مسائل نباید بی تفاوت بود. نباید هم رجوع به متخصص را فراموش کرد. لذا باید متخصص‌پروری کرد. وحدت رویه داشتن موجب حل مسئله می‌شود. این را مرجع باید تشخیص بدهد که چه باید کرد. و باید به آن هم عمل کرد. حتی برخورد تند هم شاید بتوان داشت اما بشرط اینکه زیر نظر مرجع باشد.

جامعه از حوزه تخصص خارج می‌شود و افراد برای خود تصمیم می‌گیرند و در نتیجه اتفاقات بدی می‌افتد.

کسی نمی‌تواند راجع به همه امور زندگی تخصص داشته باشد. حتماً در حوزه مشاوره هم، مشاوره‌ها تخصصی است.

کلمه‌ی کلیدی تخصص در قرآن، اولوالالباب است. آنها که متمول و اهل مکت هستند و امکانات و حرفه دارند اولوالفضل هستند.

ترکیب اولوالفضل و اولوالالباب منجر به ساماندهی جامعه می‌شود.

از یک طرف باید به اولوالالباب رجوع شود. از یک طرف باید جامعه اولوالفضل بشود. اولوالفضل باید به اولوالالباب رجوع کنند. اولوالفضل باید در مراکز علمی متمرکز شود.

اولوالالباب تخصصی هستند؛ در حوزه ازدواج و اقتصاد و...

اگر جامعه این دو بال و بازو را داشته باشد به خوبی می‌تواند از مسائلی که برایش پیش می‌آید، عبور کند.

اولین کاری که ما بعد از شنیدن این حرف‌ها باید انجام دهیم این است که اولوالفضل شویم و توانمندی‌های خود را شکوفا کنیم. دومین کاری که باید بکنیم این است که برای هر تخصص باید رجوع به اولوالالباب داشته باشیم.

اولوالفضل‌ها هستند که اولوالالباب‌ها را ظاهر می‌کنند و لب را در جامعه جاری می‌کنند. اولوالفضل‌ها مکتب و امکانات دارند اما اولوالالباب‌ها نوعاً مخفی هستند.

معلوم نیست که کدامیک ازین دو مهم‌تر است چون این دو لازم و ملزوم یکدیگر هستند. حوزه‌های علمیه این‌طور تأسیس شده است.

اما الان نگاه ما به فضل مانند نگاهمان به لبّ کامل نیست.

* قاعده سوره خواندن این است که آیات را در بستر کل ببینید.

آیات اولیه سوره نور، آیات همراه با حدود است در نتیجه همه را باید در یک بسته و مثل یک نرم‌افزار ببینید.

اگر بقیه اجزای ویندوز خراب باشد، برنامه بالا نمی‌آید.

مسائل جامعه را باید به صورت شبکه‌ای و منظومه‌ای دید. متخصص رشته‌ها باید این‌ها را منظومه‌ای ببینند. اگر از ما خواستند متخصص حوزه جامعه و یا خانواده شویم و ... باید این سوره‌ها را با بسته و مجموعه‌اش بخوانیم.

خواندن سوره‌های مکی و مدنی قواعدی دارند. در سوره‌های مدنی اسماء سوره و یا باورهای سوره مهم هستند. اگر در سوره نور خبیر بودن خدا را آورده است، این خبیر بودن موضوعیت دارد.

اگر روی اسمی مثل علم خدا، در سوره‌ی نور خیلی مطلب آمده است و غفران و رحمت خدا مکرر تکرار شده یعنی این موضوع اهمیت زیادی دارد.

موضوع اصلی جامعه‌ای که موضوعات در آن مطرح می‌شود این است که نوع مردم غفلت از این اسم خدا دارند. علم خدا در آن جامعه جاری نشده است و افراد آن جامعه نمی‌دانند. اما خدا می‌داند زیرا خدا خبیر است.

۱. نظام اسماء را در یک فضای فرهنگی و باوری جاری کنند. کلیپ، فیلم مستند و ... بگذارند. محور را روی علم خدا بگذارند و مردم را از علم خدا مطلع بکنند.

اگر انسان بداند خدا می‌داند، و نتواند ازدواج کند، اما می‌داند که خدا می‌داند وقتی به او گفتند عفت پیشه کن، عفت در او جاری می‌شود..

اما اگر احساس کرد که خدا نمی‌داند و جامعه رها است، در نتیجه بدی در او زیاد می‌شود.

اگر در جامعه القاء بدی شد و تهمت به افراد زدند یعنی اسم غفور رحیم خداوند در جامعه شناخته نشده است. در جامعه لازم است تا اسم غفران و رحمت خدا جاری شود.

در سوره‌هایی که در آن مسائل مختلفی که ما به دنبالش هستیم مانند حجاب مطرح شده است، باید اسماء سوره‌ها مورد توجه قرار بگیرند. کسانی که گرفتار هستند و نتوانسته‌اند ازدواج کنند، در معرض افک هستند و نسبت به آن‌ها بدبین است، اولی‌الباب باید به آن‌ها ذکر بدهد.

کار سختی نیست و قابل کشف و توصیف است.

برای حل مسائلی که در جامعه هست باید مراحل را انجام داد:

۱- ترمیم جامعه بر اساس باور و بر مبنای سوره: (جاری کردن اسماء و برنامه‌ریزی کردن برای اینکه آن اسماء مطرح شود و مردم خوش‌بینانه نسبت به آن عمل کنند).

۲- اجرای احکام به صورت مجموعه‌ای: (نسبت به حجاب تعصب دارند، نسبت به ازدواج بی‌تفاوت هستند یا بالعکس! چرا این قدر بی‌تعالی).

اگر می‌توانید دیگران را کمک کنید، حتماً بکنید.

وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَيُعْثِقُوا وَيُصْفَحُوا
أَلَا تَحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۲)

برای اولوالفضل در این جامعه، چون سطحی از مردم دچار آسیب شدند، شبهه شد که اینها بدکار هستند. اولی القربی هستند.

چرا اولی الفضل به خاطر این موضوع دست از کمک به کردن اینها کشید؟ جامعه را به سمت بدینی بیشتر نبر! کار خودت را بکن..

اولوالفضلها نزد خدا آبرومند هستند.

اصلاً شاید آن مسکین کاری هم کرد. اما نادیده بگیر (یعفوا) یا نه اصلاً توجهش کن (یصفحوا).

درست است جامعه در معرض بدینی است اما تو کار خودت را بکن. تو جای خدا تصمیم نگیر..!

نباید نسبت به حدود خنثی باشند و از آن طرف هم باید عفو و صفح داشته باشند. لازم نیست تفحص کنی.

در سوره‌های مدنی که نوعاً احکام بایدی و نبایدی می‌آید، انسان باید به مجموعه باورها تن بدهد چون اگر این کار را نکند از نظر خدا یک آدم غیر متعارف می‌شود.

در سوره‌هایی که مدنی هستند:

ساختارهای حاکمیتی و اجتماعی باید درست شود. حرکت توده مردم باید برای تشکیل و تأسیس ساختار حاکمیتی و اجتماعی باشد.

یک موقع من تک و فرد هستم، تذکر می‌دهم. اما وقتی ۵ نفر می‌شویم، بروشور چاپ می‌کنیم و بعد مراحلش را در نظر می‌گیریم و تبدیل به مطالبه از وزارت ارشاد می‌کنیم و ...

در اجتماع حرکت‌های فردی به نتیجه نمی‌رسد. حتماً باید نظام طراحی شود و افراد، دغدغه ساختار داشته باشند.

لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبِينَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۴۶)

وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُوَلِّكَ بِالْمُؤْمِنِينَ (٤٧)

ساختارهای سیاسی و اجتماعی که بعد از آیات رجال لا تلهيم آمده.

در آخر سوره رسول و کافر آمده که نشان می‌دهد یک جریان ساختاری درست شده است.

علم به حقایقی که خداوند در این سوره به آن اشاره کرده است که قبلاً درباره آن بحث شد. (مبینات، بینات و... و علم به آیات ٣٩، ٤١، ٤٠..)

زمانیکه در بین بحث‌های خانواده در این موضوع صحبت می‌کند، حتماً یک نظام درسی ای دارد.

برای اینکه حجاب را می‌خواهیم تقویت کنیم، باغ پرندگان تأسیس می‌کنیم (طیر صافا) اما این‌ها واقعا با یکدیگر چه ربطی دارد؟ نمی‌دانیم اما خدا این را و حجاب را گفته است.

بزرگترها بیایند تسبیح و نماز پرنده‌ها را ببینند. تسبیح این طوطی و مرغ و ... چگونه است. ذکر بیشتر پرنده‌ها در روایات گفته شده است.

علم‌اش را هم باید در نظر گرفت، ادبیات علمی‌اش باید لحاظ شود.

برای هر کدام از علوم هم سرفصل ارائه شده است. حالا چه کسی بتواند عمق و مفهوم این آیه را درآورد.

طبق سوره نور اگر در شهری مردم توجه به طیر داشته باشند، به وجه صلاه و تسبیح، به طور طبیعی نسبت به مسائل خانواده‌شان هنجارتر هستند.

اول سوره گفته شده "سوره انزلناها و فرضناها" یعنی سوره هست و تمام آیات آن هم واجب است.

خداوند در هر سوره‌ای بالاخص در سور مدنی، در مهارت‌های اجتماعی، علوم و تکوینیات و آیات، انواع علوم را نه تنها توجیه بلکه گاهی واجبش کرده است.

"آلم تر" و جواب را به وجه استفهام می‌رساند.

آن چیزی که اهمیت بسیاری دارد، همان قدر اسماء و صفات الهی است.

در آسیب‌هایی که خدا به واسطه خباثت ذکر کرده، نوع آسیب‌ها مهم است. توجه به آسیب‌شناسی سوره و پرهیز از گرفتار شدن به آن آسیب‌ها، جزء غرض‌های سوره است. به همین جهت خوب است تا سوره از وجه آسیب‌ها مورد مطالعه قرار بگیرد.

با توجه به آیه: "وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ" (۴۰)، برای دور کردن آسیب‌ها، باید به این نکات توجه داشت: نور و ذکر داشته باش، آن قدر که ذکر در بیت جاری شود. آن قدر که آن مرد که به تجارت در بازار می‌رود، غافل نشود. پس نصاب ذکر و قرارش در بیت آن قدر است که آن بنده خدا که به تجارت می‌رود، غافل نشود. و البته نباید این برداشت شود که در اینجا تنها منظور مردان باشد و زنان منظور نباشند.

آن قدر آن ذکر فراوان است که آقایی که نمازش را اول وقت می‌خواند و قضا هم نمی‌شود، نماز شب‌اش نیز قبل نماز صبح خوانده می‌شود. پدر و مادر دستشان را بالا می‌کنند و دعا می‌کنند و ...

یعنی ذکر بطوری در این انسان قرار گرفته که هیچ ظلمتی در او راه ندارد.

وقتی نور نیست: سوءظن هم هست. ارتباط با نامحرم هست. هرچه غیرنور هست، هست؛ همه گزاره‌های سوره را به این سبک می‌توان خواند.

اگر بخواهیم خانواده‌هایمان سوءظن نداشته باشند و ایمان در آن‌ها جاری شود، باید ذکر در آن‌ها باشد.

پیشنهاد می‌شود سوره را از این ۵ منظر مطالعه کنید. [غرض‌یابی در سوره‌های مدنی (کشف غرض در سوره مدنی)]

۱- جاری کردن اسماء و شناخت اسماء

۲- شناخت احکام و جاری کردن مجموعه احکام

۳- ساختار و حرکت به سمت قوت‌بخشی به ساختار یا ایجاد ساختار

۴- علم و علومی که در آن سوره مطرح شده در لایه‌های مختلف تکوین و تشریح

۵- آسیب‌شناسی و گریز از آسیب‌ها: اما خیلی نباید روی آسیب‌ها مانور بدهیم، چون در حکم زهر است.

افک، سوءظن به دیگران، قسم برای کمک نکردن به اولی‌الباب، نداشتن ذکر، نداشتن معنویت، خانواده بدون معنویت و ..

یکی از مشکلات اساسی که ما داریم این است که نمی‌دانیم اصلاً در قرآن چه نوشته شده است.

- چند سوره مدنی داریم؟

- در هر کدام چه مطالبی گفته است؟

- بایدها و نبایدهایش چیست؟

- بایدها و نبایدها چه عملی می‌خواهد و چه ساختاری دارد؟

در مورد قرآن باید از ساختار محکمی پیروی کنیم. احکام و علوم در قرآن گفته شده است، که متأسفانه ما از آن مطلع نیستیم. و البته این "ما" را نسبت به قرآنی‌ها می‌گوییم!

این خیلی بد است که خدا از من پرسد در جامعه مدنی چند ساختار باید داشته باشد و من نتوانم جواب بدهم. ممکن است کسی بگوید این مالِ اولی‌الباب است.. و این بهترین حرف است.

اما شما که در مدرسه همیشه دوست داشتی تا شاگرد اول شوی، نمی‌خواهی شاگرد اول قرآن بشوی؟!

لیستی از چنین آسیب‌هایی را می‌توان از قرآن تهیه کرد.

لیست در قرآن هست: لیستی از اسماء و لیستی آسیب‌ها

قدیم‌ها توصیه می‌کردند به دختران و پسران جوانان که در شرف ازدواج هستند، اجازه دهید سوره را حفظ کنند. فتیاتکم... سیستم خود سوره است.

ادبیات سوره نور این نیست که بگوییم، بچه جان بشین حفظ کن و گوشش را هم بیچانیم، این رفتار غلط است.

اما اگر اینگونه باشد که من اجازه می‌دهم تا آن را حفظ کنی.. یعنی این قدر با هم صمیمی و دوست هستیم که بیت- اش اذنی ست.

جهت اینکه عنایت خداوند و راه‌های دستیابی به آن را بفهمیم، صلواتی ختم بفرمایید.

برای بررسی موضوع حجاب از موضوع تا عملیات باید در پنج محور آن را بررسی کرد:

۱. بالا بردن باور و اعتقاد از ناحیه اسماء الحسنی
۲. احکام اجرایی لازم‌الاجرا برای افراد و جامعه
۳. اصلاح ساختارها در راستای گسترش ایمان و عمل صالح
۴. بالا بردن سطح علم و دین‌داری مومنین با تبیین حکمت‌ها
۵. دوری از آسیب‌های اجتماعی و روابط

اول: بالا بردن باور و اعتقاد از ناحیه اسماء الحسنی

گرچه باید تمامی اسماء سوره برایمان نازل شود اما اسماء دسته آیاتی که آیات حجاب در آن هست، باید به طور ویژه مورد بررسی قرار گیرد.

در این آیات، در این حوزه به چهار محور توجه شده است:

- توجه به فضل و رحمت خدا: کسی که بی‌حجاب می‌شود به فضل و رحمت خداوند اعتماد ندارد البته الزاما همه بی‌حجاب‌ها این طور نیستند.
 - رزق و مغفرت الهی: یکی از دلایل بی‌حجابی می‌تواند عدم توجه به رزق و مغفرت الهی باشد.
 - وسیع بودن علم خدا: خداوند به همه چیز عالم است.
- کسی که حجابش را رعایت نمی‌کند به همه این اسماء یا برخی از آنها بی‌توجه است.

مثلا فردی حجاب را رعایت نمی‌کند برای آنکه زیبایی‌اش نمایان شود تا بتواند با جنس مخالف ارتباط بگیرد. احساس می‌کند رزقش، محبت یک مرد به اوست. در حقیقت برای دیده شدن این کار را انجام می‌دهد. چنین فردی به رزق خداوند توجه ندارد و در نتیجه دیده شدن و محبوب شدن را معادل رزق می‌گیرد.

(تعریف رزق: رزق همان چیزی است که روزی انسان می‌شود. مثلا محبت، روزی انسان می‌شود)

کسی که به رزق الهی توجه نداشته باشد، روزی اش را در دست مردم می‌بیند. اگر مرد باشد به ربا یا کم‌فروشی مبتلا می‌شود و اگر زن باشد (که به مسایل مادی نیاز ندارد) به جلوه‌گری و آرایش می‌پردازد.

کسی که به نامحرم نگاه می‌کند و دنبال لذت است، دلش می‌خواهد یک روزی نصیبش شود. برای همین است که می‌گویند هر که از نگاه به نامحرم چشم فروبندد، رزقش حورالعین است.

لذتی را ترک می‌کند و رزقی را دریافت می‌کند.

در واقع در چهار محور یاد شده، منظور این است که فرد به صورت باوری، باورش نسبت به خدا ضعیف می‌شود.

- وقتی گفته می‌شود به فضل و رحمت خداوند توجهی ندارد از این وجه است که: هر حکمی از احکام خداوند باعث می‌شود توانمندی‌ای در انسان بروز پیدا کند. وقتی فرد به احکام توجه ندارد، آن استعداد در او شکوفا نمی‌شود. به وسیله حجاب و نگاه هم غایت‌هایی برای مرد و زن تعریف می‌شود که فردی که به آنها توجهی ندارد در حقیقت به منافع حاصل از آنها نیز بی‌توجه است.

- یا مثلا وقتی گفته می‌شود فرد به علیم بودن خداوند توجهی ندارد یعنی خود را در محضر خدا حس نمی‌کند.

هر قدر این چهار محور یاد شده (چهار اسم خداوند) بیشتر برای مردم تبیین شوند، اعتنای مردم به احکام شریعت بیشتر می‌شود.

دوم. احکام اجرایی لازم‌الاجرا برای افراد و جامعه

این احکام را می‌توان موارد زیر دانست:

▪ حکم تبعیت نکردن از خطوه‌های شیطان

- حکم مراقبت نگاه در مقابل نامحرم و همچنین مسایلی که مربوط به زنان غیر مومنین است.
- توجه جمعی به سوی خدا
- به ازدواج در آوردن جوانان
- ضرورت عفت پیشگی و سوق ندادن و نیافتن به سوی فحشاء

در هر دوره‌ای، گام‌هایی برای خطوه‌های شیطان باز می‌شود و استکبار جهانی درهایی را باز می‌کند. تغییر در سبک ارتباطات، مدل‌های لباس، تغییر در سبک ازدواج و طلاق و ... جامعه درباره این‌ها، از شیطان تبعیت می‌کند.

این طرح‌ها را هم گام به گام اجرا می‌کند. مثلاً در ده سال اخیر هر سال یک اتفاق در حوزه حجاب افتاده که روز به روز مهیج‌تر و حیاریزتر شده است. دشمن با تدبیر این کار را می‌کند؛ چون شیطان می‌داند به طور ناگهان نمی‌توان حیا را ریخت اما به تدریج امکانپذیر است.

- مثلاً در ارتباط با نامحرم: رعایت در برابر نامحرم در هر سال و هر سنی لازم است. هیچ وقت اجازه ندارند بیش از حد ضرورت صحبت کنند، حتی یک کلمه اضافه‌تر بگویند، گناه است.

این موضوع به ویژه در جاهایی که ارتباط خانم‌ها و آقایان زیاد است، نیاز به مراقبت و توجه بیشتری دارد؛ زیرا ارتباطات عادی می‌شود و به بهانه‌ها و توجیه‌های مختلف ارتباطات صمیمی می‌شود.

درباره این موارد باید به هم تذکر بدهیم. آنها که می‌بینند و هوشیارند باید به آنها که غافل شده‌اند، تذکر بدهند. ناراحتی هم ندارد، باید رعایت شود.

نوع لحن شما در صحبت با نامحرم، چه وقتی که یک روز است فردی را می‌شناسید و چه وقتی که یک سال است، نباید هیچ فرقی داشته باشد. قطعاً سخت است اما هر چه بیشتر رعایت شود، رزق الهی هم بیشتر می‌شود و بالعکس.

خداوند در این سوره حکم توبه جمعی می‌دهد چون همه باید درباره این مسایل خود را دخیل ببینند. کسی نباید بگوید خوشا به حال من که اهل مراعات هستم. چون امکان دارد من هم لغزش و خطایی داشته باشم.

همه حرف ما از ابتدا که سوره نور را خواندیم این بود که احکام الهی یک منظومه است. وقتی به سراغ آن می‌روی باید همه را عمل کنی. این امر، مومن را به یک انسان مدبر تبدیل می‌کند.

اگر مومنی اهل تدبیر نباشد، یکی از دلایلیش این است که برخی، احکام را انجام نمی‌دهد.

خداوند در برابر انجام احکام به صورت منظومه و مجموعه، نوری در دل مومن قرار می‌دهد که به واسطه آن نور می‌تواند مواقف خطر و شبهه را بفهمد و نجات یابد.

اگر دچار شبهه می‌شویم باید برگردیم و ببینیم کدام احکام را رعایت نمی‌کنیم.

اغلب، در حوزه حجاب، احکام را انجام نمی‌دهیم چون احکام ازدواج را انجام نمی‌دهیم. در نتیجه دچار شک، تردید، دوگانگی و بیگانگی می‌شویم.

اجرای احکام ازدواج یعنی به فکر ازدواج بقیه هم باشیم و برای آنها کاری بکنیم.

برای انجام احکام اجتماعی:

- یک انسان مصمم برای انجام آن می‌خواهیم.
 - باید بدانیم احکام «انکحوا» برای ما جاری شده. دستور داده به ازدواج دریاوری.
 - باید برای ازدواج جوانان دلمان بشکند، غصه بخوریم، در تکاپو بیفتیم.
- وقتی انسان به امری واکنش نداشته باشد طبعاً انعکاسش به امر دیگری هم، به همان نسبت، ضعیف می‌شود؛ از این رو خداوند می‌فرماید: ای مومنین توبوا إلى الله
- اگر فرد نتوانست احکام را انجام دهد، باید احساس کند آن احکام برایش قضا شده، نه اینکه احکام از او برداشته شده است.
- وقتی آیه حجاب کنار «انکحوا» گفته شده یعنی باید مراعات داشته باشی. نمی‌شود نومن ببعض و نکفر ببعض باشیم.
- اگر از انجام نشدن برخی احکام در جامعه ناراحتیم، باید ببینیم خودمان چه احکامی را به جا نمی‌آوریم.
- اگر از بدحجابی ناراحتیم، برویم احکام ازدواج را در جامعه جاری کنیم.
- دهه اول ذی‌الحجه است. به برکت ازدواج حضرت فاطمه (سلام الله علیها) و امیرالمومنین علی (علیه السلام)، هفته ازدواج و «انکحوا» است.

همه مان قصد کنیم هر که به اندازه وسع و توانش، ولو به دعا یا پس انداز برای تهیه جهیزه یا ... برای به ازدواج درآوردن جوانان همت داشته باشیم.

اگر مطالبه این امر از سوی افراد مومن زیاد شود، به طور طبیعی ساختارش هم فراهم می شود.

اغلب، مشکل ما این است که در ساختار جمعی، اتحاد، وحدت رویه، مشارکت و ... نداریم.

البته در حوزه ازدواج هم باید بر اساس علم و درایت پیش رفت، اگر نه با تعدد طلاق مواجه می شویم.

اگر دامنه اطلاع دخترها و پسرها بیشتر شود و خوب همدیگر را انتخاب کنند، از دواجشان هم آسان می شود.

عدم وجود ازدواج آسان، به دلیل عدم تشخیص خوب و درست دختر و پسر، و در نتیجه محبت کم میان آنهاست.

سعی کنیم در این دهه، خودمان را به واسطه انجام احکام الهی خالص کنیم. همین که احکام الهی را انجام دهیم، نورانی می شویم.

اگر در دلمان کدورت هست، دلیلش این است که احکام الهی را در یک جایی انجام نمی دهیم.

تقریباً غفلت عمومی داریم. ان شاء الله که این غفلت از همگی مان زائل شود و قصد و همت های عالی جایگزین آن شود.

هر که عملی انجام می دهد، برای اینکه کارش ابتر نباشد بلند بگوید: "بسم الله الرحمن الرحيم"

کارمان به بقای کامل برسد، **صلواتی** ختم کنید.

می گویند هر انسانی به اندازه وسع و وسعتی که دارد می تواند علم داشته باشد.

می گویند هر انسانی به اندازه وسع و وسعتی که دارد می تواند دوست داشته باشد.

بعضی ها یک قدری می توانند دوست داشته باشند، برخی کمی بیشتر. دوست داشتن هر کسی به اندازه وسع اوست.

هر کسی به اندازه وسعش می تواند مهربان باشد، برخی کمی بیشتر.

ظاهرا مهربانی، دوست داشتن، رضایت و ... تابع آن علم است. هر چه ظرفیت فرد بیشتر باشد، علم و دوست داشتن

و... بیشتر می شود.

ایام عمرمان را به وسیله علم نافع و عمل صالح، صرف وسعت بخشی به خودمان کنیم، **صلوات**

این داستان شرح صدر است. هر کسی بروزاتش به اندازه ای است که شرح دارد.

بزرگترین سینه را حضرت رسول (صل الله علیه و آله) داشتند. برای اینکه خدا به ما هم سعه صدر دهد، زود عصبانی

نشویم، اخلاقمان دچار ضیق صدر نشود، زود خلقمان تنگ نشود و به خود و دیگران را بند نکنیم، **صلوات**

به نظرم استجاب این دعاها مهم تر از حرف های دیگری هست که زده می شود.

برای اینکه وسعت قلبمان و دریافت قلبی مان خیلی زیاد شود، حد آن میل کند به حدی که پیامبران و ائمه داشتند،

از دوست داشتن زیاد نترسیم، از دوست داشتن دیگران و مهربانی کردن نترسیم، از عفو و بخشش نترسیم، قلبمان از

دادن ها تنگ نشود، **صلوات**

هر که در این مجلس حضور دارد، برای اینکه هر حاجتی که در ذهنش هست، به برکت عید قربان و عید غدیر و

بهرتر از آنچه هست، برای خودش و دیگران مستجاب شود، **صلوات**

✚ «سوغات زیارت عتبات»

قبل از اینکه بگویید از سفر چه خبر؟.. عرض می‌کنم که سفر خیلی خوب بود.

به ائمه علیهم السلام پیشنهاد کردیم به همه کسانی که به ما التماس دعا گفتند یا نگفتند، کسانی که به نوعی با مجموعه مرتبط بوده‌اند، خود حضرات بطور سفارشی، حواله‌هایشان را برایشان بفرستند.

به ما هم حواله نکردند و نشان می‌دهد تک تک به حسابشان واریز کردند. ما که مطمئن هستیم تک تک دعاها مستجاب شده است.

ان شاء الله همه افرادی که در جلسه هستند یا نیستند و قبلا التماس دعا گفتند، در این زیارت شریک باشند.

ما اساسا زیارت فردی بلد نیستیم بکنیم و البته قبول هم نمی‌کنند. ما به نیابت جمع رفته بودیم.

حتما دوستان حداقل یکی از ایام عرفه را به عتبات تشریف ببرند. خیلی حال و هوای حج دارد.

خدا قسمت کند هم حج را و هم حضور در عتبات در ایام عرفه عید قربان را، تا ارتباط این دو را متوجه شویم. کسی که وقوف در منا را می‌بیند از شلوغی آن به وجد می‌آید. کسی که وقوف منا را رفته باشد می‌فهمد هر چه در روز غدیر، کربلا شلوغ تر شود، به قدری که حتی کنار ضریح هم نتواند برود، یا حتی مجبور شود در هتل اطراف حرم هم باشد، آن وقوف معنا دارد.

برای اینکه همه در ثواب این زیارت سهیم باشیم و آن را به عنوان ثواب حج برایمان بنویسند، **صلوات**

در این سفر به نظرم رسید که اگر کسی وظیفه‌اش زیارت نباشد و برود، امکان دارد اثر معکوس بگذارد. زیارتی، سازنده است که فرد بر اساس وظیفه، تعهد و مسوولیت‌اش برود.

اگر کسی شغل و مسوولیتی داشت و آن را ترک کرد و زیارت رفت، آن زیارت برایش حجاب می‌شود.

برخی اعمال، همان قدر که قدرت اتصال معنوی دارند، همان قدر می‌توانند فرد را به تنگنا ببرند.

کسانی که قصد زیارت می‌کنند حتما قرض‌های مالی و مسوولیتی‌شان را ادا کنند و الا سفر زیارتی برایشان خاصیتی ندارد.

این خاصیت امام است. کسانی را می‌پذیرد که چیزی به ذمه‌شان نباشد.

سعی کنیم هیچگاه چیزی به ذمه‌مان نباشد تا هر وقت امام خواست برویم.

یکی از مهمترین مسایلی که در حوزه امامت به ما گفته شده این است: «مِيتَنَا لَمْ يَمُتْ ، غَائِبُنَا لَمْ يَغِبْ؛ مرده‌های ما مرده نیستند، همانطور که غائب ما هم غائب نیست.»

هر کدام از ائمه علیهم السلام را زیارت می‌کنیم، در حقیقت خود آن امام را زیارت می‌کنیم، نه ضریح‌شان را.

این یعنی هر وقت بخواهیم با امام زمان (عج الله تعالی فی فرجهم) ارتباط داشته باشیم، می‌توانیم. این خیلی تکان دهنده است.

خب، امام را دیدی، با امام چه کار داری؟

بد است که امام را ببینی و با ایشان کاری نداشته باشی یا یاد نداشته‌هایت بیفتی!

به ماه محرم نزدیک می‌شویم. حضرت مسلم اگر به فکر این بود که بچه‌هایم را چه کنم و ... و به فکر این نبود که سفیر امام باشد و کاری برای امام بکند، و به فکر این بود که امام کاری برای او بکند و ... (میتوانست سفیر امام بشود؟!)

[باید در محضر امام، سوالمان این باشد که] کجا شیعه‌ای هست که باید دستش را بگیریم؟ چه کاری برای گسترش اسلام باید انجام بدهم؟

اگر بنا شد زیارت چنین حرفی داشته باشد باید از الان کاری که برای امام می‌توانم انجام بدهم را بشناسم و رصد کنم. [مثلاً] زبان و ... یاد بگیرم که اگر گفتند برو یک کشور آفریقایی یا یک محله محروم یا یک مسجد محروم و... این آمادگی را داشته باشم تا امام بگویند کاری برایشان انجام دهم.

در زیارت برای کاری قرآن را باز کردم، آیه ۷۶ سوره نحل آمد:

«وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَ هُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَأ يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»

خدا مثال دو نفر را زد که یکی کور مادرزاد است و قادر به هیچ کاری نیست و سربار صاحبش نیز هست. هر چه این طرف و آن طرفش می‌کنند کاری از وی بر نمی‌آید.

می خواهند فرد را به مناطق محروم بفرستند، صبرش را ندارد. می خواهند آفریقا بفرستند، توانش را ندارد. می خواهند ... هر چه این طرف و آن طرفش می کنند، کاری بلد نیست!

امیرالمومنین (علیه السلام) آدمی می خواهد که زیارت می رود، توان امر به عدل و امر به صراط مستقیم را داشته باشد. این خیلی سخت است.

این آیه در این سفر شعار ما شد. باید از حالت «کل» بودن خارج شویم. وقتی زیارت می رویم، ماموریت بگیریم و برگردیم. نه اینکه حاجت بگیریم و برگردیم.

باید برای زیارت آماده شد که وقتی می رویم با ماموریت بگیریم نه حاجت.

برخی رفتارهایی که با معصومین علیهم السلام داریم به خاطر نشناختن امام است. البته آنها بزرگوارتر از این هستند و اگر حاجتی داشته باشیم، صد در صد آن را می دهند.

آیه ۷۶ سوره نحل باید همیشه جلوی چشم ما باشد.

خدایا ما را از حالت «ابکم» بودن خارج کن که «کل» بر مولایمان نباشیم.

برای اینکه اینگونه باشیم، باید:

عدل را بشناسیم و به عدل امر کنیم.

صراط مستقیم را بشناسیم.

در عتبات تعدد امام هست. متأسفانه تفاوتی بین ائمه برای ما وجود ندارد.

چه یک امام، چه پنج امام، برای ما تفاوتی ندارد. حرفمان با همه، یکی است. این، کفران نعمت است. اگر خدا چهارده معصوم داده حتما هر کدام وجهی دارند.

باید قبل از زیارت کار کرد تا آنجا بتوان استفاده کرد مثل اینکه باید بذر را اینجا و الان پاشی و آنجا برداشت کنی.

برای اینکه ائمه برایمان تمایز پیدا کنند، باید:

اول: بخواهیم که ائمه را بشناسیم. باید این موضوع در ذهن مان باشد.

دوم: برای این موضوع تلاش کنیم، دست و پا بزنیم.

خواندن کتاب تحف العقول در این زمینه توصیه می‌شود. در این کتاب مختصری از خطبه‌ها و کلمات قصار هر یک از ائمه آورده شده است. با خواندن آنها می‌توان به ویژگی‌هایی که خداوند برای هر یک از اهل بیت قرار داده، پی برد.

نمی‌شود جلسه بگذاریم و برای هم از ویژگی‌هایی که از طریق این خطبه‌ها و کلمات قصار دریافت می‌شود صحبت کنیم. هر کسی باید خودش با امامی ارتباط بگیرد.

سطح علمی آدم‌ها متناسب با سطح ارتباط با اهل بیت است و به سطح رشدی آنها بستگی دارد.

خواندن تحف العقول را به نیت اینکه خدا هر کدام از ائمه را در کدام وجه برای ما قرار داده، انجام دهیم.

مشاهده اهل بیت از مسیر ادعیه هم راه دیگری است که پیچیده‌تر است.

باید آدم برای شناخت اهل بیت هزینه کند. وقتی می‌گوید «مِئْتَنَا لَمْ يَمُتْ» یعنی پول جمع می‌کنی تا بروی خدمت امام و مسئله‌ات را بررسی. کسی نگوید ارتباط ما با اهل بیت زیاد است، بگوییم می‌آیند.

نمی‌خواهم بگویم زیارت از راه دور نداریم اما به هر حال آدم باید ادبی داشته باشد..

خدا برای ارتباط مستقیم هم خاصیتی گذاشته. همه‌اش از راه ارتباط دور نمی‌شود. البته تند و تند زیارت رفتن هم درست نیست. مواظب باشید در افراط و تفریط نباشید.

با امام جواد علیه‌السلام بخواهی رفیق شوی، حتما باید با آقا حرفی داشته باشی. علم می‌تواند وجه ارتباط باشد.

محبت تابع علم است.

بدون سوال نمی‌توان ارتباط را وسعت داد. علم است که می‌تواند ارتباط را وسعت دهد و بیشتر کند.

محبت هم می‌تواند ارتباط را طولانی و بیشتر کند اما محبت هم محصول علم است.

خدا در ائمه وجه‌های متفاوت و متمایزی قرار داده است. نیاز ما باید به تک تک این ذوات مقدس فعال شود.

باید احساس کنیم خدا، جبلی، این نیاز را در ما فعال کرده که به هر کدام از ائمه نیاز داشته باشیم. تمایز، نتیجه تکامل است. هر چه نیاز به تمایز در ما کمتر باشد یعنی تکامل مان کمتر است. باید حرکت ما به سمت جلو باشد. باید علمی پیدا کنیم که ما را به اهل بیت نیازمندتر کند. نشانه علم نافع این است که تمایز را در انسان بیشتر کرده و نیاز به اهل بیت را نیز در او ارتقا می دهد. اهل بیت چه در زمان حیات شان و چه در زمان ما مظلوم بوده و هستند. هیچ علمی بدست نیاورده ایم که سوالش نزد اهل بیت باشد که آنها باید جواب بدهند. باید به سمتی برویم که این علم را بخواهیم که ما را به اهل بیت وصل کند.

چند نکته پایانی از سوره مبارکه نور:

۱. «سوره انزلناها و فرضناها...»

سوره نور را نازل و واجب کرده... همه این آیات فرض و واجب است.

۲. حدود هفتاد، هشتاد موضوع در این سوره آمده که حجاب، یکی از آنهاست. باید به همه موضوعات توجه کرد و مجموعه موضوعات سوره نور را دید.

۳. بی حجابی یکی از مولفه های است که دشمن روی آن دست می گذارد و جامعه را به انحطاط و فحشا می کشاند.

۴. دأب قرآن در معرفی انسانها در جامعه به این شکل است:

الف) اهل کتاب که باید مالیاتی برای اهل کتاب بودنشان پردازند.

ب) مومن کامل الایمان

ج) مومن ضعیف الایمان

که هر دو مورد ب و ج در قرآن، با خطاب «یا ایها الذین آمنوا» یاد می شوند.

خداوند ادبش، در قرآن خیلی بالاست.

ما باید به منطق سوره‌ها برگردیم. این کار ما را از افراط و تفریط‌ها نجات می‌دهد.

مثلا در سوره نور درباره مومنی که رفتار مناسبی نداشته و حتی می‌توان به او وصله چسباند هم می‌گوید مومنات غافلات.

حتما باید در سوره بروی و ادب خدا را در آن سوره کشف کنی.

این یعنی بر اساس این سوره، بدحجابی مساوی بی‌عفتی نیست.

۵. حجاب مثل امنیت است در بیوت.

خانه‌ها الان حرمت ندارد. از حریم داشتن خانه‌ها می‌توان به عنوان مثلی برای حجاب یاد کرد. مثل انسان باحجاب، مثل آن خانه‌ای است که حرمت دارد. افراد در خانه به هم نور قرض می‌دهند.

✓ (در این جلسه بخش‌هایی از کتاب "حجاب از موضوع تا مسئله" تالیف مدرسه دانشجویی قرآن خوانده و در باب آن مطالب ارزشمندی در این زمینه بیان گردید. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب مربوطه)

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات